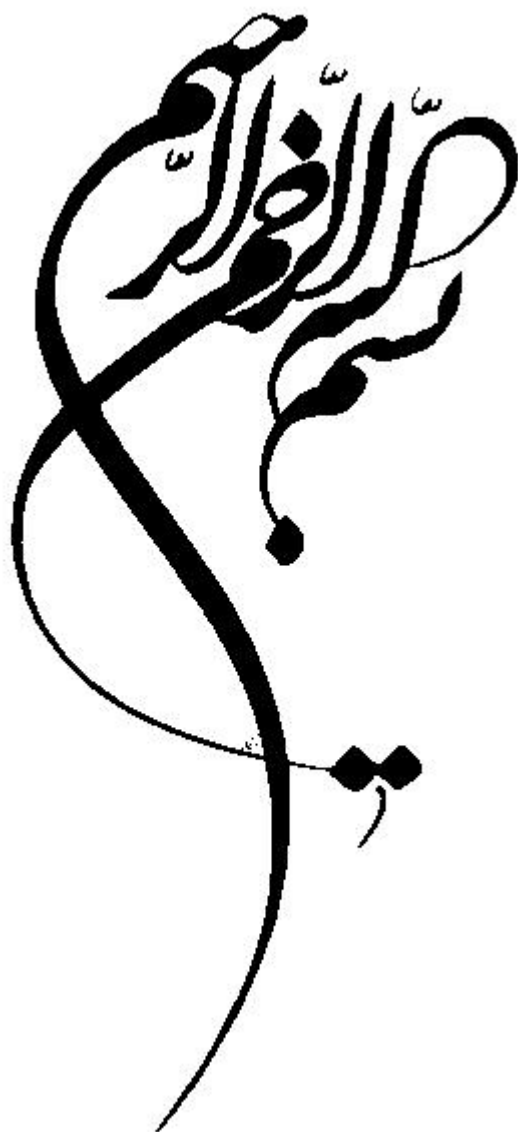




عرفان اسلامی جلد 12

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 7

عرفان اسلامی جلد دوازده

باب 75

در توکل

قال الصادق عليه السلام:

التَّوَكُّلُ كَأَنَّ مَخْتَوماً بِخَتَمِ اللَّهِ فَلَا يَشْرَبُ بِهَا وَلَا يُفْضُ خِتَامُهَا إِلَّا الْمُتَوَكِّلُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ] «1»، [وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ] «2».

مَنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ كُلَّ مَوْنَةٍ وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ انْقَطَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَكَلَهُ إِلَيْهَا.

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَعْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ بِمَا فِي يَدِهِ. جَعَلَ التَّوَكُّلَ مِفْتَاحَ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ قُلُّ التَّوَكُّلِ، وَحَقِيقَةُ التَّوَكُّلِ الْإِثَارُ وَاصِلُ الْإِثَارِ تَقْدِيمُ الشَّيْءِ بِحَقِّهِ.

وَلَا يَنْفَكُ الْمُتَوَكِّلُ فِي تَوَكُّلِهِ مِنْ إِثَارِ أَحَدِ الْإِثَارَيْنِ فَإِنْ آثَرَ مَعْلُولَ التَّوَكُّلِ وَهُوَ الْكَوْنُ حُجِبَ بِهِ، وَإِنْ آثَرَ مُعَلَّلَ عِلَّةِ التَّوَكُّلِ وَهُوَ الْبَارِئُ سُبْحَانَهُ بَقِيَ مَعَهُ.

فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَكُونَ مُتَوَكِّلاً لَا مُتَعَلِّلاً فَكَبِّرْ عَلَى رَوْحِكَ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ وَدَعْ أَمَانِيَّكَ كُلَّهَا تَوَدِّعِ الْمَوْتَ لِلْحَيَاةِ.

وَإِذَا نِيَّ حَذَّ التَّوَكُّلِ أَنْ لَا تُسَابِقَ مَقْدُورَكَ بِالْهَمَّةِ وَلَا تُطَالِعَ مَقْسُومَكَ

(1) - يوسف (12): 67.

(2) - مائده (5): 23.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 8

وَلَا تَسْتَشْرِفْ مَعْدُومَكَ فَتَنْقُضَ بِأَحَدِهِمَا عَقْدَ إِيْمَانِكَ وَأَنْتَ لَا تَشْعُرُ. وَأَنْ عَزَمْتَ أَنْ تَقِفَ عَلَى بَعْضِ شُعَارِ الْمُتَوَكِّلِينَ حَقًّا فَاعْتَصِمْ بِمَعْرِفَةِ هَذِهِ الْحِكَايَةِ وَهِيَ أَنَّهُ رُويَ أَنَّ بَعْضَ الْمُتَوَكِّلِينَ قَدِمَ عَلَى بَعْضِ الْأَئِمَّةِ فَقَالَ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ اعْطِفْ عَلَيَّ بِجَوَابِ مَسْأَلَةٍ فِي التَّوَكُّلِ وَالْإِمَامِ كَانَ يَعْرِفُ الرَّجُلَ بِحُسْنِ التَّوَكُّلِ وَنَفِيسِ الْوَرَعِ وَاشْرَفَ عَلَى صِدْقِهِ فِيمَا سَأَلَ عَنْهُ مِنْ قَبْلِ ابْدَائِهِ إِيَّاهُ فَقَالَ لَهُ: مَكَانَكَ وَأَنْظِرْنِي سَاعَةً. فَبَيْنَا هُوَ مُطَرِّقٌ بِجَوَابِهِ إِذَا اجْتَنَزَ بِهِمَا فَقِيرٌ فَادْخَلَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامَ يَدَهُ فِي جَيْبِهِ وَاخْرَجَ شَيْئاً فَنَاولَهُ الْفَقِيرَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى السَّائِلِ فَقَالَ لَهُ: هَاتِ وَسَلِّ عَمَّا بَدَا لَكَ. فَقَالَ السَّائِلُ: أَيُّهَا الْإِمَامُ كُنْتُ أَعْرِفُكَ قَادِرًا مُتَمَكِّنًا مِنْ جَوَابِ مَسْئَلَتِي قَبْلَ أَنْ تَسْتَنْظِرَنِي فَمَا شَأْنُكَ فِي إِطْلَائِكَ عَلَيَّ؟ فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَتَغْتَبِرَ الْمَعْنَى قَبْلَ كَلَامِي إِذَا لَمْ أَكُنْ أَرَانِي سَاهِيًا بِسَرَى وَرَبِّي مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ أَنْ أَتَكَلَّمَ بِعِلْمِ التَّوَكُّلِ وَفِي جَيْبِي دَانِقٌ ثُمَّ لَمْ يَحِلَّ لِي ذَلِكَ إِلَّا بَعْدَ إِثَارِهِ ثُمَّ لِيَعْلَمَ بِهِ فَافْهَمُوا.

فَشَهِقَ الرَّجُلُ السَّائِلُ شَهْقَةً وَحَلَفَ أَنْ لَا يَأْوِي عُمرَاناً وَلَا يَأْنَسَ بِبَشَرٍ مَا عَاشَ.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 9

[التَّوَكُّلُ كَأْسٌ مَخْتُومٌ بِخَتَمِ اللَّهِ فَلَا يَشْرَبُ بِهَا وَلَا يَفُضُّ خِتَامُهَا إِلَّا الْمُتَوَكِّلُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: **[وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ]** **«1»**، **[وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ]** **«2»**. مِنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ كِفَاةُ اللَّهِ كُلُّ مُؤْنَةٍ وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ انْقَطَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَكُلِّهَا لَيْهَا. مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَعْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقُ بِمَا فِي يَدِهِ. جَعَلَ التَّوَكُّلُ مِفْتَاحَ الْإِيْمَانِ وَالْإِيْمَانُ فُكْلُ التَّوَكُّلِ، وَحَقِيقَةُ التَّوَكُّلِ الْإِيْثَارُ وَاصْلُ الْإِيْثَارِ تَقْدِيمُ الشَّيْءِ بِحَقِّهِ. وَلَا يَنْفَكُ الْمُتَوَكِّلُ فِي تَوَكُّلِهِ مِنْ إِثَارِ أَحَدِ الْإِيْثَارَيْنِ فَإِنْ أَثَرُ مَعْلُولِ التَّوَكُّلِ وَهُوَ الْكُونُ حُجِبَ بِهِ، وَإِنْ أَثَرُ مُعْلَلِ عِلَّةِ التَّوَكُّلِ وَهُوَ الْبَارِي سُبْحَانَهُ بَقِيَ مَعَهُ.

فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَكُونَ مُتَوَكِّلًا لَا مُتَعَلِّلًا فَكَبِّرْ عَلَى رُوحِكَ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ وَدَعْ أَمَانِيَّكَ كُلَّهَا تَوَدِّعِ الْمَوْتَ لِلْحَيَاةِ

(1) - يوسف (12): 67.

(2) - مائده (5): 23.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 10

حقیقت توکل

اگر تصور شود، توکل به معنای بریدن از کار و کوشش و جهد و مجاهدت و زحمت و ریاضت و روبه راه شدن تمام امور بدون توجه به نظام عالی خلقت و منهای قیام به حقوق خود و خلق است، تصویری باطل و اندیشه‌ای صددرصد جاهلانه و شیطانی است.

رزاقیت حضرت حق و این که این رزاقیت را بر خود واجب فرموده به این معنا نیست که دست از همه بندگان و از همه امور بردار و در گوشه‌ای به ذکر و تسبیح بنشین و هیچ مسؤولیتی را نپذیر و در عین این عزلت و بریدگی به انتظار روزی رسیدن و درست شدن کارها باش.

جهان آفرینش جهان کار و فعالیت و زحمت و کوشش و جهاد و ریاضت است.

تمام عناصر هستی از کوچک‌ترین اتم گرفته تا گسترده‌ترین کهکشان‌ها در کار و فعالیت اند که اگر این همه کار و کوشش و این همه حرکت و فعالیت نبود از نظام هستی خبری باقی نمی ماند.

رزاقیت و ولایت و محبت حضرت او به عباد و به خصوص به بندگان مؤمن هیچ منافاتی با کار و کوشش ندارد که دنبال کار و کوشش رفتن و قیام به حقوق امر واجب اوست، نهایت این که این کار و کوشش باید براساس مقررات او و توجه به حلال و حرام و با تکیه و اعتماد بر او انجام گیرد تا امور به نتیجه مادی و معنوی برسد و حقیقت توکل این است که انسان به زنجیر اسارت کفر و شرک دچار نشود و پای از جاده حق بیرون نهد و از حلال به حرام و شبهه گرفتار نیاید و از ورع و پاک دامنی و یقین و اخلاص عاری نگردد.

انبیای خدا برای به دست آوردن روزی به انواع کسب‌های حلال دست می زدند

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 11

و به وقت دچار شدن به مرض و درد به طبیب و دوا مراجعه می کردند و به هنگام حمله دشمن دست به دفاع و جهاد مقدس می بردند و در راه احقاق حق خود و اهل و عیال و ملتشان از هیچ فعالیت باز نمی ایستادند و این همه نه این که با توکل منافات نداشت بلکه اعتمادشان در تمام امور به حضرت حق بود و آن عین توکل بود و در عین حال آن بزرگواران و هم چنین ائمه طاهرين عليهم السلام در رأس تمام متوکلان عالم بودند.

عبارات و جملات و گفته‌های صوفیان و درویشان خارج از راه را در باب توکل که در کتب عرفانی اهل سنت و بعضی از کتب خاصه به نقل از آنان آمده رها کنید که قسمت عمده‌ای از آن گفته‌ها محصول خیالات و اوهام و ضد آیات و روایات است.

کار و کوشش براساس دستور و هماهنگی با قوانین حق و به شرط رعایت حلال و حرام در تمام امور حیات اعم از امر اقتصادی در ابعاد دامداری و کشاورزی و صنعت و تجارت و امر سیاسی اعم از اجرایی و قضایی و وضع قانون و امر علمی اعم از علم ادیان و علم ابدان واجب است و برای به نتیجه رسیدن تمام این امور اعتماد و توکل بر حضرت دوست واجب که این است توکل و توکل را جز این معنا نیست، معنا کردن توکل به غیر این معنی تنبلی و سستی و عافیت‌طلبی و فرار از مسؤولیت است نه توکل که توکل حالتی است ایمانی و روحی و قلبی که در تمام امور انسان را از کفر و شرک و افتادن به چاه گناه و معصیت و ذلت و دنائت حفظ می‌کند.

آری، این عالم و این جهان براساس نظام علت و معلول و سبب و اسباب قرار داده شده و بدون اتصال به سبب و اسباب رسیدن به مسبب و مسببات محال است، چیزی که هست در این زمینه باید به دو چیز با تمام وجود توجه داشت که

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 12

توجه به آن دو چیز علت تحقق توکل است.

1- باید با تمام همت از تکیه بر وسایل و علل و اسباب شیطانی اعم از علل بی‌جان و با جان پرهیز کرد، تا وجود انسان منشأ گناه و میدان باز کردن برای عصیان عاصی نشود و از این طریق به ستم و ستمگر و باز شدن راه برای نفوذ شیاطین کمک نگردد.

2- اسباب و وسایل را در امور مستقل نداند و از مستقل دانستن هر اموری پرهیزد و در تمام برنامه‌ها توجه داشته باشد که تأثیر اسباب و علل فقط و فقط به دست اراده و عنایت و توجه حضرت اوست، آن جناب اگر بخواهد آتش بسوزاند می‌سوزاند و دوا اثر کند اثر می‌کند و زمین برویاند می‌رویاند و جنگ به پیروزی برسد می‌رسد و اگر نخواهد چیزی به نتیجه نمی‌رسد گرچه تمام عالم و عالمیان برای به نتیجه رساندن کار دست به دست هم بدهند، چون انسان این دو حقیقت را در تمام جهات حیات لحاظ کند، توکل را که حالتی روانی و حقیقتی قلبی است در جان خود تحقق داده و در صف متوکلان به حق قرار گرفته است.

چون توکل حاصل شود، حکومت شیطان از خیمه حیات انسان برچیده شود و میل به گناه و گناهکار از دل برود و میدان زندگی از دخالت هوا و شهوت پاک گردد و آدمی از این که عمله شیاطین و دستگاه‌های ظلم شود نجات پیدا کند و هم چون اولیای حق در راه زندگی قدم بردارد و به هیچ کاری بدون وکیل گرفتن حق و اعتماد بر جناب او دست نزند.

توکل در قرآن

در باب توکل و این که این حقیقت عالی روانی ریشه در ایمان به حق دارد، بسیار گفته و نوشته‌اند، محصول و نتیجه تمام آن‌ها در این چند جمله مفید و مختصر است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 13

حسن و عقل حکم می‌کند که جهان جای تکاپو و تلاش است، به اضافه حس و عقل، آن اندازه آیات و روایات در این باره وارد شده است که حتی احتیاج به ذکر نمونه‌ای هم از آن‌ها حس نمی‌شود، فقط کافی است که به این آیه شریفه توجه شود که می‌فرماید:

[وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ] «1».

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره‌ای] نیست،* و این که تلاش او به زودی دیده خواهد شد.

ملاحظه می‌شود که در آیه شریفه «انما» وجود دارد که دلالت بر حصر حقیقی می‌نماید، از آن طرف علل محاسبه نشده و نظارت خدا به موجودات و جریان استمراری حوادث نمی‌گذارد که هیچ انسانی اگر چه تمام نیروهای فکری فرزندان آدم را در مغز خود جای بدهد به طور یقین و جزم مقدّماتی را که برای نتیجه‌ای ایجاد کرده است، آن چنان قطعی بداند که احتمال تخلفی در آن نبوده باشد، آری، ما به جهان هستی مسلّط نیستیم، ما حدود اختیارات خود را کاملاً می‌شناسیم که چه اندازه کم و ناچیز است و به همین جهت است که خداوند می‌فرماید:

[وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ] «2».

و هرگز درباره چیزی مگو که من فردا آن را انجام می‌دهم.* مگر این که [بگویی: اگر] خدا بخواهد.

و نیز روشن است که پیوستن حوادث و رویدادها به مشیت خداوندی چه اندازه باعث آرامش قلبی می‌گردد؛ زیرا در آن هنگام که مطابق تصورات انسان کاری انجام

(1) - نجم (53): 39 - 40.

(2) - کهف (18): 23.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 14

نمی‌گیرد و تمام مقدمات به هدر می‌رود، با یأس و نومیدی بنیان کنی مواجه می‌گردد، در صورتی که اگر تمام حوادث را پس از فعالیت‌های ممکن به مشیت خداوندی موکول نماید هنگام تخلف از نتیجه آن اضطراب و نومیدی صورت نخواهد گرفت، همین روش دوجانبه را خداوند در آیه شریفه چنین می‌فرماید:

[فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ] «1».

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می‌شدند؛ بنابراین از آنان گذشت کن، و برای آنان آمرزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد.

در توکل تکیه بر غیر خدا وجود ندارد؛ زیرا فقط خداست که طرف توجه انسان است، البته هیچ کس منکر نیست که انسان بایستی در همه شؤون خود خداوند را مورد توجه قرار بدهد، ولی هنگامی که درست دقت کنیم خواهیم دید که کار و کوشش به حسب قوانین طبیعت که جلوه‌گاه مشیت خداوندی است، بهترین وسیله توجه به خدا و اطاعت از دستور اوست که نیروی بازوی خدادادی را به کار می‌اندازد و در راه معاش خود و دیگران با تقلائی که می‌کند بهترین عبادت را انجام می‌دهد، مرد آگاه هرگز نیروپرست نیست، مرد با ایمان می‌داند که سبب‌ساز تمام سبب‌ها خداست، بلکه سرتاپای وجود او از خدا است، بنا بر این توجه، چگونه

(1) - آل عمران (3): 159.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 15

می‌تواند تکیه پرستش‌آمیز به اعضای درونی و برونی خود نماید «1».

مسئله توکل و شؤون مختلفه اش در قرآن مجید در سوره مبارکه توبه آیه 51 و 129 و یونس 71 و هود 56 و 88 و یوسف 67 و رد 30 و شوری 10 و اعراف 89 و یونس 85 و ممتحنه 4 و ملک 29 و ابراهیم 11 و 12 و آل عمران 122 و 160 و مائده 11 و انفال 49 و زمر 38 و مجادله 10 و تغابن 13 و بسیاری از سوره های دیگر آمده که ذکر آن آیات و تفسیر و توضیحش خود کتاب مفصلی است.

توکل در روایات

روایات باب توکل هم چون آیات قرآن زیاد است، برای دیدن آن روایات می توانید به کتاب با عظمت «الکافی» جلد دوم و «بحار الأنوار» جلد شصت و هشتم مراجعه کنید، در این قسمت، از باب نمونه به چند روایت اشاره می شود:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أُعْطِيَ ثَلَاثًا لَمْ يَمْنَعْ ثَلَاثًا: مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ أُعْطِيَ الْجَابِبَةَ، وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ، وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوَكُّلَ أُعْطِيَ الْكِفَايَةَ. ثُمَّ قَالَ: أَتَلَوْتُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: [وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ] «2» وَقَالَ: [لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ] «3» وَقَالَ: [ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ] «4» «5».

امام ششم علیه السلام فرمود: به هرکس سه چیز عنایت شد، از سه چیز نسبت به او

(1) - تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی: 420.

(2) - طلاق (65): 3.

(3) - ابراهیم (14): 7.

(4) - غافر (40): 60.

(5) - الکافی: 65 / 2، باب التفویض الی الله والتوکل علیه، حدیث 6؛ وسائل الشیعة: 213 / 15، باب 11، حدیث 20308.

دریغ نشد، به هرکس دعا دادند از بهرش اجابت نهادند، به هرکه شکرگزاری دادند، بر نعمتش افزودند، به هرکه توکل دادند، کفایت امور به او عطا نمودند، سپس فرمود: آیا خواندی قرآن را که هرکه بر خدا توکل کند او را حضرت حق بس است و اگر شکر کنید بر شما بیفزایم و مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجُهْمِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا حَدُّ التَّوَكُّلِ؟

فَقَالَ لِي: أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا. قَالَ: قُلْتُ: فَمَا حَدُّ التَّوَضُّعِ؟ قَالَ: أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُعْطَوْكَ مِثْلُهُ. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ اشْتَهَى أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ أَنَا عِنْدَكَ؟ فَقَالَ انْظُرْ كَيْفَ أَنَا عِنْدَكَ «1».

حسن بن جهم می گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشتم: فدایت شوم، اندازه توکل چیست؟ فرمود: با تکیه بر خدا و با معیت با حضرت او از احدی در هیچ امری نترسی، عرضه داشتم: حد تواضع چیست؟ فرمود: با مردم آن گونه رفتار کنی که علاقه داری مردم با تو رفتار کنند. عرضه داشتم: علاقه دارم موقعیت خود را نزد شما بدانم. فرمود: موقعیت مرا نزد خود توجه کن تا موقعیت خود را نزد من به دست آری.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ابلیس گفته: پنج واقعیت است که وقتی در عباد حق تجلی کند، مرا نسبت به آنها هیچ چاره و قدرتی نیست اما سایر مردم محکوم حکومت منند.

1- کسی که با نیت پاک بر حضرت حق پناه برد و به دامن رحمت حق متمسک گردد و در تمام امور زندگی بر خداوند توکل نماید.

(1) - عیون اخبار الرضا: 49 / 2، باب 31، حدیث 192؛ بحار الأنوار: 134 / 68، باب 63، حدیث 11.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 17

2- انسانی که در شب و روز تسبیحش زیاد باشد.

3- و هرکس برای برادر مؤمنش بخواند آنچه را برای خود می خواهد.

4- و هرکس در مصیبتی که به او می‌رسد جزع نکند.

5- و آن کس که به قسمت خداوند راضی باشد و تمام همت خرج روزی نکند «1».

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید: توکل چیست؟ پاسخ داد: توجه به این که مخلوق قدرت ضرزدن و نفع رساندن ندارد و عطا و منع در اختیار کسی نیست و باید از خلق مأیوس و ناامید بود که هرکس به چنین حالی برسد، جز برای خدا کار نمی‌کند و جز به خدا امید نمی‌بندد و از غیر حق نمی‌ترسد و طمع به کسی جز خدا نمی‌بندد که این است حقیقت توکل «2».

فیض آن عاشق عارف می‌گوید:

ندارم خان و مانی حسبی الله	نخواهم آب و نانی حسبی الله
من از کون و مکان بیزار گشتم	شدم در لامکانی حسبی الله
جهان را خط بیزاری کشیدم	چو خود گشتم جهانی حسبی الله
نبستی طریقی از جان و نه از دل	نه دل خواهم نه جانی حسبی الله
مرا جانان پسند آمد نخواهم	نه اینی و نه آنی حسبی الله
نمی‌گیرم چو در دست من آمد	به موی او جهانی حسبی الله
در این آتش خوشم رضوان میارا	برای من جنانی حسبی الله
نعیم آتش عشقش مرا بس	بهشت جاودانی حسبی الله

(1) - الخصال: 1/ 285، حدیث 37؛ بحار الأنوار: 68 / 136، باب 63، حدیث 18.

(2) - معانی الأخبار: 260، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 68 / 138، باب 63، حدیث 23.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 18

عیان شد هر بیانی حسبی الله «1»

چو یار آمد ز در خاموش شو فیض

امام صادق علیه السلام در روایت باب توکل می‌فرمایند:

توکل چون ظرفی مهر شده است به مهر حضرت حق که مهر آن را باز نمی‌کنند و از آن جام نمی‌نوشند مگر آنان که دارای روح توکلند.

خداوند می‌فرماید:

به پروردگار تکیه کنند تکیه کنندگان.

و باز فرموده:

اگر اهل ایمان هستید به خداوند توکل کنید.

در آیه شریفه توکل را کلید ایمان و ایمان را قفل توکل قرار داده است و به عبارت روشن‌تر، توکل دارای نتایجی است مانند کمال توحید و حصول مرتبه رضا و برقراری مقام عبودیت و از این آثار ملکوتی کسی بهره نمی‌برد جز آن که در توکل ثابت قدم است و برگشت توکل به اختیار و مقدم داشتن دیگری است بر خود، یعنی دیگری را به جای خود انتخاب کردن و امور خود را به وی واگذار نمودن و ناچار شخص متوکل در برنامه توکل خود توجه به یکی از دو امر پیدا می‌نماید، یا توجه او به معلول و فواید و محصول توکل است و آن به وجود آمدن و به دست آوردن اموری است که از توکل حاصل می‌شود، مانند تحصیل فواید و منافع بیشتر و اظهار طاعت و عبودیت و اقناع نفس خود در مقابل امور جاری و یا آثار و لوازم معنوی دیگر.

و یا توجه او به مبدأ و علت العلل توکل می باشد، یعنی پروردگار عزیز و بزرگی که می باید در برابر او به عبودیت و طاعت و خضوع سرفروود آورد و از خودبینی

(1) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 19

و توجه به نفس و به دیگران منصرف و منقطع گردد.

در صورت اول، این توجه که در حقیقت توجه به غیر خداوند عزیز و برخلاف اصول اخلاص و توحید است، موجب محبوب شدن و محدودیت است.

و صورت دوم که توجه به عظمت و جلال حق بوده و روی محبت و اخلاص به پیشگاه حضرت او، همه امور به او واگذار است حتی منافع توکل و در این مرحله شخص متوکل، پیوسته متوجه و متعلق و وابسته به حق است و با بقای حضرت دوست باقی خواهد ماند.

پس حقیقت توکل در این صورت محقق می شود و چون خواستی از صمیم دل و روی حقیقت متوکل باشی می باید به تمام آرزوهای غلط دل و علایق قلبی خود قلم بطلان کشیده و چون کسی که از زندگی دست شسته و حیات مادی دنیوی را تودیع می کند، از برنامه های مادی و هدف های دنیوی تودیع کنی.

پس در مقام توکل و اعتماد به حق متعلل مباش و در پی به دست آوردن علل و جهات و اغراض نهای سیر مکن و چون نماز میت، پنج تکبیر بر پشت سر هدف های ظاهری و خواهش های نفسانی بخوان و تنها توجه خالص و پاکت به پروردگار باشد و بس.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 20

[وَأَذِنَ حَدَّ التَّوَكُّلِ أَنْ لَا تُسَابِقَ مَقْدُورَكَ بِالْهَيْمَةِ وَلَا تُطَالِعَ مَقْسُومَكَ وَلَا تُشْرِفَ مَعْدُومَكَ فَتَنْقُضَ بِأَحَدِهِمَا عَقْدَ إِيمَانِكَ وَأَنْتَ لَا تَشْعُرُ. وَأَنْ عَزَمْتَ أَنْ تَقِفَ عَلَى بَعْضِ شِعَارِ الْمُتَوَكِّلِينَ حَقًّا فَأَعْتَصِمَ بِمَعْرِفَةِ هَذِهِ الْحِكَايَةِ وَهِيَ أَنَّهُ رُئِيَ أَنَّ بَعْضَ الْمُتَوَكِّلِينَ قَدِمَ عَلَى بَعْضِ الْأَيِّمَةِ فَقَالَ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ اعْطِفْ عَلَيَّ بِجَوَابِ مَسْأَلَةٍ فِي التَّوَكُّلِ وَالْإِمَامُ كَانَ يَعْرِفُ الرَّجُلَ بِحُسْنِ التَّوَكُّلِ وَنَفِيسِ الْوَرَعِ وَاشْرَفَ عَلَى صِدْقِهِ فِيمَا سَأَلَ عَنْهُ مِنْ قَبْلِ ابْتِدَائِهِ إِيَّاهُ فَقَالَ لَهُ: مَكَانَكَ وَأَنْظِرْنِي سَاعَةً. فَبَيْنَا هُوَ

مُطَرِّقٌ بِجَوَابِهِ إِذَا اجْتَنَزَ بِحِمَا فَقِيرٌ فَأَدْخَلَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ فِي جَيْبِهِ وَخَرَجَ شَيْئاً فَنَاولَهُ الْفَقِيرُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى السَّائِلِ فَقَالَ لَهُ: هَاتِ وَسَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ. فَقَالَ السَّائِلُ:

إِيَّهَا الْإِمَامُ كُنْتُ أَعْرِفُكَ قَادِرًا مُتَمَكِّنًا مِنْ جَوَابِ مَسْئَلَتِي قَبْلَ أَنْ تَسْتَنْظِرَنِي فَمَا شَأْنُكَ فِي ابْطَائِكَ عَنِّي؟ فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لِتَعْتَبِرَ الْمَعْنَى قَبْلَ كَلَامِي إِذَا لَمْ أَكُنْ أَرَانِي سَاهِباً بِسِرِّي وَرَبِّي مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ أَنْ أَتَكَلَّمَ بِعِلْمِ التَّوَكُّلِ وَفِي جَيْبِي ذَانِقٌ ثُمَّ لَمْ يَحِلَّ لِي ذَلِكَ إِلَّا بَعْدَ إِثَارِهِ ثُمَّ لِيَعْلَمَ بِهِ فَأَفْهَمَ. فَشَهِقَ الرَّجُلُ السَّائِلُ شَهْقَةً وَخَلَفَ أَنْ لَا يَأْوِي عُمرَاناً وَلَا يَأْنَسَ بِبَشَرٍ مَا عَاشَ]

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 21

مرز توکل

کمترین مرتبه توکل این است که سبقت نگیری و قصد پیشرفت نداشته باشی از مقدرات خود و بیرون نرفته و سرباز نزی از آنچه برای تو در امور دنیا قسمت شده و اشراف و مواجهه نداشته باشی با آنچه درباره تو امکان وقوع وجود ندارد، البته این مسابقه و طلوع و اشراف در مرحله قصد و نیت و تصمیم اشخاص به وجود می آید، اگر نه در مرحله عمل هرگز نسبت به مقدر و مقسوم و معدوم نمی توان کاری کرد و چون این معنی در مرحله قصد و نیت است، از این لحاظ تنها به حقیقت ایمان صدمه می زند و به مرحله عصیان و تخلف عملی نمی رسد.

هرگاه خواسته باشی از شعار اهل توکل آگاه گردی و بینی که در مقام توکل چگونه ایثار و گذشت اختیار می کنند در حکایت آتی با کمال تدبّر بنگر:

روایت است:

یکی از اهل ایمان که در راه توکل بود به محضر یکی از ائمه علیهم السلام رسید و از پاسخ مسئله ای که در موضوع توکل بود سؤال کرد، آن جناب پیش از جواب چون آثار صلاح و صدق و ایمان و ورع را در سیمای آن مرد مشاهده فرموده، به او گفت:

ساعتی مرا مهلت بده تا بعد با هم مذاکره کنیم.

در آن مدت که حضرت سر به زیر داشت و متفکر و ساکت بود، مرد فقیری رسید، امام دست در جیب لباس کرد و يك درهم درآورده به آن فقیر داد، سپس به آن مرد با ایمان متوجه شد و فرمود: اظهار کن آنچه می خواهی، آن مرد عرضه داشت قبل از پرسیدن می خواهم بدانم چرا در جواب دادن از من مهلت خواستی؟

زیرا معتقدم که امام عالم است و می تواند بدون فکر و بررسی هرگونه سؤالی را پاسخ دهد.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 22

امام فرمود: برای آن بود که معنی و حقیقت پرسش خود را از حال من پیش از مذاکره دریابی، من نمی خواستم نسبت به آنچه باید می گفتم خود را روگردان ببینم، در حالی که پروردگار من بر حال من بینا و آگاه است و روگردانی از حقیقت در صورتی واقع می شود که سخن می گفتم از موضوع توکل و پیش من درمی موجود بود، پس در موضوع سؤال تو جایز نبود گفتار مگر بعد از انفاق و ایثار. در حقیقت این حکایت خوب دقت کن و سرّ آن را بیاب. در اینجا آن مرد صیحه ای زد و سپس تصمیم گرفت از آبادی بیرون رفته و با کسی انس نگیرد.

انس و رفاقت و مصاحبت و معاشرت سزاوار نیست، مگر با کسانی که انسان را به یاد حضرت حق انداخته و باعث رشد و کمال آدمی گردند.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 23

باب

76

در اخلاص

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 24

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْإِخْلَاصُ يَجْمَعُ فَوَاضِلَ الْأَعْمَالِ وَهُوَ مَعْنَى مِفْتَاحُ الْقَبُولِ وَتَوْفِيقُهُ الرِّضَا.

فَمَنْ تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْهُ وَرَضِيَ عَنْهُ فَهُوَ الْمُخْلِصُ وَإِنْ قَلَّ عَمَلُهُ، وَمَنْ لَا يُتَقَبَّلُ مِنْهُ فَلَيْسَ بِمُخْلِصٍ وَإِنْ كَثُرَ عَمَلُهُ اعْتِبَاراً بِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنِيسَ.

وَعَلَامَةُ الْقَبُولِ وجودُ الاستقامة بِبَذَلِ كُلِّ الْمَحَابِّ مَعَ اصَابَةِ عِلْمٍ كُلِّ حَرَكَةٍ وَسُكُونٍ.

وَالْمُخْلِصُ ذَائِبٌ رَوْحُهُ وَبَازِلٌ مُهَجَّتُهُ فِي تَقْوِيمِ مَا بِهِ الْعِلْمُ وَالْأَعْمَالُ وَالْعَامِلُ وَالْمَعْمُولُ وَالْعَمَلُ، لِأَنَّهُ إِذَا ادْرَكَ ذَلِكَ فَقَدْ ادْرَكَ الْكُلَّ وَإِذَا فَاتَهُ ذَلِكَ فَاتَهُ الْكُلُّ وَهُوَ تَصْنِيفُهُ مَعَانِي التَّنْزِيهِ فِي التَّوْحِيدِ كَمَا قَالَ الْأَوَّلُ: هَلَكَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الْعَابِدُونَ وَهَلَكَ الْعَابِدُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ، وَهَلَكَ الْعَالِمُونَ إِلَّا الصَّادِقُونَ، وَهَلَكَ الصَّادِقُونَ، إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَهَلَكَ الْمُخْلِصُونَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَهَلَكَ الْمُتَّقُونَ إِلَّا الْمُوقِنُونَ وَإِنَّ الْمُوقِنِينَ لَفِي خَطَرٍ عَظِيمٍ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: [وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ] «1». وَادْنِ حَدَّ الْإِخْلَاصِ بِذُلِّ الْعَبْدِ طَاقَتَهُ ثُمَّ لَا يَجْعَلْ لِعِلْمِهِ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا فَيُوجِبَ بِهِ عَلَى رَبِّهِ مَكَافَأَةً بِعَمَلِهِ، لِعِلْمِهِ أَنَّهُ لَوْ طَالَبَهُ بِوَفَاءِ حَقِّ الْعُبُودِيَّةِ لَعَجَزَ. وَادْنِ مَقَامَ الْمُخْلِصِ فِي الدُّنْيَا السَّلَامَةَ مِنْ جَمِيعِ الْأَثَامِ وَفِي الْآخِرَةِ النِّجَاةَ مِنَ النَّارِ وَالْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ.

(1) - حجر (15): 99.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 25

[الْإِخْلَاصُ يَجْمَعُ فَوَاضِلَ الْأَعْمَالِ وَهُوَ مَعْنَى مِفْتَاحُ الْقَبُولِ وَتَوْقِيعُهُ الرِّضَا فَمَنْ تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْهُ وَرَضِيَ عَنْهُ فَهُوَ الْمُخْلِصُ وَإِنْ قَلَّ عَمَلُهُ، وَمَنْ لَا يُتَقَبَّلُ مِنْهُ فَلَيْسَ بِمُخْلِصٍ وَإِنْ كَثُرَ عَمَلُهُ اعْتِبَاراً بِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنِيسَ. وَعَلَامَةُ الْقَبُولِ وجودُ الاستقامة بِبَذَلِ كُلِّ الْمَحَابِّ مَعَ اصَابَةِ عِلْمٍ كُلِّ حَرَكَةٍ وَسُكُونٍ. وَالْمُخْلِصُ ذَائِبٌ رَوْحُهُ وَبَازِلٌ مُهَجَّتُهُ فِي تَقْوِيمِ مَا بِهِ الْعِلْمُ وَالْأَعْمَالُ وَالْعَامِلُ وَالْمَعْمُولُ وَالْعَمَلُ، لِأَنَّهُ إِذَا ادْرَكَ ذَلِكَ فَقَدْ ادْرَكَ الْكُلَّ وَإِذَا فَاتَهُ ذَلِكَ فَاتَهُ الْكُلُّ وَهُوَ تَصْنِيفُهُ مَعَانِي التَّنْزِيهِ فِي التَّوْحِيدِ]

حقیقت اخلاص

در بین حقایق اخلاقی و واقعیتهای روحی و عرفانی، حقیقتی به ارزش و اعتبار اخلاص نیست.

در این فصل بسیار مهم وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

اخلاص، همه فضایل اعمال و مکارم اخلاق را در خود جمع کرده که فضیلت هر عمل و کمال هر کار به اخلاص است.

و به عبارت دیگر، انسان اگر کاری را فقط برای خدا و به خاطر جلب رضای حق انجام دهد، آن کار جامع فضایل و حاوی تمام کمالات است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 26

اخلاص حقیقی است که به وسیله قبول شدن عمل منکشف و معلوم می گردد و با رضا و خشنودی حق امضا می شود.

کسی که اعمالش به درگاه الهی قبول شود و خداوند متعال از او راضی گردد از مخلصان است گرچه عملش اندک و فعلش قلیل باشد و هرکس عملش قبول نشود از صف مخلصان جداست گرچه عمل او زیاد و کوشش او فوق العاده و چشمگیر باشد.

در این زمینه آدم و ابلیس بارزترین مصداقند، ابلیس را عبادت شش هزار ساله بود ولی مردود حق شد و آدم را لحظه ای توبه خالص ولی قبول حضرت دوست شد!

نشانه قبولی عمل استقامت در راه خداست و استقامت به دست نمی آید، مگر با گذشت کردن از آنچه محبوب اوست در راه دوست و آگاهی و بصیرت و درک صحت و صواب نسبت به هر حرکت و سکون و به تعبیر دیگر نشانه پذیرفته شدن عمل با سه حقیقت معلوم می گردد.

1- استقامت و پایداری در عمل.

2- انقطاع از علائق و بذل کل محبوب در راه حق.

3- آگاهی و اطلاع کامل بر صحت و درستی عمل.

مخلص به اندازه ای مراقب خود و بصیر به حقایق و لطایف و دقائق اعمال و مجاهدات خویش است که پنداری در اثر مجاهدت و ریاضت، نفس خود را گداخته و خون خویش را به راه دوست بذل نموده و در حقیقت از خود گذشته، تا بتواند روح و شعاع علم و عمل و شخصیت عامل و معمول به عمل را از کدورات و اخلاط نفسانیّه پاک کند و بازگشت این تزکیه و اخلاص به این حقیقت است که در مقام توحید مراحل تنزیه را پیموده و نفس خود را از غلّ و غش تصفیه می نماید

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 27

و معنی اخلاص در حقیقت طیّ مراحل توحید است و چون کسی چنین توفیقی به دست آورد، بدون شك هرگونه خیر و صلاح و نیکویی را به دست آورده و چنانچه از این مراحل محروم گردد، از تمام نیکی‌ها و حقایق دور مانده است!

ملا حسن فانی کشمیری در مناجاتی سوزان با حضرت ربّ العزّة، حقایق معنوی را این چنین بیان می‌کند:

الهی آتش عشقی برافروز	که باشد همچو داغ لاله دل سوز
بر آن آتش زند چون حسن دامن	خلیل آسا شود بر ما گلستان
در آن آتش فند چون خار هستی	دمد گل از سر دستار هستی
به دل‌ها گر رسد بویی از آن گل	کند هر ناله کار صوت بلبل
طریق عشق بازی پیش گیریم	غم او زاد راه خویش گیریم
در این ره پای از سر می‌توان کرد	چو کلک این راه را سر می‌توان کرد
در این راه پانهادن از ادب نیست	گر اینجا سر نهاد سالک عجب نیست
به مژگان گرد این ره می‌توان رُفت	به مردم قاصد اشک این خبر گفت
چو از خود بگذرد سالک در این راه	شود از منزل مقصود آگاه
کند هر دم طواف کعبه دل	که غیر از دل ندارد یار منزل
بر افتد پرده از چشم و دل او	شود زین هر دو آسان مشکل او

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: [وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ] «1»

انسان باید با تمام وجود و با همّتی عالی در مقام تحصیل صدق و اخلاص و تقوا

و پروردگارت را تا هنگامی که تو را مرگ بیاید، بندگی کن.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 30

[وَأَذِنَ حَدَّ الْإِخْلَاصِ بِذُلِّ الْعَبْدِ طَاعَتُهُ ثُمَّ لَا يَجْعَلُ لِعِلْمِهِ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا فَيُوجِبَ بِهِ عَلَى رَبِّهِ مُكَافَأَةً بِعَمَلِهِ، لِعِلْمِهِ أَنَّهُ لَوْ طَالَبَهُ بِوَفَاءٍ حَقَّ الْعُبُودِيَّةِ لَعَجَزَ. وَأَذِنَ مَقَامِ الْمُخْلِصِ فِي الدُّنْيَا السَّلَامَةُ مِنْ جَمِيعِ الْأَثَامِ وَفِي الْآخِرَةِ النَّجَاهُ مِنَ النَّارِ وَالْفَوْزُ بِالْجَنَّةِ]

مرز اخلاص

کمترین مرتبه اخلاص آن است که به اندازه استطاعت در مقام عبادت و اطاعت برآید و آن گاه برای کوشش خود در نزد حق اجر و ثوابی پیش بینی نکند؛ زیرا اگر بنده‌ای در اثر انجام عبادات و تکالیف متوقع اجر و مزد باشد، خدای بزرگ می‌تواند متقابلاً درخواست انجام کلیه وظایف بندگی را نموده و کمترین تخلف و کوتاهی را به حساب تقصیر و عصیان آورد.

عبد باید به مقتضای حقوق بندگی در راه اطاعت و انجام اوامر مولا و عمل به مسؤولیت‌ها باشد و از این بابت هیچ گونه چشم داشت اجر و جزا از حضرت دوست نداشته باشد و کمترین نتیجه و اثر اخلاص این است که در دنیا از تمام معاصی مصون مانده و در آخرت از عذاب الهی در امان می‌ماند و از نعمت‌های بهشتی بهره‌ور می‌گردد.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 31

راه رسیدن به اخلاص

برای شناخت و رسیدن به اخلاص لازم است در مرحله اول به تمام جوانب ریا آشنایی پیدا کرد که این برنامه در شرح حدیث پنجاهم «مصباح الشریعة» در حد لازم توضیح داده شد و برای رسیدن به این مقام عالی لازم است سه مسئله در تمام شؤون حیات رعایت گردد که با رعایت آن سه مسئله به خواست حق و به توفیق حضرت معبود، اخلاص به دست می‌آید.

1- عامل باید از ایمان لازم- که اعتقاد به حق و قیامت و انبیاء و کتب الهی و ملائکه و ولایت است - بهره داشته باشد.

2- عامل و مکلف در اعمال خود هماهنگ با دستورهای شرع مطهر باشد.

3- در امور عبادی و الهی نیتش خالص و پاک برای خدا باشد.

حد نهای اخلاص همان طور که حضرت صادق علیه السلام فرمودند این است که عمل را بدون چشم داشت به اجر و مزد انجام دهد.

البته رسیدن به اخلاص کار ساده و آسانی نیست، چنانچه حکایت می کنند وجود مقدس علامه بحر العلوم که شیخ جعفر کبیر گرد نعلین وی را با تحت الحنك عمامه اش برای خشنودی حق پاك می کرد، بیست و پنج سال دارای چهره مغموم و ناراحت بود، پس از آن مدت طولانی آن جناب را متبسم دیدند، از آن حضرت پرسیدند: خنده امروز شما را علتی مهم است آن چیست؟ فرمود: بیست و پنج سال است با ریا و بقایایش مبارزه می کردم و امروز احساس نمودم به خواست حضرت حق به ترك آن موفق شده ام.

در عین این که رسیدن به مقام اخلاص، یعنی مقامی که آدمی تمام کارهایش را لله انجام دهد بسیار سخت است، ولی هیچ مکلفی نباید از رسیدن به این مقام الهی

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 32

که مقام انبیا و اولیاست ناامید باشد که خدای مهربان اجابت کننده خواسته خواستاران و دعای دعاکنندگان است.

اخلاص در قرآن

قرآن مجید در سراسر سوره ها و در سراسر آیات نورانی خود به تمام انسان ها درس خلوص و اخلاص می دهد. بر تمام مسلمانان مکلف از هر صنف و طایفه ای، واجب است در شبانه روز ده بار با کمال توجه و همراه با حقیقت در نمازهای یومیه بگویند:

[إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] «1».

[پروردگارا!] تنها تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می خواهیم.

اگر انسان همین جمله را در شئون حیات و جوانب زندگی تحقق دهد به توحید ذاتی و صفاتی و افعالی می رسد و دل از زنگار شرك و ریا پاك کرده و چشم جلب توجه به کسی نخواهد دوخت که چشم جلب توجه تمام محصول عمل را از بیخ و بن می سوزاند.

چه خوب است که انسان در تصفیه نیت و عمل، خود را به جایی برساند که همانند بندگان خالص حق و عباد مخلص پروردگار بتواند به پیشگاه مقدس حضرت ربوبی عرضه بدارد:

[وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ] «2».

و ما [در ایمان، اعتقاد، طاعت و عبادت] برای او اخلاص می‌ورزیم.

(1) - فاتحه (1): 5.

(2) - بقره (2): 139.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 33

تاریخ روشن و پندآموز اولیای الهی نشان می‌دهد که کاری را جز برای رضای خدا و جلب خشنودی حق انجام ندادند و در هیچ حرکتی و سکونی جز به عنایت دوست نظر نداشتند، آنان غیر حق را در نیت و عمل منظور ننمودند و حتی تمام حوادث و بلاهایی که دیدند به حساب حق گذاشتند و در این راه مال و جان، نثار محبت محبوب و عشق معشوق نمودند، این حقیقت را از لسان وحی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام بنگرید:

[وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رُؤُفٌ بِالْعِبَادِ] «1».

و از مردم کسی است که جانش را برای خشنودی خدا می‌فروشد [مانند امیرالمؤمنین علیه السلام] و خدا به بندگان مهربان است.

دین بهتر و با ارزش‌تر برای کسی است که تمام وجود و هویت خود را و به عبارت دیگر ظاهر و باطن و عمل و اخلاق و اراده و نیت خویش را تسلیم حضرت یار کند و این برای کسی میسر نیست مگر این که هستی را از عینک «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و لا حول و لا قوة الا بالله، و لا مؤثر في الوجود الا الله» ببیند:

[وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ خُشِعٌ] «2».

و دین چه کسی بهتر است از آن که همه وجودش را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است.

توبه از تمام گناهان ظاهر و باطن و اصلاح درون و برون یا به عبارت دیگر اصلاح اخلاق و عمل و تکیه بر حضرت دوست در همه شؤون حیات و خلاصه تصفیه

(1) - بقره (2): 207.

(2) - نساء (3): 125.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 34

همه هویت و وجود برای جلب عنایت حق، همه و همه حقایق و واقعیت‌هایی هستند که در جهت مخلص شدن انسان، وجود مقدس حضرت رب از انسان خواسته است و خوشا به حال آن افرادی که این مسیر عالی و این سیر ربانی و سلوک الهی را پیمایند:

[إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ] «1».

مگر کسانی که [از گناه بزرگ نفاق] توبه کردند، و [مفاسد خود را] اصلاح نمودند، و به خدا تمسک جستند، و عبادتشان را برای خدا خالص ساختند.

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله مأمور بود حقیقت اخلاص خود را برای مردم اعلام کند، تا درسی الهی برای آنان باشد و فردای قیامت هیچ عذر و حجتی برای کسی در بارگاه آن جناب نباشد و احدی نگوید که برای من راهی به سوی اخلاص باز نبود و گرنه آن راه را طی می کردم:

[قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ حَيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ] «2».

بگو: مسلماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا پروردگار جهانیان است.* او را شریکی نیست، و به این [یگانه‌پرستی] مأمورم، و نخستین کسی هستم که [در این آیین] تسلیم [فرمان‌ها و احکام] اویم.

در هر صورت از آیات کریمه قرآن استفاده می‌شود که خالص کردن نیت در امور عبادی واجب است و فردای قیامت جز با عمل اخلاص اجر و ثواب تعلق نمی‌گیرد و در بازار محشر برای ریاکاران محلی از اعراب نیست.

(1) - نساء (3): 146.

(2) - انعام (6): 161 - 162.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 35

الهی و ربّی و سیدی! طی این مرحله از مشکل‌ترین و سخت‌ترین مراحل است، اگر لطف و عنایت تو در این راه پشتیبان انسان نباشد آدمی چگونه و با چه قدرتی می‌تواند خود را به سرمنزله مقصود که رسیدن به مقام رضا و قرب و وصل حضرت توست برساند؟!

الهی قمشه‌ای آن عاشق شیدا می‌گوید:

چون آینه حسنت جانا دل ما کردی	این آینه را عشقت معشوقه نما کردی
از قهر تو بر مهرت بردیم پناه ای دوست	ما را تو خود ای سلطان تعلیم دعا کردی
يك مشکل اگر آسان کردی ز شهنشاهان	صد حاجت مسکینان از لطف روا کردی
مردی کن و کاری کن دل جانب یاری کن	بر دامن عشق آویز چون ترك هوا کردی
صد حیف که در غفلت شد عمر عزیز از کف	زین خواب گران برخیز بنگر که چها کردی

مقام مخلصان در قرآن

آنان که به لطف و عنایت حق و با توجه کامل به مراحل سلوک و با قدم معرفت و عشق راه رسیدن به اخلاص را بپیمایند، از جانب حضرت ربّ العزّه به مقاماتی می‌رسند که به اهمّ آن مقامات اشاره می‌شود:

1- در جهان بعد و در روز ابدی در بهشتی که به خاطر اهل تقوا قرار دادم از نظر مقام و خواسته برای آن حدّ و اندازه‌ای نیست، هرآنچه را بخواهند مهیّاست و افزون‌تر از آن نزد ما خواهد بود.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 36

[هُمَّ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ] «1».

در آنجا هرچه بخواهند برای آنان فراهم است، و نزد ما [نعمت های] بیشتری است.

2- از نظر اندیشه و فکر و قدرت درك و عقل به جایی برسند که هر حرفی و شکری و وصفی درباره حق ادا کنند صحیح و مطابق واقع است و از این مقام با عظمت تعبیر به مقام کشف و شهود شده، انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیای خاص حضرت دوست به این مقام رسیدند و این جزای اخلاص آنان بود. قرآن مجید از این مقام والا چنین یاد فرموده:

[سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ] «2».

خدا از آنچه او را به آن توصیف می کنند، منزّه است.* مگر بندگان خالص شده خدا [که او را به آنچه توصیف می کنند شایسته مقام قدس اوست].

3- بندگان خدا از هر طایفه و دسته برای پاسخ گویی به آنچه از آنان به عنوان عمل و اخلاق صادر شده در محشر حاضر می شوند مگر بندگان مخلص که آنان را حساب و کتابی نیست، چرا که آن بزرگواران در دنیا با کمال معرفت و دقت و هماهنگی با خواسته های حضرت حق به حساب خود رسیدند:

[فَإِنَّهُمْ لِمُخْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ] «3».

یقیناً آنان از احضار شدگان [در عذاب] خواهند بود،* جز بندگان خالص شده خدا [که از هر کیفری در امانند،]

(1) - ق (50): 35.

(2) - صفات (37): 159 - 160.

(3) - صفات (37): 127 - 128.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 37

4- شیطان و شؤون او از این که آنان را از راه خدا دور کنند و چراغ هدایت را در قلبشان خاموش کنند و ایشان را از حق جدا کرده به ضلالت و گمراهی کشند به کلی مأیوس و ناامید شوند:

[قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ] «1».

گفت: به عزت سوگند همه آنان را گمراه می کنم،* مگر بندگان خالص شده ات را.

حکایتی در اخلاص

در این زمینه حکایتی بس عالی نقل می کنند که در آن حکایت مسائلی است که بدون شك به کار بستن آن، آدمی را به مرحله با ارزش اخلاص می رساند:

شخصی اراده سفر داشت به محضر حاتم اصم که از عرفای بزرگ بود رسید و گفت: مرا وصیتی کن، حاتم در پاسخ وی گفت:

اگر یار و رفیق و مصاحب و دوست خواهی خدا تو را بس است.

اگر همراه خواهی تو را کرام الکاتبین بس.

اگر عبرت و پند خواهی تو را دنیا بس.

اگر مونس خواهی تو را قرآن بس.

اگر کار و کوشش خواهی تو را عبادت بس.

اگر وعظ و واعظ خواهی تو را مرگ بس.

و اگر این ها که گفتم تو را بس نیست پس دوزخ تو را بس!

هم از او پرسیدند: نماز چگونه گزاری؟ گفت:

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 38

چون وقت آید وضوی ظاهر و باطن انجام دهم، وضوی ظاهر با آب و باطن با توبه.

آن گاه به مسجد آیم و از درون مسجد با کمال بصیرت مسجدالحرام را مشاهده کنم آن گاه مقام ابراهیم آن مقام معنوی و ملکوتی در میان دو ابرو نهم.

بہشت را بر راست و دوزخ را بر چپ و صراط زیر قدم و ملک الموت پشت سر بینم آن وقت دل به خدای سپارم و تکبیر گویم!

اخلاص در روایات

روایات مهمی در کتاب «الکافی» و «بحار الأنوار» در باب اخلاص نقل شده که به گوشه‌ای از آن روایات توجه کنید:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ يَقُولُ:

طُوبَى لِمَنْ اخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَالْدُّعَاءَ، وَلَمْ يَشْغَلْ قَلْبُهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ، وَلَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أذْنَاهُ، وَلَمْ يَحْزَنْ صَدْرُهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرُهُ «1».

حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند: بهشت از آن کسانی است که عبادت و دعایشان محض رضای خداست و در این زمینه به احدی نظر ندارند، آنان که دیده‌های چشمشان، قلب نورانی و پاکشان را از حق نمی‌گرداند و زخارف و مشتهیات و ملک و مملکت دنیا ذره‌ای در دلشان اثر نمی‌گذارد و آواز و صدای غیرحق و ذکر لذات دنیا و شهوات و شبهات که به گوششان می‌خورد، زبان و قلبشان از یاد حق باز نمی‌ماند و آنچه از مال و عیش و خوشی به دیگران عنایت می‌گردد نسبت به آن حساسیت نداشته و دچار آه و حسرت و حزن و اندوه نمی‌گردند.

(1) - الکافی: 2/ 16، باب الإخلاص، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 1/ 59، باب 8، حدیث 125.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 39

و خلاصه معامله آنان با حضرت جانان در همه شؤون و جوانب معامله خالصانه و عاشقانه است و ایشان را در امور حیات نظری و منظوری جز رسیدن به عنایت محبوب و اتصال به دامن لطف معشوق نیست.

در عظمت اخلاص و فواید و نتایج عالی آن روایت مهمی به مضمون زیر از حضرت رضا از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده:

ما اخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ اَرْبَعِينَ صَبَاحاً اَلَا حَرَّتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ «1».

چون بنده‌ای چهل روز تمام امورش را برای حق خالص کند، چشمه‌های حکمت از دلش بر زبانش جاری شود.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: اِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ اِلَى صُورِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَأَمَّا يَنْظُرُ اِلَى قُلُوبِكُمْ «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به صورت‌ها و اعمال شما نظر نمی‌کند و اوست که به حقیقت به دل‌های شما نظر می‌نماید که دل از نظر نیت در چه حال است.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ اِنَّهُ قَالَ: الْاِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ اسْرَارِي اسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ احْبَبْتُ مِنْ عِبَادِي «3».

و نیز آن حضرت فرمود: جبرئیل از حق تعالی خبر داد که اخلاص سری از

(1) - عیون اخبار الرضا: 69 / 2، باب 31، حدیث 321؛ بحار الأنوار: 242 / 67، باب 54، حدیث 10.

(2) - جامع الأخبار: 100، الفصل السادس والخمسون، فی الإخلاص؛ بحار الأنوار: 248 / 67، باب 54، حدیث 21.

(3) - منية المريد: 133؛ بحار الأنوار: 249 / 67، باب 54، حدیث 24.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْجَوَادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْإِخْلَاصُ «1».

حضرت جواد علیه السلام فرمود: بالاترین عبادت اخلاص است.

اخلاص در نزد عرفا

بزرگان از عرفا می گویند:

اخلاص عام ترك شرك است که چون از شرکت تبرّا کردند و به یگانگی وی مقرر آمدند توحید به اخلاص گشت.

باز اخلاص آرد به صفات وی، بدان که هیچ چیز را تشبیه وی نگویید و نه مثل وی به ذات و صفات و فعل.

چون اعتقاد بر این وصف خالص درآمد این مؤمن باشد مخلص، باز هر عملی که بیارد اندر آن عمل ریای خلق و عجب نفس نیارد تا عمل وی از فساد خالص گردد، باز از آن عمل که بیارد مراد وی رضای خداوند باشد نه طمع ثواب و خوف عقاب. کما قال الله تعالی:

[اِتَّبِعَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ] «2».

و نیز فرمود:

[يُرِيدُونَ وَجْهَهُ] «3» ائِ يُرِيدُونَ رِضَاهُ.

(1) - تفسیر الامام العسکری: 329، حدیث 186؛ بحار الأنوار: 245 / 67، باب 54، حدیث 19.

(2) - حدید (57): 27؛ برای طلب خشنودی خدا.

(3) - انعام (6): 52؛ خشنودی او را می خواهند.

باز هرچه کند کرده خویش نبیند، از آن که چنان که وی حق نیست فعل وی هم حق نیست، چون بیند که من چه کردم چیزی که همی بیند غیر حق است اخلاص نیست، پس تا هر دو کون و مافیها بنده از عمل برنگیرد عمل وی به اخلاص نگردد، اخلاص معاملات بدین صعبی است، اخلاص اعتقاد چگونه بود؟ از این معناست که حق تعالی همه خلق را به اخلاص فرمود:

[وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ] «1».

در حالی که فرمان نیافته بودند جز آن که خدا را پرستند، و ایمان و عبادت را برای او از هرگونه شرکی خالص کنند.

ما را همه عمر خود تماشااست

تا نقش خیال دوست با ماست

و الله که میان خانه صحراست

آنجا که وصال دوستان است

يك خار به از هزار خرماست «2»

وانجا که مراد دل برآید

اخلاص آن است که دیدار خویش از فعل برداری، یعنی چون فعل خویش دیدی خویشتن دیدی و خویشتن بین خدای بین نباشد.

موحد را توحید باید و توحید، یکی دیدن است و مؤمن را اخلاص باید و اخلاص، یگانه بودن است.

اگر خواهید تا موحد و مخلص باشید خویشتن و آن خویشتن مبینید، حق را مطیع باشید و آن طاعت خویش منت حق بینید و از حق بینید که منت نهاد بر تو

(1) - بینه (98): 5.

(2) - مولوی.

و اندر ازل تو را این قسمت کرد، و چون پدید آمدی اهل گردانید و چون اهل گردانید توفیق داد.

چون نظاره منت وی کردی حق بین باشی، مخلص باشی، آن گاه بر تو شکری نو واجب گردد که تو را توفیق شکر داد، اندر زیر نظاره منت چنان بمائی که به دیدن خویشتن و عمل خویشتن نپردازی.

پرسیدند: عمل خالص کدام است؟ گفت: آن که از آفت‌ها بیرون آید و سلامت یابد، یعنی آفات تباه کننده عمل یا عُجب نفس است یا ریای خلق یا طمع عوض است یا دیدن عمل است که هر یکی از این آفات طاعت هر دو کون را ویران گرداند، چون از این آفات بیرون آید آن گاه خالص باشد.

عمل خالص آن باشد که نه ملک بداند تا بنویسد و نه شیطان بداند تا آن را تباه کند و نه نفس بداند تا عجب آرد و آن انقطاع بنده باشد به خدای عزّ و جلّ و رجوع کردن به خدای تعالی از فعل خود.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 43

باب

77

در شناخت جهل

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 45

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

حَسْبُكَ مِنَ الْجُهْلِ أَنْ تَظْهَرَ لِمَا عَلِمْتَ الْجُهْلُ صُورَةً رُكِبَتْ فِي بَنِي آدَمَ، أَقْبَالُهَا ظُلْمَةٌ وَأَذْبَاؤُهَا نُورٌ، وَالْعَبْدُ مُتَقَلِّبٌ مَعَهَا كَتَقَلُّبِ الظِّلِّ مَعَ الشَّمْسِ.

الَا تَرَى إِلَى الْإِنْسَانِ تَارَةً يَجِدُهُ جَاهِلًا بِخِصَالِ نَفْسِهِ حَامِدًا لَهَا عَارِفًا بِعَيْنِهَا فِي غَيْرِهِ سَاخِطًا لَهَا، وَتَارَةً يَجِدُهُ عَالِمًا بِطِبَاعِهِ سَاخِطًا لَهَا حَامِدًا لَهَا فِي غَيْرِهِ فَهُوَ مِنْهُ مُتَقَلِّبٌ بَيْنَ الْعِصْمَةِ وَالْخِذْلَانِ فَإِنْ قَابَلَتْهُ الْعِصْمَةُ أَصَابَ، وَإِنْ قَابَلَتْهُ الْخِذْلَانُ أَخْطَأَ.

وَمِفْتَاحُ الْجُهْلِ الرِّضَا وَالْإِعْتِقَادُ بِهِ، وَمِفْتَاحُ الْعِلْمِ الْأَسْتِدَالُ مَعَ إِصَابَةِ مُوَافَقَةِ التَّوْفِيقِ.

وَأَذِنِي صِفَةَ الْجَاهِلِ دَعَاةٍ بِالْعِلْمِ بَلَا اسْتِحْقَاقٍ وَأَوْسَطُهُ الْجُهْلُ بِالْجُهْلِ وَأَقْصَاهُ جُحُودُهُ.
وَلَيْسَ شَيْءٌ أَثْبَاتُهُ حَقِيقَةً نَفْيُهُ إِلَّا الْجُهْلُ وَالْدُّنْيَا وَالْحِرْصُ فَالْكُلُّ مِنْهُمْ كَوَاحِدٍ وَالْوَاحِدُ مِنْهُمْ كَالْكُلِّ.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 46

[حَسْبُكَ مِنَ الْجُهْلِ أَنْ تَظْهَرَ لِمَا عَلِمْتَ الْجُهْلُ صُورَةً وَكَبَّتْ فِي بَنِي آدَمَ، أَقْبَالُهَا ظُلْمَةٌ وَأَذْبَارُهَا نُورٌ، وَالْعَبْدُ مُتَقَلِّبٌ مَعَهَا كَتَقَلُّبِ الظِّلِّ مَعَ الشَّمْسِ]

شناختن جهل

در جلد اول کتاب معنای علم بیان شد که با مراجعه به آن ضد علم که جهل است روشن خواهد شد.
علم عبارت است از نورانیت قلب که از پی زحمت تحصیل در راه خدا به دست می آید و جهل عبارت است از پوشیده بودن قلب به حجاب های ظلمانی.
در این فصل که اختصاص به بیان جهل داده شده شرح مفصلی را لازم نمی بینم و تنها به ترجمه اصل حدیث اکتفا می کنم.

جهل مسئله ای است که رو آوردنش به انسان موجب ظلمت و کدورت و دور شدنش موجب نور و معرفت است.
انسان همانند روشنایی و تاریکی و سایه آفتاب که تابع آفتاب است، همیشه میان این دو حالت در تغییر و تحول است، چون علم بیاید روشنایی است و چون جهل آید تاریکی و حجاب، چون آفتاب که وقتی بیاید روشنایی به دنبال اوست و چون برود ظلمت و تاریکی می آید.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 47

[لَا تَرَى إِلَى الْإِنْسَانِ تَارَةً يَجِدُهُ جَاهِلًا يَخْصُلُ نَفْسِهِ حَامِدًا لَهَا عَارِفًا بِعَيْنِهَا فِي غَيْرِهِ سَاحِطًا لَهَا، وَتَارَةً يَجِدُهُ عَالِمًا بِطَبَاعِهِ سَاحِطًا لَهَا حَامِدًا لَهَا فِي غَيْرِهِ فَهُوَ مِنْهُ مُنْقَلِبٌ بَيْنَ الْعِصْمَةِ وَالْخِذْلَانِ فَإِنْ قَابَلَتْهُ الْعِصْمَةُ أَصَابَ، وَإِنْ قَابَلَتْهُ الْخِذْلَانُ أَخْطَأَ]

غفلت از عیوب

انسان به وقت حکومت جهل، از عیوب خود غافل است و به همین جهت از خود ستایش می‌کند و به عیوب دیگران چشم می‌دوزد و از آنان بد می‌گوید، در چنین موقعیتی وقت رو آوردن جهل است.

انسان به وقت آراسته بودن به علم و دانش به عیوب و نقایص خود آگاه و از عیب دیگران چشم پوش است، به همین خاطر از خود در سخط و خشم است و نسبت به دیگران مداح و ستایش کننده و این زمان وقت روی گردانی جهل است.

همیشه احوال و اطوار آدمی حایز اهمیت است میان عصمت و پاکی که عالم بودن اوست به معایب خود و خذلان و ذلت که آن جاهل بودن انسان است به عیب‌های خود.

توجه به عیوب همراه با توجه به حضرت حق، داروی درمان تمام عیوب و غفلت از عیوب همراه بی‌توجهی نسبت به مولا، بزرگ‌ترین علت برای ریشه دار

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 48

شدن امراض روحی و قلبی است.

نمی‌بینی که آدمی گاهی به عیوب خود جاهل است و به این علت به ثنا و ستایش خود برخاسته و پی گیر عیب دیگران می‌شود و گاهی به عکس است، پس آدمی در بین عصمت از خطا و خذلان و آلودگی به خطا منقلب الاحوال است، اگر خدای مهربان پی‌گیری عیوب نفسش را به او توفیق داد، در راه صواب است و در آخرت اهل نجات و اگر نعوذ بالله در پی خطوات شیطانی و خطرات نفسانی برآید و در پی اصلاح خود نباشد و به جاسوسی عیوب دیگران برخیزد، از جمله عاصیان است و در آخرت در معرض عذاب و هلاکت.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 49

[وَمِفْتَاحُ الْجَهْلِ الرِّضَا وَالْإِعْتِقَادُ بِهِ، وَمِفْتَاحُ الْعِلْمِ الْأَسْتِبْدَالُ مَعَ إصَابَةِ مُوَافَقَةِ التَّوْفِيقِ]

کلید جهل و علم

کلید جهل و نادان خودپسندی و از خویش راضی بودن است و کلید علم و دانش ساده گرفتن علم خویش و برای آن قدر و ارزشی قرار ندادن است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 50

[وَأَذِنَ صِفَةَ الْجَاهِلِ دَعَاؤُهُ بِالْعِلْمِ بَلَا اسْتِحْقَاقٍ وَأَوْسَطُهُ الْجَهْلُ بِالْجَهْلِ وَأَقْصَاهُ جُحُودُهُ. وَلَيْسَ شَيْءٌ أَثْبَاتُهُ حَقِيقَةٌ نَفْيُهُ إِلَّا الْجَهْلُ وَالْدُّنْيَا وَالْحِرْصُ فَالْكُلُّ مِنْهُمْ كَوَاحِدٍ وَالْوَاحِدُ مِنْهُمْ كَالْكُلِّ]

مرز جهالت

پست‌ترین صفت جاهل در عین جهل ادّعای علم داشتن و مرتبه وسط صفت جاهل جهل به جهل است که بدین خاطر ادّعای علم ندارد و حدّ نهای از جهل آن‌که، هر کجا علمی باشد انکار کند و با اهل فضل و دانش و معرفت و بینش پیوسته دشمنی نموده و از آنان بدگویی کند.

و چیزی نیست که اثبات وجود آن برگشت داشته باشد به نفی و نبودن آن مگر جهل و دنیا و حرص؛ زیرا توجه کردن به جهل خود در حقیقت علم است و هم چنین توجه به زندگی پست مادی و حیات جدای از حق و یا توجه به رذیله هرکجا جهالت حاکم باشد قلب انسان تیره و تار و خود به خود صاحب آن قلب اسیر دنیا و دچار حرص شدید می‌شود.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 51

باب

78

در بزرگداشت برادر مؤمن

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 53

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مُصَافَحَةُ إِخْوَانِ الدِّينِ أَصْلُهَا مِنْ نَحِيَّةِ اللَّهِ لَهُمْ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

مَا نَصَافَحَ أَخَوَانٍ فِي اللَّهِ إِلَّا تَنَافَرَتْ ذُنُوبُهُمَا حَتَّى يَعُودَا كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُمَا أُمَّهُمَا.

وَلَا كَثُرَ حُبُّهُمَا وَتَبَحُّيلُهُمَا كُلُّ وَاحِدٍ لِصَاحِبِهِ إِلَّا كَانَ لَهُ مَزِيدٌ وَالْوَاجِبُ عَلَى اعْلَمِيهِمَا بِدِينِ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَزِيدَ صَاحِبَهُ مِنْ فُتُونِ الْفَوَائِدِ الَّتِي أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِهَا وَيُرْشِدَهُ إِلَى الْأَسْتِقَامَةِ وَالرِّضَا وَالْقَنَاعَةِ وَيُبَشِّرَهُ بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَخَوْفَهُ مِنْ عَذَابِهِ، وَعَلَى الْآخَرِ أَنْ يَتَبَارَكَ بِأَهْدَائِهِ وَيَتَمَسَّكَ بِمَا يَدْعُوهُ إِلَيْهِ وَيَعْطُهُ بِهِ وَيَسْتَدِلَّ بِمَا يَدُلُّهُ إِلَيْهِ مُعْتَصِمًا بِاللَّهِ وَمُسْتَعِينًا بِهِ لِتَوْفِيقِهِ عَلَى ذَلِكَ.

قِيلَ لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ اصْبَحْتَ أَنْتَ؟ قَالَ: لَا أَمْلِكُ مَا أَرْجُو وَلَا اسْتَطِيعُ بِمَا أَحَازِرُ، مَأْمُورًا بِالطَّاعَةِ مِنْهَا عَنِ الْمَعْصِيَةِ، فَلَا أَرَى فَقِيرًا أَفْقَرُ مِنِّي.

قِيلَ لَأَوَيْسِ الْقُرْنِيِّ: كَيْفَ اصْبَحْتَ؟ قَالَ: كَيْفَ يُصْبِحُ رَجُلٌ إِذَا اصْبَحَ لَا يَدْرِي أَيُّمَسِي وَإِذَا أَمْسَى لَا يَدْرِي أَيُّصْبِحُ!

قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: اصْبَحْتُ أَشْكُرُ رَبِّي وَأَشْكُو نَفْسِي.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ اصْبَحَ وَهَمُّهُ غَيْرُ اللَّهِ فَقَدْ اصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ الْمُبْعَدِينَ.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 54

[مُصَافَحَةُ اخْوَانِ الدِّينِ اصْلَاحُهَا مِنْ حَيَّةِ اللَّهِ لَهُمْ]

مصافحه با برادران دینی

مسئله مراعات برادران مؤمن و بزرگداشت آنان و ادای حق هر مؤمن و مسلمان را در ضمن شرح حدیث پنجاه و پنج باب مؤاخات و حدیث شصت و یک باب حسن خلق و حدیث حرمت مسلمانان باب هفتاد و در طول احادیثی که در مجلدات گذشته به شرح آمد، توضیح داده‌ام و در این فصل نیازی به توضیح بیشتر دیده نمی‌شود، تنها به ترجمه حدیث قناعت می‌کنم.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

مصافحه با برادران دینی ریشه و منبعش محبت و عنایت پروردگار مهربان است با بندگان خود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دو برادری که در راه خدا با یکدیگر برادرند، مصافحه نمی کنند مگر آن که گناهان آنان ریخته می شود، هم چون روزی که از مادر متولد شده اند. محبت و بزرگداشت یکی از آنان نسبت به دیگری زیاد نمی شود مگر آن که پروردگار متعال مرحمت زیاده تری به او بنماید و واجب است بر برادری که آگاه تر است بخواهد که از انواع عنایت حق که به او عطا شده، به برادرش نیز عطا شود و وی را به سوی استقامت داشتن و رضایت از حق و قناعت هدایت نماید و او را در صورت

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 55

استقامت به مهربانی و رحمت خداوند مژده دهد و در صورت کوتاهی از وظایف از جریمه خداوندی بترساند.

وظیفه لازم دیگر این است که به سبب ارشاد و راهنمایی شدن از طرف برادرش خوشحال و خرسند باشد و به دقت و به احسن وجه به آنچه برادرش او را به آن هدایت می کند عمل نماید و در عین حال با توجه به لطف پروردگار خود را از آفات و فرار از عمل محفوظ بدارد و از جنابش یاری بطلبد، تا به وی توفیق دهد و او را برای انجام خیر و اعمال نیک و قدم های خداپسندانه هدایت فرماید.

به عیسی بن مریم گفتند: چگونه ای؟ فرمود: آنچه را آرزو دارم مالک نیستم و بر هرچه می ترسم قدرت دفعش را ندارم، در عین حال مأمور به وظایف و تکالیفم و دستور دارم از منهیات حق بپرهیزم، پس کدام نیازمندی از من نیازمندتر است؟!

از او پس قرن پرسیدند: چگونه ای؟ فرمود: چگونه است حال کسی که وارد صبح می شود نمی داند به شب می رسد یا نه و چون وارد شب شود نمی داند به صبح می رسد یا نه؟!

ابوذر فرمود: صبح می کنم در حالی که از جناب حق شاکرم و از خود بیزار و شاک، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن کس که صبح کند و همت و فکرش غیر خدا باشد هر آینه از خاسران و از دور شدگان از رحمت خداست.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 57

باب

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 59

قال الصادق عليه السلام:

التَّوْبَةُ حَبْلُ اللَّهِ وَمَدَدُ عِنَايَتِهِ. وَلَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ مُدَاوَمَةِ التَّوْبَةِ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

فَكُلُّ فِرْقَةٍ مِنَ الْعِبَادِ هُمْ تَوْبَةٌ، فَتَوْبَةُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ اضْطِرَابِ السِّرِّ، وَتَوْبَةُ الْأَوْلِيَاءِ مِنْ تَكْوِينِ الْخَطَرَاتِ، وَتَوْبَةُ الْأَصْفِيَاءِ مِنَ النَّفْسِ، وَتَوْبَةُ الْخَاصِّ مِنَ الْأَشْتِغَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ، وَتَوْبَةُ الْعَامِّ مِنَ الذُّنُوبِ. وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَعْرِفَةٌ وَعِلْمٌ فِي أَصْلِ تَوْبَتِهِ وَمُنْتَهَى أَمْرِهِ، وَذَلِكَ يَطُولُ شَرْحُهُ هِيْهْنَا.

فَإِذَا تَوْبَةُ الْعَامِّ فَإِنْ يَعْسِلَ بَاطِنُهُ مِنَ الذُّنُوبِ بِمَاءِ الْحَيَاةِ وَالْاعْتِرَافِ بِجُنَايَتِهِ دَائِمًا، وَاعْتِقَادِ النَّدَمِ عَلَى مَا مَضَى، وَالْخَوْفِ عَلَى مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِهِ، وَلَا يَسْتَصْعِرُ ذُنُوبَهُ فَيَحْمِلُهُ ذَلِكَ إِلَى الْكَسَلِ، وَيُدْسِمُ الْبُكَاءَ وَالْأَسْفَافَ عَلَى مَا فَاتَهُ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ، وَيَحْبِسَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَيَسْتَعِثَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لِيَحْفَظَهُ عَلَى وَفَاءِ تَوْبَتِهِ وَيَعْصِمَهُ عَنِ الْعُودِ إِلَى مَا سَلَفَ وَيُرْوِضَ نَفْسَهُ فِي مِيدَانِ الْجُهِدِ وَالْعِبَادَةِ، وَيَقْضِيَ عَنِ الْقَوَائِمِ مِنَ الْفَرَاغِ وَيُرْزُقَ الْمَظَالِمَ وَيَعْتَزِلَ قُرْنَاءَ السَّوِّءِ وَيُسْهِرَ لَيْلَهُ وَيُظْمِئَ نَهَارَهُ وَيَتَفَكَّرَ دَائِمًا فِي عَاقِبَتِهِ وَيَسْتَعِينُ بِاللَّهِ تَعَالَى سَائِلًا مِنْهُ الْأُسْتِعَانَةَ فِي سَرَائِهِ وَضَرَائِهِ وَيَتَّبِعَ عِنْدَ الْمِحْنِ وَالْبَلَاءِ كَيْلًا يَسْقُطَ عَنْ دَرَجَةِ التَّوَابِينَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ طَهَارَةً مِنْ ذُنُوبِهِ وَزِيَادَةً فِي عَمَلِهِ وَرِفْعَةً فِي دَرَجَاتِهِ، [فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ]

«1».

(1) - عنكبوت (29): 3.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 60

[التَّوْبَةُ حَبْلُ اللَّهِ وَمَدَدُ عِنَايَتِهِ]

حقیقت توبه

در این فصل نورانی و حقیقت ربّانی، حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام به اعظم عبادات و احسن طاعات و معالجات کلیه امراض قلبیه و روحیه و ارتقا دهنده انسان به مقام کرامت و رساننده آدمی از ناسوت به لاهوت و تطهیر کننده ظاهر و باطن انسان یعنی توبه و بازگشت به جناب احدیّت اشاره کرده می‌فرمایند:

توبه، ریسمان با عظمت خداست و نصرت و جذابیت و عنایت و لطف حضرت یار است.

این مسئله به اندازه‌ای در خور اهمیت است که باید چند جلد جداگانه در توضیح و تفسیر آن به رشته تحریر کشیده شود، اما این وجیزه که هنوز ابوابی از آن باقی مانده اقتضای آن را ندارد، تنها به دورنمایی از امّهات مسائل توبه در محور آیات شریفه قرآنی و روایات ملکوتیه اهل بیت طهارت علیهم السلام اشاره می‌کند، باشد که خدای کریم و دادگر مهربان و خالق رحیم و آفریننده محسن، همه ما را برای دست یافتن به این مقام اعلیٰ توفیق کرامت فرماید و از ورطه خطرناک گناه، چه گناه باطنی و چه ظاهری نجات بخشد و ما را به سوی طاعت خالص و قطع رابطه با هر گناهی رهنمون شود.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 61

آثار الهی توبه

بدون شك بازگو کردن آثار توبه کار ساده‌ای نیست که برای توبه حقیقی در قرآن مجید و روایات آثار گرانی ذکر شده است.

از آثار توبه نجات انسان از مهالك و روی آوردن به حقایق و واقعیّتها و قدم گذاردن در دایره سعادت و بیرون رفتن از مرز شقاوت و دنائت و پستی است.

از آثار دیگر توبه حقیقی، محبوبیت نزد حضرت دوست و به دست آوردن ارزش‌های الهی و یافتن دولت خاص و گنج عزّت و مایه شرف است.

از دیگر آثار توبه واقعی، باز شدن هشت در بهشت و بسته شدن هفت در عذاب به روی انسان و خلاصه شیفته شدن جنت و رضوان به تائب و خاموش شدن شعله نار و عذاب جهنّم است.

از دیگر آثار توبه جلب بخشش و غفران حق و آمرزیده شدن تمام گناهان گذشته آدمی است.

مقدمه توبه خروج از غفلت و ورود به دیار انتباه و بیداری است و این نیز از آثار بسیار گران توبه است که عبد عاصی به خود آید و در گذشته و آینده خویش فکر کند و به این معنا توجه پیدا نماید که در برابر چه وجودی به عصیان و خلاف برخاسته و با چه محبوبی به ستیز و جنگ آمده است.

پر شدن قلب از ندامت و احساس سنگینی گناهان و عزم بر ترك رابطه با معاصی و جبران گذشته و ساختن آینده دورنمایی از توبه واقعی و بازگشت حقیقی به وجود مقدس حضرت یار است.

کمال توبه به حفظ ورع و پاکدامنی و پارسایی و سپس محاسبه نفس و قطع امیال ظاهر و جبران نقایص نفسی است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 62

کمال توبه به حفظ و تقویت اراده برای تداوم توبه و عمل صالح و کناره گیری از محرمات الهی و مشتهیات نفسانی است. کمال توبه در گرو زهد و صدق و احساس فقر و نیاز نسبت به جناب دوست سپس صبر بر پیشامدها و رضا و اخلاص و اعتماد بر حضرت یار است.

وجوب توبه

فقهائ بزرگ شیعه و سنی و مفسران عظیم القدر قرآن و عارفان روشن ضمیر بر اساس آیات و روایات نورانی توبه از گناه را واجب دانسته و ترك و تأخیر آن را حرام می دانند.

استحباب توبه به هیچ وجه معنا ندارد و ترك و یا تأخیر آن باعث شدت امراض روحی و قلبی و عملی است و زمینه سازی برای شدت مرض معنوی از گناهان و بلکه از معاصی کبیره است.

خواجه نصیرالدین طوسی در پایان کتاب پر قیمت «تجرید الاعتقاد» می گویند «1»:

توبه از واجبات است؛ زیرا در بازگشت به سوی حق، دفع ضرر عینیت پیدا می کند و بقای بر ضرر از محرمات است و نیز پشیمانی از انجام هر قبیح و ترك هر واجب برای هر انسانی لازم است، پس بر مبنای وجوب دفع ضرر و پشیمانی از هر گناه و ترك شدن هر واجب، توبه و بازگشت به سوی محبوب واجب است.

علامه حلی در توضیح سخن خواجه در مقام اثبات وجوب توبه به معنای ترك هر کبیره و صغیره برآمده و این معنا را با برهان یقینی فرموده است.

(1) - بحار الأنوار: 42 / 6، به نقل از تجرید الاعتقاد.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 63

انسان گناهکار به هر اندازه که گناه داشته باشد حق ناامید شدن از رحمت و عنایت حضرت محبوب را ندارد که ناامیدی از رحمت بنا به فرموده قرآن کار مردم کافر است:

[إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ] «1».

زیرا جز مردم کافر از رحمت خدا مأیوس نمی شوند.

و پس از این آیه کریمه، داستان معروف بملول نباش که در تفاسیر قرآن آمده و داستان حمید بن قحطبه که شیخ صدوق در کتاب پرقیمت «عیون أخبار الرضا» نقل کرده که شصت نفر از اولاد زهرا علیها السلام را در يك شب کشته بود و روز ماه رمضان غذا می خورد و می گفت: از رحمت حق ناامیدم و حضرت رضا علیه السلام فرمود:

ناامیدی او از گناه آن شب وی سنگین تر است، برای نشان دادن بار سنگین ناامیدی کافی است «2».

گناهکار چون به کتاب خدا و آیات مربوط به مغفرت و رحمت نظر کند و هم چنین وقتی به روایات باب توبه و دعاهاى عجیب اسلامی مانند کمیل و ابوحمزه و عرفه دقت نماید، به هیچ عنوان جای ناامیدی و یأس برای وی نمی ماند، در این صورت واجب است تمام همت و اراده خود را برای جبران گناهان گذشته و آزادی از دیون مردم و ادای واجبات ترك شده و بنای آینده ای روشن به کار گیرد.

در جلد اول این کتاب به دورنگایی از این واقعیت ها اشاره رفت و نیازی به

(1) - یوسف (12): 87.

(2) - عیون اخبار الرضا: 108 / 1، باب 9، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 176 / 48، باب 7، حدیث 20.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 64

بازگویی مجدد نیست، در این زمینه تنها به ذکر پاره‌ای از آیات و قسمتی از روایات قناعت می‌شود.

توبه در قرآن

[فَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ] «1».

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، قطعاً از زیانکاران بودید.

بدون شك براساس آیات حق و روایات معتبره، از عوامل حتمیه جلب فضل و رحمت دوست، توبه واقعی از گناه و آلودگی است.

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] «2».

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببامرزد؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

[يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَ لَكُمْ وَ يُهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ] «3».

خدا می‌خواهد [احکام و مقرراتش را] برای شما بیان کند و شما را به روش‌های [پاک و صحیح] کسانی که پیش از شما بودند، راهنمایی نماید و رحمت و مغفرتش را بر شما فرو ریزد؛ و خدا دانا و حکیم است.

(1) - بقره (2): 64.

(2) - آل عمران (3): 31.

(3) - نساء (4): 26.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 65

[فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا غَفُورًا] «1».

پس اینانند که امید است خدا از آنان درگذرد؛ و خدا همواره گذشت کننده و بسیار آمرزنده است.

[وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً] «2».

و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] «3».

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

شأن نزول

در مورد نزول این آیه شریفه گفته اند:

قبل از وقوع واقعه بدر، پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله عبدالله بن جحش را خواست و نامه ای به او داد و حدود هشت نفر از مهاجران را همراه وی نمود و به او دستور داد پس از دو روز راه پیمودن نامه را بگشاید و بر اساس آن عمل کند.

(1) - نساء (4): 99.

(2) - نساء (4): 64.

(3) - بقره (2): 218.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 66

عبدالله پس از دو روز راه پیمایی نامه را گشود و چنین یافت: چون نامه را باز کردی تا نخله «زمین بین مکه و طائف» برو و در آنجا اوضاع قریش را زیر نظر بگیر و تمام جریان را به ما گزارش کن.

عبدالله جریان را با دوستانش در میان گذاشت و اضافه کرد: رسول الهی مرا از مجبور ساختن شما در این مسیر منع فرموده، بنابراین هرکس آماده شهادت است با من بیاید و دیگران بازگردند، همه با او حرکت کردند، وقتی که به نخله رسیدند به

قافله‌ای از قریش برخورد کردند که عمرو بن حضرمی در آن بود. چون روز آخر رجب یکی از ماه‌های حرام بود، در مورد حمله به آن‌ها به مشورت نشستند.

عده‌ای گفتند:

اگر امروز دست از آنان برداریم وارد محیط حرم می‌شوند دیگر نمی‌توان متعرض آن‌ها شد، سرانجام شجاعانه به آنان حمله بردند و عمرو بن حضرمی را کشته و قافله او را با دو اسیر به محضر رسول خدا آوردند.

پیامبر الهی به آنان فرمود:

من به شما دستور نداده بودم که در ماه‌های حرام نبرد نکنید؟

آن‌گاه از دخالت در غنائم خودداری فرمود، مجاهدان ناراحت شدند و مؤمنان به سرزنش آنان پرداختند، مشرکان نیز زبان به طعن گشودند که محمد صلی الله علیه و آله جنگ و خونریزی و اسارت را در ماه‌های حرام حلال شمرده آیه نازل شد که:

از تو درباره جنگ کردن در ماه حرام می‌پرسند، بگو: جنگ در آن گناه بزرگی است، ولی جلوگیری از راه خدا و گرایش مردم به فرهنگ حق و کفر ورزیدن نسبت به الله و هتک احترام مسجدالحرام و اخراج ساکنان آن در پیشگاه خدا مهم‌تر از آن است و ایجاد فتنه حتی از قتل بالاتر است. مشرکان پیوسته با شما می‌جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیین خود برگردانند ولی کسی که از دین حق برگردد و در حال

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 67

کفر بمیرد، تمام اعمال نیک او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود و آنان اهل جهنم‌اند و همیشه در آن خواهند بود «1».

پس از این که آیه مفصل بالا نازل شد عبدالله بن جحش و همراهانش گفتند: ما برای درک ثواب، در این راه جهاد کرده‌ایم و از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا اجر مجاهدان را دارند یا نه؟ آیه شریفه [إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا] نازل شد «2».

توبه در روایات

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ ادْعُ اللَّهَ لِي فَإِنِّي دُتُّوبٌ كَثِيرَةٌ فَقَالَ: مَهْ يَا ابَا عُبَيْدَةَ لَا يَكُونُ الشَّيْطَانُ عَوْنًا عَلَى نَفْسِكَ، إِنَّ عَفْوَ اللَّهِ لَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ «3».

ابا عبیده می گوید: به معصوم عرضه داشتم: برای من دعا کنید که گناهانم زیاد است، فرمود: ای ابا عبیده! آرام باش، شیطان تو را از رحمت و عفو حضرت حق دلسرد و مأیوس نکند که عفو او را چیزی برابری نمی کند.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ: إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ بِأَعْمَالِهِمْ فَأُتِيَ عَتَقَاءُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ «4».

ابو بصیر می گوید از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: زمانی که اهل بهشت به

(1) - (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)؛ بقره (2): 217.

(2) - تفسیر نمونه: 2 / 110 (ذیل آیه 28 سوره بقره).

(3) - الزهد: 99، باب 18، حدیث 267؛ بحار الأنوار: 5 / 6، باب 19، حدیث 6.

(4) - الأملی، شیخ طوسی: 179، المجلس السابع، حدیث 300؛ بحار الأنوار: 5 / 6، باب 19، حدیث 5.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 68

سبب اعمالشان به بهشت بروند، پس آزادشدگان حضرت الله از آتش جهنم کجایند؟!

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: سَمِعْتُ أبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ: إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحًا أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. فَقُلْتُ: وَكَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ؟ قَالَ:

يُنْسِي مَلَائِكُهُ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَيُوحِي إِلَى جَوَارِحِهِ: اكْتُمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ وَيُوحِي إِلَى بَقَاعِ الْأَرْضِ اكْتُمِي مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ فَيُلْقِي اللَّهُ حِينَ يُلْقَاهُ وَلَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ «1».

معاویه بن وهب می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: به هنگامی که عبد توبه خالص کند توبه‌ای که بر آن استقامت ورزد، محبوب خدا می شود و در دنیا و آخرت در پوشش حضرت حق قرار می گیرد، عرضه داشتم: این پوشش چگونه است؟ فرمود: دو ملک نویسنده، گناه را از گناه بندهاش فراموشی می دهد و به جوارحش فرمان می دهد معاصی بندهام را کتمان کنید و به زمین‌هایی که در آنها معصیت کرده وحی می کند: گناهان بندهام را بپوشان، پس وارد قیامت می شود، در حالی که شاهی ندارد بر گناهانش شهادت دهد!!

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ اضْلَ رَاحِلَتَهُ وَزَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمَاءٍ فَوَجَدَهَا فَالَلَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ بِرَاحِلَتِهِ حِينَ وَجَدَهَا «2».

(1) - الكافي: 430 / 2، باب التوبة، حديث 1؛ وسائل الشيعة: 71 / 16، باب 86، حديث 21009.

(2) - الكافي: 435 / 2، باب التوبة، حديث 8؛ بحار الأنوار: 40 / 6، باب 20، حديث 73.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 69

ابی عبیده حدّا می گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم فرمود: خداوند به توبه بندهاش از مردی که راحله خود را در شب تاریک گم کرده و پس از آن به راحله‌اش دست یافته خوشحال تر است.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ يُقْبِلُ تَوْبَةَ عَبْدِهِ مَا لَمْ يُعْرِغْ، تُوبُوا إِلَى رَبِّكُمْ قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا، وَبَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ الزَّكِيَّةِ قَبْلَ أَنْ تَشْتَغِلُوا، وَصِلُوا الَّذِي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ بِكَثْرَةِ ذِكْرِكُمْ إِنَاءً «1».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: تا مرگ فرا نرسیده، خداوند توبه را از بندهاش می پذیرد، قبل از مردن به پروردگار بازگردید، به سوی اعمال پاکیزه شتاب کنید تا گرفتار نشدید، و بین خود و حضرت حق را با کثرت ذکر پیوند دهید.

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا شَفِيعَ أَنْجَحَ مِنَ التَّوْبَةِ «2».

از امیرالمؤمنین علیه السلام، روایت شده که فرمود: شفیع رستگار کننده‌تر از توبه نیست.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَلْزِمُ الْحَقُّ لَأَمْتِي فِي أَرْبَعٍ: يُجْبُونَ التَّائِبَ، وَيَرْحَمُونَ الضَّعِيفَ، وَيُعِينُونَ الْمُحْسِنَ، وَيَسْتَعْفِرُونَ لِلْمُذْنِبِ «3».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: اتمم در چهار برنامه ملازم حق باشند: توبه کننده را مورد مهر و علاقه قرار دهند، به ضعیف رحمت آورند، به نیکوکار کمک نمایند، و برای گنهکار طلب آمرزش کنند.

قال امیرالمؤمنین علیه السلام: تُوبُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَادْخُلُوا فِي مَحَبَّتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

(1) - الدعوات، راوندی: 237، حدیث 659؛ بحار الأنوار: 19/6، باب 20، حدیث 5.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 574/3، حدیث 4965.

(3) - بحار الأنوار: 20/6، باب 20، حدیث 10.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 70

التَّوَابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وَالْمُؤْمِنُ تَوَّابٌ «1».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا بازگردید و در میدان عشقش داخل شوید که خدا تائبان و شستشو کنندگان ظاهر و باطن را دوست دارد و مؤمن تواب است.

عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ «2».

امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مؤمن در پیشگاه خدا هم چون ملک مقرب است، و هرآینه مؤمن نزد حضرت حق از این هم بالاتر است، و چیزی نزد خداوند محبوب تر از مرد و زن با ایمان تائب نیست.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ «3».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناه نداشته باشد.

عَنْ الشَّعْبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ: الْعَجَبُ مِمَّنْ يَفْتِنُ وَمَعَهُ الْمِمْحَاةُ فَقِيلَ لَهُ وَمَا الْمِمْحَاةُ قَالَ: الْاسْتِغْفَارُ «4».

شعبی می گوید از حضرت مولا علی علیه السلام شنیدم، می فرمود: از کسی که در حال

(1) - بحار الأنوار: 21 / 6، باب 20، حدیث 14.

(2) - بحار الأنوار: 21 / 6، باب 20، حدیث 15.

(3) - عیون اخبار الرضا: 74 / 2، باب 31، حدیث 347؛ وسائل الشیعة: 75 / 16، باب 86، حدیث 21022.

(4) - الأملی، شیخ طوسی: 88، المجلس الثالث، حدیث 134؛ بحار الأنوار: 21 / 6، باب 20، حدیث 17.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 71

نومیدی است در شگفتم، در حالی که با او پاك كننده هست، عرضه داشتند:

پاك كننده چیست؟ فرمود: استغفار.

از مسائل بسیار مهمی که در باب با عظمت توبه مطرح است، این است که از باب فضل و رحمت و عنایت و کرم حضرت حق باب توبه به روی احدی از بندگان بسته نیست، هر زمان عبد عاصی به وضع ناهنجار خود آگاه شد و در مقام بازگشت حقیقی به سوی مولای مهربانش برآمد، به شرطی که با آثار مرگ و قیامت روبرو نشده باشد توبه برای او صددرصد امکان دارد و بر اساس آیات و روایات می تواند خود را به مغفرت و رحمت حضرت دوست برساند و از عذاب خالد و هلاکت ابدی وجود خویش را برهاند.

به داستان عجیبی که شیخ طوسی نقل می کند عنایت کنید.

توبه یهودی

امام باقر علیه السلام می فرماید:

جوانی بود یهودی که بسیاری از اوقات به محضر مبارك رسول الهی مشرف می شود، به اندازه ای که حضرت او را به کارهای ساده و آسان می گماشت و وی را به دنبال بعضی از امور می فرستاد و چه بسا به وسیله او برای قوم یهود جهت هدایت آنان نامه می فرستاد.

مدتی از آن جوان خبری نشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از حالش جویا شد، مردی به آن جناب عرضه داشت، تا جایی که اطلاع دارم باید بیش از امروز زنده نماند چون به مرض سختی دچار آمده!

حضرت ختمی مرتبت با عده‌ای از اصحاب به ملاقات وی رفتند، معنویت

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 72

و کرامت و برکت و واقعیت آن جناب چنان بود که با هرکس سخن می‌گفتند جواب می‌داد، آن جوان را صدا زدند، دیده‌گشود و عرضه داشت: «لَبَّيْكَ يَا اَبَا الْقَاسِمِ» حضرت به او فرمود: بگو: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ». جوان به چهره پدرش که یهودی متعصبی بود نگرست و چیزی نگفت، حضرت بار دوم او را صدا زد و شهادتین را به او تلقین کرد باز به پدرش نظر کرد و چیزی نگفت، بار سوم او را صدا زد باز از ترس پدر لب فرو بست، حضرت فرمود: اگر میل داری بگو ورنه ساکت باش، جوان که زمینه حقیقت خواهی در وی تجلی داشت شهادتین را گفت و به عبارت دیگر از تمام گذشته خویش به حضرت محبوب بازگشت و سپس به کام مرگ افتاد، حضرت به پدرش فرمود: به این جوان دست مزین و کاری به او نداشته باش آن گاه به اصحابش فرمود: او را غسل داده و کفن کنید و سپس نزد من آورید تا بر وی نماز بگذارم، آن گاه از منزل یهودی درآمد در حالی که می‌فرمود:

خدای را سپاس گزارم که به وسیله من بنده‌ای از بندگان را از آتش نجات داد «1».

از حضرت رضا علیه السلام در کتب معتبره حدیث روایت شده:

وَاللّٰهُ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَرَجَائِهِ لَهُ وَحُسْنِ خُلُقِهِ وَالْكَفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ، وَاللّٰهُ تَعَالَى لَا يُعَذِّبُ عَبْدًا بَعْدَ التَّوْبَةِ وَالْإِسْتِغْفَارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ وَتَقْصِيرِهِ فِي رَجَائِهِ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَسُوءِ خُلُقِهِ وَاغْتِيَابِهِ الْمُؤْمِنِينَ «2».

(1) - الأُمَالِي، شيخ طوسي: 438، المجلس الخامس، حدیث 980؛ بحار الأنوار: 26/6، باب 20، حدیث 27.

(2) - مستدرک الوسائل: 248/11، باب 16، حدیث 12898؛ بحار الأنوار: 28/6، باب 20، حدیث 29؛ فقه الرضا: 360.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 73

به خدا قسم! خیر دنیا و آخرت به مؤمن نمی‌رسد مگر به خوشبینیش به خداوند، و امیدش به حضرت او و خلق خوشش و خودداری از غیبت مردم مؤمن، به خدا قسم بنده‌ای پس از توبه و استغفار عذاب نمی‌شود مگر به بدگمانیش به حضرت حق و کوتاه آمدنش در امید به خدا و بداخلاقی و غیبتش از مردم مؤمن.

در کتاب «وسائل الشیعة» آمده «1»:

خداوند به حضرت داود وحی کرد: هنگامی که بنده مؤمنم دچار گناه شد و از آن گناه توبه کرد و آراسته به حیای از من شد او را می‌آمرزم و گناهش را از یاد حَفْظَه می‌برم و سیئاتش را بدل به حسنات می‌کنم و از این امور بَاک ندارم که من ارحم الراحمین.

توبه واقعی

شاید باشند در میان مردم افرادی که تصور کنند توبه و بازگشت به حضرت حق با پشیمانی و یا گریه و زاری و یا قرائت کردن جملات دعایی استغفار تحقق پیدا کند، ولی اینان باید بدانند که توبه با سه عنصر، علم و حال و عمل قابل تحقق است و این هر سه واقعیت به طور صریح از آیات کتاب و روایات و اخبار استفاده می‌شود.

توبه از هر گناه باید متناسب با آن گناه صورت بگیرد، فی المثل توبه کسی که نماز و روزه و حج و زکات و سایر عبادات را در گذشته ترك کرده قضا کردن همه آنهاست و توبه کسی که به هر عنوان مال مردم و حق عباد الهی را برده بازگرداندن

(1) - وسائل الشیعة: 16/74، باب 86، حدیث 21017.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 74

آن مال و آن حق به مردم است و هم چنین است سایر گناهان و اموری که از باب غفلت بر انسان گذشته است.

شرایط توبه

در «نهی البلاغة» شریف است که:

مردی در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «استغفر الله». حضرت فرمودند: مادر به عزایت بنشیند، می دانی استغفار چیست؟ استغفار درجه صاحب مقامات ملکوتی است و آن مرگب از شش حقیقت است.

1- پشیمانی از گذشته.

2- اراده و عزم قوی بر ترك گناه در آینده.

3- ادای حق مردم در حدی که صفحات پرونده در این زمینه کمترین چیزی نداشته باشد.

4- بجا آوردن فرائضی که در گذشته ترك شده.

5- آب کردن گوشتی که از معصیت بر بدن روئیده.

6- چشاندن رنج طاعت بر بدن، چنانچه لذت معصیت را چشید «1».

در روایتی آمده:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: می دانید تائب کیست؟ عرضه داشتند: نمی دانیم، فرمود: هر کس توبه کند ولی حقوق مردم را ادا ننماید و در عبادت خود نیفزاید و در لباسش تغییر ندهد و دوستانش را عوض ننماید و مجلسش را تغییر ندهد و فرش و بالشش را مبدل نکند «2» و اخلاق و نیتش را برنگرداند و به فتح قلب یعنی

(1) - نهج البلاغة: حکمت 417.

(2) - آنچه مربوط به تغییر مال و اثاث خانه است کنایه از بدل کردن حرام به حلال است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 75

منور شدن دل به نور حقیقت نایل نگردد و دست به انفاق و خدمت مالی نزند و آرزوها کوتاه نکند و زبان از آنچه حرام است نبندد و به تصفیه اموالش اقدام ننماید به حقیقت که توبه نکرده و به حضرت دوست بازنگشته که آراسته به این حقایق در حقیقت تائب است «1».

(1) - مستدرک الوسائل: 12/131، باب 87، حدیث 13709؛ بحار الأنوار: 6/35، باب 20، حدیث 52؛ جامع الاخبار: 88.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 76

[وَلَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ مُدَاوَمَةِ التَّوْبَةِ عَلَى كُلِّ حَالٍ. فَكُلُّ فِرْقَةٍ مِنَ الْعِبَادِ لَكُمْ تَوْبَةٌ، فَتَوْبَةُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ اضْطِرَابِ السَّرِّ، وَتَوْبَةُ الْأَوْلِيَاءِ مِنْ تَكْوِينِ الْخَطَرَاتِ، وَتَوْبَةُ الْأَصْفِيَاءِ مِنَ التَّنَفُّسِ، وَتَوْبَةُ الْخَاصِّ مِنَ الْأَشْتِعَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ، وَتَوْبَةُ الْعَامِّ مِنَ الذُّنُوبِ. وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَعْرِفَةٌ وَعِلْمٌ فِي أَصْلِ تَوْبَتِهِ وَمُنْتَهَى امْرِئِهِ، وَذَلِكَ يَطُولُ شَرْحُهُ هِيَهُنَا]

انواع توبه

عبد را لازم است پیوسته در هر شأنی که هست در حال توبه باشد و برای هر فرقه و طایفه‌ای توبه خاصی است.

توبه پیامبران از اضطراب باطن است.

توبه اولیا از عوارض رنگارنگ خاطر است.

توبه اصفیا از استراحت و فراغت و غفلت و کدورت است.

توبه خاصان از مشغول بودن به غیر حق است.

توبه عوام و توده مردم از گناهان و معاصی است.

برای هر کدام از این طبقات نسبت به موضوع توبه و نتیجه آن معرفت و دانش مخصوصی است که برای دیگری نیست و اینجا مجال شرح و بسط ندارد، فقط به توبه عوام اشاره می‌شود.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 77

[فَأَمَّا تَوْبَةُ الْعَامِّ فَإِنْ يَغْسِلُ بَاطِنَهُ مِنَ الذُّنُوبِ بِمَاءِ الْحَيَاةِ وَالْاعْتِرَافِ بِجُنَايَتِهِ دَائِمًا، وَاعْتِقَادِ النَّدَمِ عَلَى مَا مَضَى، وَالْخَوْفِ عَلَى مَا بَقِيَ مِنْ عُصْمِهِ، وَلَا يَسْتَصْعِرُ ذُنُوبَهُ فَيَحْمِلُهُ ذَلِكَ إِلَى الْكَسَلِ، وَيُلْسِمُ الْبُكَاءَ وَالْأَسْفَافَ عَلَى مَا فَاتَهُ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ، وَيَجْبِسُ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَيَسْتَعِيثُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لِيَحْفَظَهُ عَلَى وَفَاءِ تَوْبَتِهِ وَيَعْصِمَهُ عَنِ الْعُودِ إِلَى مَا سَلَفَ وَيَرُوضَ نَفْسَهُ فِي

مِیدَانِ الْجُهْدِ وَالْعِبَادَةِ، وَيَقْضَى عَنِ الْقَوَائِتِ مِنَ الْفَرَائِضِ وَيُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَيَعْتَزَلُ قُرْنَآءُ السَّوِّ وَيُسْهَرُ لَيْلُهُ وَيُظْمَى نَهَارُهُ وَيَتَفَكَّرُ دَائِمًا فِي عَاقِبَتِهِ وَيَسْتَعِينُ بِاللَّهِ تَعَالَى سَائِلًا مِنْهُ الْأَسْتِعَانَةَ فِي سَرَائِهِ وَضَرَائِهِ وَيَتُبَّتْ عِنْدَ الْمِحْنِ وَالْبَلَاءِ كَيْلًا يَسْقُطَ عَنْ دَرَجَةِ التَّوَابِينَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ طَهَارَةً مِنْ ذُنُوبِهِ وَزِيَادَةً فِي عَمَلِهِ وَرَفْعَةً فِي دَرَجَاتِهِ، [فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ]

«1»

(1) - عنكبوت (29): 3.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 78

توبه عوام

حقیقت توبه عوام این است که باطن را از معاصی به اشک ندامت بشوید و در همه حال به تقصیر و جنایت اعتراف نماید و از صمیم دل بر اعمال و غفلت گذشته خود پشیمان گردد و پیوسته به آینده اش ترسناک باشد و هرگز معصیت را کوچک نشمارد، تا موجب جرأت و بی اعتنائی و کسالت وی گردد.

گریه و اسف را بر عبادات از دست رفته ادامه دهد و نفس خود را از تمایلات و شهوات و خواسته های شیطانی حفظ کند و از وجود مقدس حضرت دوست بخواهد که وی را بر بساط توبه ثابت قدم بدارد و از آلوده شدن به وضع گذشته نگاه دارد.

خود را در میدان کوشش در راه حق تمرین دهد و آنچه از او فوت شده بجای آورد و هرچه از دیگران به ظلم و ستم به دست آورده باز گرداند، از همراهان ناباب کناره جوید و شب را به قیام و روز را به صیام نورانی کند.

در عاقبت خویش اندیشه نماید و از حضرت جانان بخواهد که او را در خوشی و ناخوشی توفیق استقامت دهد و به وقت شدت و ابتلا ثابت قدم مانده تا از درجه توابین سقوط نکند و بیدار باشد که تمام حوادث و پیش آمدها موجب طهارت و بخشودگی گناهان است و سبب مزید درجات و علو مراتب ملکوتی.

خداوند در سوره مبارکه عنكبوت می فرماید:

آیا گمان می کنند که آنان ترك می شوند و تنها اظهار و گفتار برای آنها کافی است و آزمایش و امتحان نمی شوند؟! و ما آنان را که پیش از آنها بودند به معرض آزمایش و امتحان گذاشتیم، پس خداوند راستگویان را از دروغگویان باز شناسد «1».

(1) - عنكبوت (29): 2 و 3.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 79

باب

80

در جهاد و ریاضت نفس

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 81

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

طُوبَى لِعَبْدٍ جَاهَدَ لِلَّهِ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ، وَمَنْ هَرَمَ جُنْدَ نَفْسِهِ وَهَوَاهُ ظَفِرَ بِرِضَا اللَّهِ، وَمَنْ جَاوَزَ عَقْلُهُ نَفْسَهُ الْأَمَارَةَ بِالسَّوِّ بِالْجُهْدِ وَالْأَسْتِكَانَةِ وَالْخُضُوعِ عَلَى بَسَاطِ خِدْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً.

وَلَا حِجَابَ اظْلَمَ وَأَوْحَشَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ اللَّهِ مِنَ النَّفْسِ وَالْهَوَى وَلَيْسَ لِقَتْلِهِمَا وَقَطْعِهِمَا سِلَاحٌ وَآلَهُ مِثْلُ الْاِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ وَالْخُشُوعِ وَالْخُضُوعِ وَالْجُوعِ وَالْظَّمَاءِ بِالنَّهَارِ وَالسَّهَرِ بِاللَّيْلِ، فَإِنْ مَاتَ صَاحِبُهُ مَاتَ شَهِيداً، وَإِنْ عَاشَ وَاسْتَقَامَ أَدَّى عَاقِبَتَهُ إِلَى الرِّضْوَانِ الْأَكْبَرِ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ] «1».

وَإِذَا رَأَيْتَ مُجْتَهِداً ابْلَغَ مِنْكَ فِي الْأَجْتِهَادِ فَوَبِّحْ نَفْسَكَ وَلُمِّهَا وَعَيِّرْهَا تَحْثِثاً عَلَى الْأَزْدِيَادِ عَلَيْهِ وَاجْعَلْ لَهَا زِمَاماً مِنَ الْأَمْرِ وَعِنَاناً مِنَ النَّهْيِ، وَسُقِّهَا كَالرَّائِضِ لِلْفَارِ الْاَلَّذِي لَا يَذْهَبُ عَلَيْهِ خُطْوَةٌ مِنْ خُطَوَاتِهَا إِلَّا وَقَدْ صَحَّحَ أَوَّلَهَا وَآخِرَهَا.

وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يُصَلِّي حَتَّى يَتَوَرَّمَ قَدَمَاهُ وَيَقُولُ: أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟ أَرَادَ بِهِ أَنْ تَعْتَبِرَ بِهَا أُمَّتُهُ وَلَا يَغْفُلُوا عَنِ الْأَجْتِهَادِ وَالتَّعَبُّدِ

(1) - عنكبوت (29): 69.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 82

وَالرِّيَاضَةُ بِحَالٍ.

الَا وَأَنْتَ لَوْ وَجَدْتَ حِلَاوَةَ عِبَادَةِ اللَّهِ وَرَأَيْتَ بَرَكَاتِهَا وَاسْتَضَاءَتْ بِنُورِهَا لَمْ تَصْبِرْ عَنْهَا سَاعَةً وَاحِدَةً وَلَوْ قُطِعَتْ أَرْبَا أَرْبَاءَ، فَمَا اعْرَضَ مَنْ اعْرَضَ عَنْهَا إِلَّا بِحِرْمَانِ فَوَائِدِ السَّلَفِ مِنَ الْعِصْمَةِ وَالتَّوْفِيقِ.

قِيلَ لِرَبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ: مَا لَكَ لَا تَنَامُ بِاللَّيْلِ؟ قَالَ: لِأَنِّي أَخَافُ الْبَيَاتَ.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 83

[طوبى لِعَبْدٍ جَاهَدَ لِلَّهِ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ ظَفَرَ بِرِضَا اللَّهِ]

جهاد با نفس

برنامه بسیار پرمفعت و با اهمیت جهاد با نفس و به ریاضت آوردن این منبع حساس از ابتدای شروع زندگی در بسط خاک مورد توجه عاشقان کمال و عاقلان عاقبت اندیش بوده است.

اولین مرتبه‌ای که قواعد و قوانین جهاد با نفس در زندگی انسان تجلی کرده از جانب فیاض کریم و وجود اقدس حضرت ربوبی، بوده و سپس انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیا و عرفا، هر يك بر مبنای عشق و محبتی که به انسان داشتند وی را در این زمینه راهنمایی کرده و به سوی کمال مطلوب که راه رسیدن به آن جز از طریق ریاضت و جهاد نفسانی میسر نیست هدایت نموده‌اند.

باید دانست که نفس با کمک مشاعر و احساسات به خصوص چشم و گوش و حس ذائقه و لامسه، اثر پذیر عجیبی است، در حدی که مشهور است هیچ تابلویی در جهان آفرینش اثر پذیرش از نفس بیشتر نیست!!

چون به وسیله چشم ببیند و به وسیله گوش بشنود و به سبب ذائقه بچشد و به کمک پوست لمس کند، با تمام وجود در مقام طلب و خواستن برآید و تمام امیال و غرایز را در این میدان پرخطر به همراه خود بیاورد و در این زمینه از هیچ چیز باك نکند و علاقه به هیچ قاعده و قانون و چهارچوبی نشان ندهد و چون در این صحنه

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 84

رها شود بی چون و چرا بخواهد و بی قانون و مقررات بطلبد و جز رسیدن به آنچه خواسته چیزی را قبول نکند و با تمام قدرت به هدف خلقت و رمز آفرینش که مقام با عظمت خلیفه اللهی است پشت پا زند و امیال و غرایز و شهوات را از قید تقوا و فضیلت و کرامت آزاد نماید و دودی غلیظ که به آن هوا نام داده اند بر فضای خویش حاکم کند و عقل و فطرت را مغلوب نموده، صاحبش را به فضاحت و رسوایی و غفلت و شهوت در دنیا گرفتار کرده و در آخرت به عذاب الیم و آتش ابد دچار نماید.

اوضاع اخلاقی و عملی گرفتاران هوا را تجربه تلخ تاریخ نشان داده، گمان نمی رود احتیاج به شرح و بسط داشته باشد، انواع آلودگی های عملی و رذایل اخلاقی و گرفتاری های فردی و خانوادگی و اجتماعی در طول تاریخ برای جامعه انسانی پیش آمده محصول هوای نفس و آزاد گذاشتن این عنصر قوی در میدان حیات و عرصه زندگی است، عنصری که اگر هماهنگ با خواسته های حضرت حق رشد کند سر انسان را از عرش اعلا بالاتر برده و از وجود آدم منبعی جوشان از خیر و برکت و کرامت و فضیلت به وجود می آید.

پرقیمت ترین کار تربیتی بدون شك تربیت نفس براساس برنامه های ربانی و قواعد ملکوتی است و آن عبارت است از قرار دادن تمام امیال و غرایز در چهارچوب تقوای الهی که قواعد این تقوا و حدود این حقیقت در آیات قرآن و روایات و اخبار تجلی دارد و تحقق این تربیت از طرفی معرفت نسبت به این قواعد لازم دارد و از طرف دیگر با عزمی راسخ و قدمی استوار، عمل عاشقانه بر اساس این قواعد که این راه پرقیمت ملکوتی همان است که قرآن مجید به طور مکرر از آن به صراط مستقیم تعبیر کرده و اعلام نموده، راهرو این راه به مقام قرب و به لذت وصال نایل خواهد شد و دیده دل به دیدار محبوب منور خواهد کرد.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 85

به قول عارف مشتاق، حاج میرزا حبیب خراسانی:

وزین در هر دم آید خوان دیگر	درین تن هر دم آید جان دیگر
رسد هر ساعتی مهمان دیگر	درین محفل که زهتگاه جان است
نهفته عالم امکان دیگر	به هر يك ذره از ذرات امکان
ببیند خویش را انسان دیگر	اگر انسان نکو بیند به هر دم
به هر ساعت گل و ریحان دیگر	بین در گلشن خاطر که روید
غذای روح آب و نان دیگر	غذای تن بود این آب و این نان
که هر يك راست کشتیان دیگر	دو صد کشتی روان گردد در این بحر
ز ابر دیگر و باران دیگر	بود سرسبز و خرم گلشن جان
که هر يك را چه و زندان دیگر	هزاران یوسف مصری در این راه
که هر يك را بود کنعان دیگر	دو صد یعقوب بینی دیده بر راه

با کمال دقت باید مسیر زندگی را پیموده و مواظبت داشت که کشش‌های غلط درونی و برونی عناصر شخصیت نفس را نکوبد که رسیدن به مقام قرب جانان و به دست آوردن حالات عالی ملکوتی از طریق تهذیب و تربیت و تزکیه نفس میسر است و بس.

بالزاک که یکی از دانشمندان مغرب زمین است می‌گوید:

وصول به شخصیت عالی امکان‌پذیر است، به شرط آن که انسان در تماس خود با امور زندگی نگذارد به همان آسانی که گوسپند پشم خود را در خارستان‌هایی که از آن می‌گذرد از دست می‌دهد، روحش پاره پاره شود! اگر نفس را در

خواسته‌ها و امیال و غرایزش رها کنیم در مرحله اول تبدیل به بهیمه سپس حیوانی خطرناک، آن گاه درنده و در عاقبت شیطانی جامع همه رذایل و مفاسد خواهد شد.

نفس را اگر در خواسته‌های غلطش آزاد بگذاریم، از لذت عبادت محروم و به

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 86

تدریج از امور بندگی خارج می‌گردد و آدمی را به جاده هلاکت انداخته و به عذاب ابد حق گرفتار می‌کند.

به یکی از عباد شایسته حق گفتند: ما از عبادت و عمل صالح و انجام امور خیر لذت نمی‌بریم، گفت: دختر شیطان که محبت خارج از حدود به دنیاست در قلب شماست، پدر برای زیارت دختر، ناچار است به خانه دخترش برود و او هرکجا جا خوش کند تولید فساد می‌کند، پس بین شما و لذت بردن از عبادت و کار خیر، شیطان مانع است و شما را راهی برای نجات از این بلیه جز برگرداندن تمایلات و غرایز به حدود الهی نیست.

راه بهشت

به یکی از بیداران و عارفان عاشق گفتند: راه بهشت کدام است؟ فرمود:

مداومت بر پنج چیز:

1- بازداشتن نفس از معصیت:

[وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ] «1».

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است.

2- به قلیل از دنیا که عبارت از حلال خداست رضایت داده و قناعت کند که در خبر آمده:

تَمَنَّى الْجَنَّةَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا «2».

(2) - غرر الحکم: 276، حدیث 6090.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 87

مسلماً بها و قیمت بهشت اطاعت خدا و ترك دنیا است.

3- بر بندگی خالصانه و عبادت عاشقانه و سلوک عارفانه حریص باشد:

[تِلْكُمْ الْجَنَّةُ أُورِثُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] «1».

به پاداش اعمال شایسته‌ای که همواره انجام می‌دادید، این بهشت را به ارث بردید.

4- عاشق صالحان و صادقان و بندگان واقعی حق که از معرفت و عمل برخوردارند باشد:

[كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ] «2».

و با صادقان باشید [صادقانی که کامل‌ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند].

5- زیاد در مقام دعا برآید که دعا بهترین نوع رابطه عبد با حضرت حق است و خداوند مهربان استجابت را نتیجه دعا قرار داده است:

[ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ] «3».

مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

بی‌توجهی به دنیا

عارفی بیدار دل و عاشقی سوخته پیاده به سوی بیت الله در حرکت بود، شتر

(1) - اعراف (7): 43.

(2) - توبه (9): 119.

(3) - غافر (40): 60.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 88

سواری عرب که دل به دنیا و مال و منال آن داشت به او گفت: کجا؟ جواب داد بیت الله، گفت: پیاده و بی توشه؟ گفت نه، هرگاه مصیبتی به من رسید بر مرکب صبر می نشینم و چون نعمتی بر من آید بر مرکب شکر قرار می گیرم و هرگاه قضای الهی رسد، بر مرکب رضا برآیم و چون هوا و هوسی در نفس پدید آید، می دانم که باقی مانده کمتر از گذشته است و دنبال هوا و هوس رفتن صرف ندارد و معامله خسارت باری است. شتر سوار گفت: ای بینای راه و سالک آگاه! تو سواری و من پیاده!

منشأ تمام لغزش‌ها

بیداران راه دوست با توجه به آیات کتاب فرموده‌اند تمام بدبختی‌ها و گناهان مندرج در سه چیز است:

1- متابعت از هوای نفس که منشأ بدعت، ارتداد، ضلالت، شبهه، طلب شهوات و ترك عبادات است، قرآن مجید می‌فرماید:

[وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] «1».

و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌کند.

2- حب دنیا و عشق خارج از حدود الهی به ظاهر زندگی و زر و زینت از دست رفتنی که باعث قتل، ظلم، غصب، غارت، سرقت، ربا، اکل مال یتیم، منع زکات، شهادت زور، حلال کردن حرام و حرام نمودن حلال است، قرآن مجید می‌فرماید:

(1) - ص (38): 26.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 89

[مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ] «1».

کسی که زراعت آخرت را بخواهد، بر زراعتش می‌افزاییم و کسی که زراعت دنیا را بخواهد، اندکی از آن را به او می‌دهیم، ولی او را در آخرت هیچ بهره و نصیبی نیست.

و در حدیث بسیار مشهور آمده:

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ «2».

دوستی دنیا ریشه هر لغزش و گناهی است.

3- دیده دل از خدا برداشتن و دیده سر و دل به غیر بستن، غیری که در راه او نیست و با او نیست، غیری که منشأ شرک، نفاق، ریا، کبر و اسارت است، قرآن کریم می‌گوید:

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ] «3».

مسلماناً خدا این که به او شرک ورزیده شود نمی‌آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد.

عبادات ظاهری و باطنی

برای تربیت نفس و تزکیه آن و به عبارت دیگر برای قرار دادن نفس در راه رشد و کمال، لازم است او را با قدرت دو نوع عبادت مهار کرد.

1- عبادت ظاهری که عبارت است از: قراردادن اعضای بدن در چهارچوب

(1) - شوری (42): 20.

(2) - الکافی: 130 / 2، باب ذم الدنيا و...، حدیث 11؛ وسائل الشیعة: 9 / 16، باب 61، حدیث 20824.

(3) - نساء (4): 48.

عمل صالح همراه با نیت خالص و آن عمل صالح تجلّی در نماز و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و خمس و زکات و ترك انواع محرمات دارد.

2- عبادت باطنی که عبارت است از: تقوای قلب و جان و آن تقوای قلب و جان تجلّی در اخلاق حمیده دارد و آن اخلاق حمیده مطلع الفجرش: توبه و صبر و شکر و توکل و توسّل و جود و کرم و سخا و فتوت و جوانمردی و دوری از ملکات رذیله هم چون: کبر و حسد و غرور و غل و غش و عُجب و سایر اوصاف شیطانی است و علمی که عبادات ظاهری را بیان می کند فقه است و دانشی که عبادات باطنی را توضیح می دهد علم سرّ، یا علم اخلاق و عرفان است و برای تفسیر و تشریح هر دو عبادت بهترین کتب فقهی و عرفانی و اخلاقی، به وسیله بزرگترین فقها و عرفا و صاحبان اخلاق به رشته تحریر آمده و در آن کتب براساس آیات و روایات ثابت کرده اند که آراسته شدن به هر دو عبادت از واجبات اصیل الهیه است و تمام مرد و زن در روز قیامت نسبت به هر دو عبادت در معرض سؤال و مسئولیت اند.

در اینجا لازم است به بخشی از آیات هر دو فصل اشاره شود، تا این دو مسئله الهی بیش از پیش اهمّیت و ارزشش برای ما روشن گردد.

عبادات ظاهری

اما آیاتی که عبادات ظاهری را بیان می کند، عبارت است از:

[أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ] «1».

نماز را برپا دار و مردم را به کار پسندیده وادار و از کار زشت بازدار.

(1) - لقمان (31): 17.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 91

[وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا] «1».

و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و وام نیکو به خدا بدهید.

[یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ] «2».

ای اهل ایمان! از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاك ماندن از آلودگی‌ها و رسیدن به رحمت حق] كمك بخواهید.

[و ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ] «3».

گناه آشکار و پنهان را رها کنید.

عبادات باطنی

و آیات الهیه‌ای که عبادات باطنی را واجب می‌داند عبارت است از:

[و تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] «4».

و [شما] ای مؤمنان! همگی به سوی خدا بازگردید تا رستگار شوید.

[یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] «5».

ای اهل ایمان! [در برابر حوادث] شکیبایی کنید، و دیگران را هم به شکیبایی وادارید، و با یکدیگر [چه در حال آسایش چه در بلا و گرفتاری] پیوند

(1) - مزمل (73): 20.

(2) - بقره (2): 153.

(3) - انعام (6): 120.

(4) - نور (24): 31.

(5) - آل عمران (3): 200.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 92

و ارتباط برقرار کنید و از خدا پروا نمایید تا رستگار شوید.

[وَاَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] «1».

و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید.

در این آیات و نظایرش که در قرآن مجید فراوان است، عبادات ظاهری و باطنی را راه رشد و کمال و صراط مستقیم حق و رساننده انسان به فلاح و پیروزی در دنیا و آخرت می‌داند.

آری، از طریق هر دو عبادت، نفس وارسته شده و از آلودگی‌ها و احوالات شیطانی آزاد می‌گردد، در آن وقت نور محبت و عشق و معرفت حضرت حق در درون تجلی می‌کند و از وجود انسان عاشقی بی‌قرار و دلدادۀای واله می‌سازد که دردش جز با رسیدن به مقام وصال و به دست آوردن نقطه قرب با دارویی دیگر علاج نمی‌پذیرد.

ملا احمد نراقی آن عاشق شیفته در این زمینه می‌گوید:

خیمه بر بالای هفتم آسمان خواهم زدن

مژده ای دل خیمه بیرون از جهان خواهم زدن

پنج نوبت بر فراز لا مکان خواهم زدن

بارگه بالاتر از کون و مکان خواهم کشید

قدسیان را هم صفیر از آشیان خواهم زدن

آشیان در شاخسار قدس خواهم ساختن

پای غیرت بر سر جان و جهان خواهم زدن

دست همت بر رخ کون و مکان خواهم فشاند

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 93

مهر از این نامهربانان سر به سر خواهم برید دست بر دامان یار مهربان خواهم زدن

نسخه شفابخش

امراض روحی و معنوی و رذایل و آلودگی‌های نفسانی، هم چون امراض بدنی قابل معالجه است و راه شفایافتن برای هرکس که دچار غفلت و خفّت نفس و ناپاکی‌های درونی است، باز می‌باشد.

از آیات کریمه قرآن استفاده می‌شود که شفا دارای سه مرحله است:

1- شفای عام

2- شفای خاص

3- شفای خاصّ الخاصّ

اما شفای عام: مربوط به امراض ظاهری است و خداوند مهربان تحقق آن را به وسیله مواد غذایی و دارویی قرار داده است، درباره زنبور عسل که سازنده یکی از بهترین مواد غذایی و دارویی است می‌فرماید:

[يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ] «1».

از شکم آن‌ها [شهدی] نوشیدنی با رنگ‌های گوناگون بیرون می‌آید که در آن درمانی برای مردم است.

اما شفای خاص: مربوط به امراض نفسی و روحی است و حضرت حق تحقق آن را در معرفت به قرآن و عمل به آیات آن قرار داده است:

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 94

[و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ] «1».

و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می کنیم.

اما شفاى خاص الخاص: مربوط به اولیای خاص اوست که با تمام وجود علاقه دارند به مقام قرب نائل شده و شائبه‌ای از شوائب مادّیت گرچه به اندازه خردل باشد در عمق باطن و سرّ وجودشان نماند که این شائبه را گرچه ما مرض ندانیم آنان مرض به حساب می آورند و اینگونه شفا وسیله‌اش خود حضرت یار است. به گفته حضرت ابراهیم که در قرآن آمده عنایت کنید:

[وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ] «2».

و هنگامی که بیمار می شوم، او شفایم می دهد.

خلاصه: شفاى هرکس به اندازه درد و ظرفیت اوست که هر صاحب دردی واجب است در مقام علاج درد خود برآمده و از شفا و رحمت حضرت دوست بهره بجوید.

شفاى گنهکاران در توبه و آراسته شدن به ایمان و عمل صالح و نصیب گرفتن از رحمت اوست.

شفاى مطیعان با اجرای دستورهای و روی آوردن به عبادات ظاهریّه و باطنیّه و خدمت به خلق حق است.

شفاى عارفان به زیادت قرین و پیمودن راه سلوک و حرکت در راه عشق و محبت است.

شفاى واجدان در رسیدن به مقام کشف و سپس روی آوردن به منزلگاه شهود

(1) - اسراء (17): 82.

(2) - شعراء (26): 80.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 95

و روبه رو شدن با وجه محبوب و دیدار آن جناب با چشم دل است.

شفای عاشقان و محبان در رسیدن به لذت مناجات و انس با حضرت جانان است.

گفتاری از صدر المتألهین در تزکیه نفس

فیلسوف بزرگ اسلام جناب ملا صدرا که عمری را در ریاضت و سلوک و سفر در راه عشق به حق و منازل عرفان سپری فرموده با تکیه بر آیات کتاب و روایات وارده، راه مجاهدت با نفس را بدین گونه بیان می فرماید:

مراتب قوه عملیه چهار مرحله است:

1- **تهدیب ظاهر** که راهش به کار گرفتن نوامیس و قوانین الهی از قیام و صیام و سایر عبادات حقه است.

2- **تهدیب باطن** از ملکات ردیه و اخلاق ردیه است که ریاضت در این مرحله پاکسازی تابلوی نفس برای نقاشی کردن نقوش ملکوتیه و آراستنش به صفات حمیده است.

3- **آراسته شدن به صور قدسیه** و پا برجا کردن محامد الهیه و صفات حسنه است.

4- **از خود گذشتن** و قدم در وادی فنا نهادن و به عبارت روشن تر غفلت کامل از نفس و توجه تام و تمام به جانان و مشغول کردن تمام لحظات به ذکر قلبی و عملی و اخلاقی است.

نتیجه این چهار منزل: ورع، زهد، توکل، تسلیم، رضا، فنا، کشف، شهود و بقای بالله است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 96

بدون شك منهای طی این مراحل نفس سرکش رام نمی شود و روی به جانب حضرت یار نمی آورد که تنها راه رام کردن این چموش بستن او به بند مجاهدت و ریاضت است.

عاشق عارف، مرحوم نراقی می گوید:

گفتا برو اظهار ورع جای دگر کن

گفتم ز دعای من شب خیز حذر کن

گفتم که قدم در ره عشق تو نهم گفت	بگذار و لیکن قدم خویش ز سر کن
گفتم نظری بر رخ زیبای تو خواهم	گفتا برو از هر دو جهان قطع نظر کن
گفتم که دلم، گفت سراغ ره ما گیر	گفتم که سرم، گفت به فتراک نظر کن
گفتم چکنم ره به سر کوی تو یابم	گفتا که برو خانه خود زیر و زیر کن
گفتم که ز غم ناله کنم گفت بپرهیز	گفتم ز ستم شکوه کنم گفت حذر کن
گفتم که صفای هوس وصل تو دارد	گفتا ز سر خود هوس خام به در کن

مسائل ملکوتی در محور نفس

البته بازگو کردن مطالب بسیار مهمی که در زمینه نفس در آیات و روایات و کتب اخلاقی و عرفانی آمده در این جزوه مختصر نمی گنجد، فقط به ذکر نمونه ای از آن آثار اکتفا می شود.

رسول اسلام، نبی مکرم، پیامبر عظیم القدر صلی الله علیه و آله که تمام مقامات ملکوتی و منازل عرفانی و مراحل سلوک را طی کرده می فرماید:

طوبی لِمَنْ كَانَ عَقْلُهُ امِيرًا وَنَفْسُهُ اسِيرًا، وَوَيْلٌ لِمَنْ اِنْعَكَسَ.

خوشا به حال آن انسانی که عقلش در مملکت وجودش به امارت است و نفسش در اسارت و فرمان آن لطیفه الهی است و وای به حال آن بدبختی که

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 97

این واقعه در سرزمین وجودش برعکس است.

آنان که در راه تزکیه نفس بر اثر ریاضت و مجاهدت به مقامات عالی انسانی و مراتب بلند الهی و عرش معنویت و روحانیت می‌رسند، برای دیگران هم چون ابر رحمت و باران مرحمتی هستند که در ابتدای فصل بهار باعث شکوفاشدن تمام نباتاتند. در این زمینه جملات نورانی زیر را که از رحمة للعالمین حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسیده دقت کنید:

اِنَّ لِلّٰهِ تَعَالٰی عِبَادًا اَجَادًا مَحْلُومًا كَمَحَلِّ الْمَطَرِ اِنْ وَقَعَ عَلَى الْبَرِّ اَخْرَجَ الْبُرَّ وَاِنْ وَقَعَ عَلَى الْبَحْرِ اَخْرَجَ الدُّرَّ.

آری، حضرت الله بندگان بلندمرتبه‌ای است که موقعیت اینان در جامعه همانند موقعیت باران است، بارانی که چون بر بیابان ببارد گندم برویاند و چون بر دریا بریزد دُر و گوهر خارج کند.

اینان چون سایه تربیت بر اهل جسم بیندازند از آنان طاعت و خیرات و مبرات و نیکوکاری سرزند و چون بر اهل دل ببارند دُرهای معرفت و مقام کشف و شهود از آنان به منصه ظهور آید.

رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله، آن سرور کاینات و روح موجودات و سرّ حقایق در کلامی نورانی و سرّی سبحانی می‌فرماید:

خداوند مهربان درباره آن کسانی که پشت پا به آلودگی‌ها و ناپاکی‌ها می‌زنند و با آراستن خویش به محامد اخلاقی و حسنات الهی و عبادات ظاهر و باطن به سوی آن دادرس همیشگی می‌روند فرموده:

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 98

مَنْ تَقَدَّمَ اِلَى بَشِيرٍ تَقَدَّمْتُ اِلَيْهِ بِذِرَاعٍ، وَمَنْ تَقَدَّمَ اِلَى بَذِرَاعٍ تَقَدَّمْتُ اِلَيْهِ بِبَاعٍ وَمَنْ تَقَدَّمَ اِلَى مَاشِيًا تَقَدَّمْتُ اِلَيْهِ هَرْوَلَةً «1».

آن کس که یک وجب به سویم آید، یک ذراع به سویش می‌آیم و هرکس یک ذراع به جانبم آید به اندازه طول کشیده شدن دو دست به سویش توجه می‌کنم و هرکس یک قدم به طرفم آید، هروله کنان به طرفش می‌آیم.

این گونه افراد به مزد آن همه زحمتی که در راه ریاضت و مجاهدت جهت تربیت نفس می‌کشند بر سفره‌ای می‌نشینند که در تمام آفرینش نظیر ندارد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله، آن معلّم اخلاق و مدبّر امور و مرجع جن و انس و دارای مرتبه قاب قوسین او ادنی در این باره می‌فرماید:

اِنَّ لِلّٰهِ مَائِدَةً... ما لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا اُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ... «2» برای حضرت الله سفره‌ای است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلبی خطور کرده است.

آن جناب خطاب به اهل دل فرمود:

اعْلَمُوا اخوانی فی التَّقَى وَاَعُوَانِی عَلَی الْهُدَى وَفَقَّنَا اللّٰهُ وَاَيَّاكُمْ لِلتَّرَقُّی مِنْ حَضِیْضِ الْبَشَرِیَّةِ اِلَی ذِرْوَةِ الْعُبُودِیَّةِ وَرَزَقْنَا وَاَيَّاكُمْ التَّحَلُّی عَنْ صِفَاتِ النَّاسُوْتِیَّةِ وَالتَّحَلُّی بِصِفَاتِ الْاِلَهِوْتِیَّةِ.

برادرانم در راه تقوی و یارانم در طریق هدایت! به این حقیقت توجه کنید، خداوند ما و شما را از پستی حالات به قلّه عبودیت برساند و پیراسته شدن از

(1) - کنز العمال ج 1، حدیث 1175.

(2) - الأمالی، شیخ صدوق: 536، المجلس الثمانون؛ بحار الأنوار: 28 / 94، باب 55، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 99

اوصاف بی ارزش را نصیب ما فرماید و دل و جانمان را به نور صفات لاهوتی منور گرداند.

عارفی شیدا و عاشقی بی قرار اظهار داشته: با همه دست‌ها در حق را کوبیدم باز نشد مگر با دست نیاز، با همه زبان‌ها بار خواستم راه ندادند مگر با زبان اندوه، با همه قدم‌ها رفتم نرسیدم مگر به قدم دل که به منزلگاه قرب راه یافتم.

مردی الهی گفته: نیمه شبی به محضر انورش و بارگاه مقدّسش عرضه داشتم:

كَيْفَ الْوَصْلُ إِلَيْكَ؟

چگونه به تو برسم؟

گوپی با گوش جانم از حضرت ربّ العزّه شنیدم:

طَلَّقْ نَفْسَكَ ثَلَاثًا ثُمَّ قُلِ اللّٰهُ.

نفست را سه طلاقه کن آن گاه از ما سخن بگو.

که با سه طلاقه شدن نفس راه رسیدن به مقام وصال و قرب آسان می‌گردد.

راه رشد و کمال نفس

آنچه از فرمایش‌ها و راهنمایی این راهنمایان راه استفاده می‌شود، این است که برای رسیدن به مقامات ملکوتی و خلاصی از غرایز سرکش و امیال شیطانی نفس واجب است از عوامل خطر و عللی که باعث شعله‌ور شدن حالات حیوانی است گریخت و خود را با تمام وجود از آن علل و عوامل حفظ کرد که جز این راهی برای رسیدن به حضرت دوست نیست و آن علل و عوامل در سه محور تحقق دارد.

1- دور شدن از حومه نفوذ دشمن و آن عبارت است از هوای نفس، دوستان

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 100

شیطان صفت، غفلت و جهل.

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره نور عقل که هنگام ایمان و عمل صالح تجلی دارد و ظلمت جهل که معلول دور بودن از حق است می‌فرماید:

لَوْ صَوَّرَ الْعَقْلُ لَاظْلَمَ الشَّمْسُ فِي شُعَاعِ نَوْرِهِ، وَلَوْ صَوَّرَ الْحِمَاةُ لَأَضَاءَ اللَّيْلُ كَالشَّمْسِ فِي مُقَابَلَةِ ظَلَامِهِ «1».

اگر عقل مجسم شود، آفتاب در پرتو نورش تاریک می‌شود و اگر حماقت و جهل مجسم گردد، شب در برابر تاریکی‌اش از آفتاب روشن‌تر است.

انسان اگر از حومه نفوذ دشمن دور نگردد عاقبتش به تکذیب آیات حق خواهد کشید.

درباره عبدالملک مروان آورده‌اند که به وقت مرگ دستور داد رختخوابش را به اطافی در بلندی ساختمان ببرند، به اطرافش نگریست و گفت: الهی! از تمام گذشته‌ام ناراحتم، علاقه دارم توبه کنم ولی چون از تو خوشم نمی‌آید توبه نمی‌کنم، این سان ظالمانه سخن گفت و به قعر جهنم افتاد.

2- باید از جاذبه دنیای غلط گریخت، دنیایی که انسان را از حق و حقیقت دور می‌کند، دنیایی که هماهنگی با حلال و حرام حق ندارد و مورث فساد اخلاق است و جز عُجب و غرور و ریا و کبر و منیت محصولی ندارد.

3- باید از حلقه آفات گریخت، آفاتی چون: امن از مکر الله، حب شهوت بیجا، حب ریاست، حب مال، حب جاه که هر کدام گشنده روح و قاتل قلب است که هرگاه محبت به اشیا و عناصر هماهنگ با برنامه‌های الهی نباشد، انسان را به انواع معاصی و گناهان دچار می‌کند و درهای رحمت حق را به روی انسان می‌بندد.

(1) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 42 / 20 با کمی اختلاف.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 101

دریغاکه در حیرت آباد دنیا	ز کم مایگی نقش دیوار ماییم
تو ای مرکز فیض کن دستگیری	که سرگشته مانند پرگار ماییم
به محشر که خواهند اعمال نیکو	تھی دست و وامانده از کار ماییم
صفا چون به آینه دل ندادم	به حال دل خویش غمخوار ماییم
چو چشم دل ماست در خواب غفلت	چه سود از شب تار بیدار ماییم
رفیقان ببستند بار قیامت	همه چاره جستند و ناچار ماییم
طیب دوا بخش خلقیم اما	اگر بنگری نیک بیمار ماییم

کسانی که در برابر تمام خواسته‌های غلط نفس، یعنی آن خواسته‌هایی که خارج از حدود الهی است تسلیمند، در حقیقت به نفس قوت و قدرت برانجام معصیت می‌بخشند و با دست خود کاری می‌کنند که در پایان کار، نفس آنان باعث هلاکت ایشان گردد.

نفس وقتی در برنامه معصیت، قدرتی هم چون سگ هار پیدا کرد، علاج آن کار بسیار مشکلی خواهد شد و گاهی برگرداندنش از گناه شبیه امر محال خواهد بود!

دنیا و لذات آن، زینت و زیور ظاهری، ارزش آن را ندارد که انسان نفس نفیس خود را در معرض خطر معصیت و گناه و نافرمانی از خدا و پامال کردن حقوق حقّه عباد حضرت حق قرار دهد. این را باید دانست که گناه و معصیت هیچ سودی برای انسان نداشته و نخواهد داشت، گناهکار جز ضرر و زیان از گناه و تخلف ندیده و غیر خیزی دنیا و عذاب آخرت چیزی نصیب خود نکرده است.

در مجلدات این کتاب به مناسبت‌های گوناگون به مسئله نفس و تمام حالات ملکوتی و شیطانی آن اشاره شده، بدین جهت این قسمت با ترجمه اصل روایت به پایان می‌رسد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 102

خوشا به حال آن بنده‌ای که در راه رضای حضرت حق با نفس و تمایلات غلط آن مبارزه کند و ارتش خطرناک و سپاه خونخوار نفسانی را سرکوب نماید و در راه رسیدن به خشنودی جناب دوست و اطاعت از دستورهایش پیروز و موفق باشد.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 103

[وَمَنْ جَاوَزَ عَقْلُهُ نَفْسَهُ الْأَمَارَةَ بِالسَّوْءِ بِالْجُهْدِ وَالْاِسْتِكَانَةِ وَالْخُضُوعِ عَلَى بَسَاطِ خِدْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً.

وَلَا حِجَابَ أَظْلَمَ وَأَوْحَشَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ اللَّهِ مِنَ النَّفْسِ وَالْهَوَىٰ وَلَيْسَ لِقَتْلِهِمَا وَقَطْعِهِمَا سِلَاحٌ وَلَا هُ مِثْلُ الْأَفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ وَالْخُشُوعِ وَالْخُضُوعِ وَالْطَّمَأِ بِالنَّهَارِ وَالسَّهَرِ بِاللَّيْلِ، فَإِنْ مَاتَ صَاحِبُهُ مَاتَ شَهِيداً، وَإِنْ عَاشَ وَاسْتَقَامَ أَدَّى عَاقِبَتَهُ إِلَى الرِّضْوَانِ الْأَكْبَرِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ] «1»]

عقل و نفس

بدون تردید کسی که قدرت عقلش در اثر ریاضت و مجاهدت و پایداری و صبر و خضوع در برابر حریم حق بر نفس و خواسته‌های غلطش مسلط گردد البته رستگار خواهد شد.

بین حق و عبد حجابی تیره‌تر و وحشتناک‌تر از نفس و هوا نیست.

در میدان مبارزه و مقاتله به هوای نفس سلاحی مؤثرتر و برنده‌تر از نشان دادن فقر و نیاز و بندگی نسبت به حضرت حق نیست و کاری ارزنده‌تر از خضوع در برابر

(1) - عنكبوت (29): 69.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 104

جلال دوست و روزه‌داری در روز و بیداری در شب نمی‌باشد.

هرگاه کسی در میدان این مبارزه و مجاهدت کشته شود بدون شك روز محشر در زمره شهداست و اگر زنده بماند و در این راه استقامت کند پایان زندگی او رضوان اکبر است. در قرآن مجید آمده:

آنان که در راه ما مجاهدت می‌کنند، البته به راه‌های خود هدایتشان خواهیم کرد و خداوند همیشه با نیکوکاران است
«1».

(1) - عنكبوت (29): 69.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 105

[وَإِذَا رَأَيْتُ مُجْتَهِدًا ابْلَغَ مِنْكَ فِي الْأَجْتِهَادِ فَوَبِّخْ نَفْسَكَ وَلُمِّهَا وَعَيِّرْهَا تَحْثِيثًا عَلَى الْأُزْدِيَادِ عَلَيْهِ وَاجْعَلْ لَهَا زِمَامًا مِنَ الْأَمْرِ وَعِنَانًا مِنَ النَّهْيِ، وَسُقِّهَا كَالرَّائِضِ لِلْفَارِ الْكَدِيِّ لَا يَذْهَبُ عَلَيْهِ خُطْوَةٌ مِنْ خُطُوتِهَا إِلَّا وَقَدْ صَحَّحَ أَوَّلَهَا وَآخِرَهَا. وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يُصَلِّي حَتَّى يَتَوَرَّمَ قَدَمَاهُ وَيَقُولُ: أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟ أَرَادَ بِهِ أَنْ تَعْتَبِرَ بِهَا أُمَّتُهُ وَلَا يَعْمَلُوا عَنِ الْأَجْتِهَادِ وَالتَّعَبُدِ وَالرِّيَاضَةِ بِحَالٍ. أَلَا وَاتَّكَ لَوْ وَجَدْتَ حَلَاوَةَ عِبَادَةِ اللَّهِ وَرَأَيْتَ بَرَكَاتِهَا وَاسْتَضَاءَتْ بِنُورِهَا لَمْ تَصْبِرْ عَنْهَا سَاعَةً وَاحِدَةً وَلَوْ قُطِعَتْ أَرْبَاءُ أَرْبَاءَ، فَمَا اعْرَضَ مَنْ اعْرَضَ عَنْهَا إِلَّا بِحِرْمَانِ فَوَائِدِ السَّلَفِ مِنَ الْعِصْمَةِ وَالتَّوْفِيقِ. قِيلَ لِرَبِيعِ بْنِ خُنَيْمٍ: مَا لَكَ لَا تَنَامُ بِاللَّيْلِ؟ قَالَ: لِأَنِّي أَخَافُ الْبَيَّاتِ]

ملا مت نفس

چون کسی را دیدی که در مقام ادای تکلیف و انجام وظایف کوشش و اجتهادی بالاتر از تو دارد، نفس خود را توبیخ کن و وی را در معرض ملامت و سرزنش قرار بده، تا برای ریاضت و مجاهدت بیشتر آماده شود و بیش از پیش رغبت به خیر و عبادت و مبارزه با هوا پیدا کند و بر نفس خود زمامی از اوامر الهی قرار ده، تا بدین سبب به پیشرفت در امور معنوی نایل آیی و دهنه‌بندی از نواهی حضرت یار بر او

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 106

بزن تا از تعدی و تخلف و عصیان و معصیت باز ایستد، نفس خود را که هم چون مرکبی به زیر پای زندگی است چنان حرکت بده که گویا استادی ماهر و تجربه دیده‌ای که گامی و قدمی نمی‌روی مگر آن که ابتدا و انتهایش تصحیح شود.

رسول حق آن اندازه عبادت می‌کرد که پاهای آن جناب متورم می‌شد، آن گاه می‌فرمود:

آیا من بنده سپاس‌گزار نباشم «1»؟!

منظور آن حضرت این بود که امت و پیروان آن جناب بیدار باشند و از مجاهدت و ریاضت و کوشش در امور عبادی و پیراستن نفس کمترین تسامح و غفلتی نورزند و در تمام حالات مواظب خود باشند.

این معنی را نیز باید توجه داشت که اگر کسی حلاوت و لذت مناجات با حضرت قاضی الحاجات را درک کند و از انوار و برکات آن بهره‌مند شود هرگز در این مقام کوتاهی و سستی نکرده و ساعتی به ترك و اعراض از آن راضی نخواهد شد، گرچه در این راه قطعه قطعه شود، بنابراین از مجاهدت و عبادت و ریاضت و مبارزه با هوای نفس، کسی دست برنمی‌دارد، مگر آن کس که از فواید و آثار و انوار آن محروم باشد و از خصوصیات عالی زندگی گذشتگان بی‌خبر به سر برد.

عده‌ای از گذشتگان به بسیاری از حقایق این معانی آگاه بوده و بر اثر توفیقات الهی و حفظ و حراست دین، پیوسته در این مسیر مراقب و کوشا بودند.

به ربیع بن خثیم گفتند: برای چه شب‌ها استراحت و خواب نداری؟ گفت:

می‌ترسم در حالت غفلت و خواب دشمن بر من شبیخون زند و مرا مقهور وضع خود گرداند.

(1) - عوالی الآلی: 1/ 326، حدیث 69؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 1/ 237.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 107

باب

81

در فساد

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 109

قال الصادق عليه السلام:

فَسَادُ الظَّاهِرِ مِنْ فَسَادِ الْبَاطِنِ، وَمَنْ أَصْلَحَ سِرِّيَّتُهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عِلَانِيَّتُهُ، وَمَنْ خَانَ اللَّهَ فِي السِّرِّ هَتَكَ اللَّهَ عِلَانِيَّتُهُ. وَأَعْظَمُ الْفَسَادِ أَنْ يَرْضَى الْعَبْدُ بِالْعُقْلَةِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى، هَذَا الْفَسَادُ يَتَوَلَّدُ مِنْ طَوْلِ الْأَمَلِ وَالْحِرْصِ وَالْكِبْرِ كَمَا أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي قِصَّةِ قَارُونَ فِي قَوْلِهِ:

[وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ] ¹»، وَكَانَتْ هَذِهِ الْحِصَالُ مِنْ صُنْعِ قَارُونَ وَاعْتِقَادِهِ، وَأَصْلُهَا مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا وَجَمْعِهَا وَتَتَابَعَةِ النَّفْسِ وَهَوَاهَا وَأَقَامَةِ شَهَوَاتِهَا وَحُبِّ الْمَحْمَدَةِ وَمُوَافَقَةِ الشَّيْطَانِ وَاتِّبَاعِ خَطُوتِهِ. وَكُلُّ ذَلِكَ يَجْتَمِعُ بِحَسَبِ الْعُقْلَةِ عَنِ اللَّهِ وَنَسْيَانِ مِنْهُ.

وَعَلَّاجُ ذَلِكَ الْفِرَارُ مِنَ النَّاسِ وَرَفْضُ الدُّنْيَا وَطَلَاقُ الرَّاحَةِ وَالْإِنْقِطَاعُ عَنِ الْعَادَاتِ وَقَطْعُ عُرُوقِ مَنَابِتِ الشَّهَوَاتِ بِدَوَامِ ذِكْرِ اللَّهِ وَلُزُومِ الطَّاعَةِ لَهُ وَاحْتِمَالِ جَفَاءِ الْخَلْقِ وَمَلَامَةِ الْقُرْبَى وَشِمَاتَةِ الْعَدُوِّ مِنَ الْأَهْلِ وَالْوَلَدِ وَالْقَرَابَةِ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ فَتَحْتَ عَلَيْكَ بَابَ عَطْفِ اللَّهِ وَحُسْنِ نَظَرِهِ إِلَيْكَ بِالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ وَخَرَجْتَ مِنْ جُمْلَةِ الْغَافِلِينَ وَفَكَكْتَ قَلْبَكَ مِنْ اسْرِ الشَّيْطَانِ وَقَدِمْتَ بَابَ اللَّهِ فِي مَعْشَرِ الْوَارِدِينَ إِلَيْهِ وَسَلَكْتَ مَسْلَكًا رَحُوتَ

(1) - قصص (28): 77.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 110

الْأَذْنَ بِالْذُّحُولِ عَلَى الْمَلِكِ الْكَرِيمِ الْجَوَادِ الرَّحِيمِ وَاسْتِطَاءَ بِسَاطِهِ عَلَى شَرْطِ الْأَذْنِ وَمَنْ وَطِئَ بِسَاطِ الْمَلِكِ عَلَى شَرْطِ الْأَذْنِ لَا يُخْزَمُ سَلَامَتُهُ وَكَرَامَتُهُ لِأَنَّهُ الْمَلِكُ الْكَرِيمُ وَالْجَوَادُ الرَّحِيمُ.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 111

[فَسَادُ الظَّاهِرِ مِنْ فَسَادِ الْبَاطِنِ، وَمَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتُهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ، وَمَنْ خَانَ اللَّهَ فِي السِّرِّ هَتَكَ اللَّهَ عَلَانِيَتَهُ وَأَعْظَمَ الْفَسَادِ أَنْ يَرْضَى الْعَبْدُ بِالْعُقْلَةِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى]

فساد ظاهر و باطن

در این فصل، وجود مقدس امام به حق ناطق حضرت صادق علیه السلام به مسئله خطرناک فساد و علل آن و راه معالجه این درد خسارت بار اشاره می فرماید.

در ابتدای روایت به یک نکته بسیار با اهمیت توجه می دهند و آن این است که:

فساد ظاهر، یعنی فساد چشم و گوش و دست و پا و شکم و شهوت، فساد فکر و زبان و فساد اخلاق و عمل در ارتباط با فساد باطن است.

قلب که مرکز اسرار و محل انوار و آینه انعکاس اسما و صفات حق و کارگردان تمام موجودیت و هویت انسان است وقتی دچار غفلت گردد و روی از حضرت ذوالجلال بگرداند و به تربیت و تصفیه آن توجه نشود و برایش جز حرکت مادی ظاهر چیزی نماند و کارش همان کار قلب حیوانات باشد البته صاحبش در تمام شؤون و در جمیع امور دچار فساد می گردد.

تقوای قلب، توجه به حق، اعتقاد صحیح، سوزش دل، رحمت و مرحمت، محبت و لطف، عشق به حضرت یار و انبیا و ائمه، پیوند معنوی با قرآن واقعیت هایی هستند که باعث ظهور خیرات و مبررات و اخلاق حسنه و اعمال

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 112

صالحه از انسانند.

اگر حرکت قلب، حرکت الهی و فعالیت معنوی دل فعالیت انسانی باشد، تمام اعضای وجود آدمی به متابعت از قلب دارای حرکت مثبت و فعالیت صحیح خواهند بود.

مصرع پر مغز «از کوزه همان برون تراود که در اوست» و مثل پرمعنای «هر کسی آب قلبش را می خورد» نشان دهنده همان واقعیّی است که در ابتدای روایت بیان شده است.

برای آراستن باطن و پیراستن سرّ، راهی جز کسب معرفت از طریق معارف الهیه که در قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم السلام تجلّی دارد نیست.

دقّت در حقایق و توجه به معارف باعث تزکیه نفس و نورانیت قلب و در نتیجه:

علّت بروز و ظهور اعمال صالحه و اخلاق حسنه است.

چه بت‌ها می‌نگاری اندرین دل

چه کارستان که داری اندرین دل

که داند تا چه کاری اندرین دل

بهار آمد زمان کشت آمد

به غایت آشکاری اندرین دل

حجاب عزّت از بستی ز بیرون

سرش را می‌بخاری اندرین دل

در آب و گل فرو شد پای طالب

نکردی مه سواری اندرین دل

دل از افلاک اگر افزون نبودی

نکردی شهر یاری اندرین دل

اگر دل نیستی شهر معظم

که تو میر شکاری اندرین دل

عجایب بیشه‌ای آمد دل از جان

چو جوهرها بیاری اندرین دل

ز بحر دل هزاران موج خیزد

چو وصف دل شماری اندرین دل»1«

خمش کردم که در فکرت نگنجد

[هَذَا الْفُسَادُ يَتَوَلَّدُ مِنْ طَوْلِ الْأَمَلِ وَالْحِرْصِ وَالْكِبَرِ كَمَا اخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي قِصَّةِ قَارُونَ فِي قَوْلِهِ: [وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ] «1»، وَكَانَتْ هَذِهِ الْحِصَالُ مِنْ صُنْعِ قَارُونَ وَاعْتِقَادِهِ]

منشأ فساد

امام صادق علیه السلام در متن روایت می‌فرمایند که منشأ فساد سه چیز است، چه فساد در فکر، چه فساد در اخلاق و چه فساد در عمل:

1- آرزوهای بلند

2- حرص

3- کبر

چنانچه در قرآن از داستان قارون که دچار رذایل اخلاقی شد و به هرگونه فساد مبتلا گشت خبر می‌دهد و سپس به همه سفارش می‌نماید تباهکاری و بیدادگری و تکبر و فساد را دنبال نکنید و در پی این امور قدم برندارید که خداوند مفسدان را دوست ندارد.

منشأ تمام صفاتی که در قارون جمع بود و باعث سیه‌روزی و تباهی وی گشت،

(1) - قصص (28): 77.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 114

آری، وقتی انسان دچار آرزوهای عجیب و غریب و آمال و امیال دور و دراز می‌گردد و می‌بیند برای رسیدن به آن آرزوها راه حقی وجود ندارد و از آن آمال و آرزوها هم نمی‌تواند دل بردارد به راه فساد و افساد می‌رود تا به آرزوهایش برسد و در این سیر و سفر آن هم در راه باطل و مسیر شیطانی از هیچ چیز باك نکرده و از پایمال کردن هیچ حقی حتی حق حیات دیگران پروا نخواهد کرد.

چنین انسانی خود به خود نسبت به تمام امور مادی و شؤون دنیایی اعم از مال و شهوت و مقام دچار حرص خواهد شد و چیزی جلودارش نخواهد بود و همین حالت شیطانی وی را به هر کار کثیف و عمل نابابی مبتلا خواهد کرد.

بدون شك انسانی که دچار آمال دور و دراز و آلوده به صفت حرص است، از قبول حق سرباز می‌زند و در برابر حقیقت کبر می‌ورزد و برای او آراسته شدن به حقایق کار بسیار سنگینی خواهد بود. کبر و تکبر زمینه‌ای بسیار مستعد برای ظهور هر نوع فساد است، تا جایی که رسول اسلام صلی الله علیه و آله کبر را از اصول کفر به شمار آورده‌اند.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 115

[وَأَصْلُهَا مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا وَجَمْعِهَا وَمُتَابَعَةِ النَّفْسِ وَهَوَاهَا وَاقَامَةِ شَهَوَاتِهَا وَحُبِّ الْمَحْمَدَةِ وَمُوَافَقَةِ الشَّيْطَانِ وَاتِّبَاعِ خُطُوَاتِهِ. وَكُلُّ ذَلِكَ يَجْتَمِعُ بِحَسَبِ الْعُقْلَةِ عَنِ اللَّهِ وَنِسْيَانِ مِنْهُ]

غفلت از خدا

امام علیه السلام در دنباله روایت می‌فرمایند:

ریشه این خصال و اوصاف در پنج چیز است:

1- عشق به دنیا و جمع کردن زر و زیور و مال آن.

2- پیروی از هوای نفس و خواهش‌های غلط.

3- عشق به برپا داشتن شهوات و لذات.

4- علاقه به تعریف و تمجید مردم از خویش.

5- موافقت با شیطان و قدم بجای او گذاشتن.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

ریشه تمام این صفات رذیله و خصال ذمیمه در مرض بسیار خطرناك غفلت است.

وقتی انسان خود را در محضر حق نبیند و توجه به تمام امورش نداشته باشد و از زحمات انبیا و اولیا و ائمه علیهم السلام و معارف کتب سماویه و اندیشه در عاقبت کار

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 116

غفلت داشته باشد، البته دچار این رذایل و آلودگیها می شود و پس از دچار گشتن به این پلیدیها به هر فسادى دست زده و نظام زندگى فطرى و دینى خویش و دیگران را برهم خواهد زد و به فرموده حضرت حق دچار برنامه‌های زیر خواهد شد:

1- فساد در زمین بعد از آن که به زحمت اهل الله اصلاح شده است.

2- قطع آنچه خداوند به وصلش دستور داده.

3- هلاک کردن نسل.

4- از بین بردن زراعت.

5- برتری جویی.

6- تفرقه اندازی بین مردم و به هم زدن وحدت جامعه.

7- کشتن مردم و از بین بردن نفوس محترمه.

8- شایع کردن گناه و معصیت در بین مردم.

راستی، غفلت چه مایه خطرناکی است و بی توجهی به حق چه طریق خسارت باری است و علاج این مرض چه کار پرسود و چه عمل با منفعتی است، عملی که کلید نجات و علت خیر دنیا و آخرت و مایه سعادت و خوشبختی در این جهان و جهان آخرت است.

خطر فساد باطن

خطر فساد باطن را دانشمند بزرگ اسلامی محمد قطب در کتاب پرارزش «جاهلیت قرن بیستم» در چند جمله زیر خلاصه کرده:

جاهلیت نوین هیچ يك از جوانب تصور بشر را بدون فساد باقی نگذاشته است زیرا کلیه تصورات و علایق انسان را، از علاقه به خالق گرفته تا علاقه به جهان هستی و زندگی و علاقه به ابناء نوع، همگی را فاسد و تباه ساخته و به يك سلسله از

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 117

انحرافات تبدیل کرده است:

انحراف اصلی و اساسی در تصوّر حقیقت الهی و علاقه انسان به خدا.

انحراف در تصور جهان هستی و علاقه آن به خدا و علاقه انسان به جهان و علاقه جهان به انسان.

انحراف در تصوّر حیات و پیوستگی‌ها و اهداف آن.

انحراف در تصوّر نفس بشری و روابط انسان با انسان و فرد با اجتماع و همسر با همسر و به طور خلاصه انحراف در کلیه جوانب و شؤون حیات.

فساد، آتش خطرناک و سوزنده‌ای است که چون شعله کشد، تر و خشک را سوزانده و امنیت و آرامش را به هم زده و سلامت باطن و ظاهر همگان را در معرض خطر و نابودی قرار خواهد داد.

قدردانی از نعمت وجود مبارك انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیا و سپاس نعمتی هم چون قرآن مجید و شکر واقعیاتی هم چون زحمات پاکان و شهادت شهیدان و حکمت حکیمان و صدق صدیقان و تعلیمات معلّمان و عرفان عارفان به این است که همه ما با تمام وجود از هر نوع فساد خود را برکنار بدانیم.

فساد، مانع رسیدن انسان به لذت‌های واقعی است، فساد بهترین شکارگاه شیطان برای به دام انداختن انسان است، فساد بر خرمن عبادت و بندگی شعله سوزان می‌زند و آدمی را تا حبط شدن تمام خوبی‌ها و اعمال صالحه‌اش گرفتار می‌کند.

فساد، در روابط انسان‌ها با یکدیگر سخت‌ترین مشکلات را ایجاد می‌نماید و در بین جامعه ایجاد دوئیت، نفرت، دشمنی، کینه، سوءظن نموده و به خوشی‌های طبیعی خاتمه می‌دهد و ملت و مملکتی را به مرز نابودی برده و وسایل هلاکت و تیره‌بختی فرزندان آدم را فراهم کرده و زحمات تمام پاکان عالم را معطل می‌نماید.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 118

چه نیکوست همه ما خود را براساس معارف الهیه تبدیل به منبع خیر و کرامت کنیم و در بین جامعه به عنوان انسانی مشکل‌گشا و طبیبی شفابخش و گره‌گشایی عاشق جلوه کنیم که پشیمانی بعد از فساد سودی ندارد و غم روز فقر و نداری را پایان نیست.

نظر ملا صدرا در صلاح و فساد انسان

این حکیم بزرگ در کتاب با ارزش «مفاتیح الغیب» می‌گوید:

انسان از میان تمامی موجودات اختصاص به يك ویژگی خاص دارد که آن قدرت سیرش در حالات مختلف و گردیدنش به گونه‌های گوناگون و صورت پذیرش به تمام صورت‌ها و خواهاست، برعکس دیگر موجودات؛ زیرا موجودات دیگر هر يك را به اندازه‌ای و مرزی معین و مرتبه و مقامی مخصوص فرا گرفته است و هرکس به حال انسان از نخستین مراحل پدید آمدنش، تا همین جایی که مردمان در آن مقام دارند توجه نماید، می‌یابد که انتقالات و دگرگونی‌های بسیاری داشته است.

نخست آن که مدت زمانی بر او گذشت که چیز قابل ذکری نبود و آن پست‌ترین حالات و پایین‌ترین مراتب است؛ زیرا پست‌تر از نبودن و عدم چیزی نیست و این مرتبه هیولایی بودن اوست که قوه خالص و پوشیدگی محض او بوده است، سپس کمی از این مقام فراتر رفته و نخستین صورتی که بر او پوشیده شده و عریانی او را می‌پوشاند، صورت مقداری و بعد از آن صورت عنصری، سپس صورت جمادی است که همان صورت منی و نطفگی بوده که از جهت سستی و ضعف پست‌ترین خلق خداست، سپس به سوی نباتی و بعد از آن حیوانی بالا می‌رود، به آن خداوند در آیات متعددی اشاره کرده و می‌فرماید: او را شنوا و بینا گردانیدیم و آن نخستین

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 119

چیزی است که به توسط ولادت جسمانی حاصل گشته و اولین مقام از مقامات نفس و به منزله هیولا می‌باشد که اولین مقام از مقامات جسم است و او هم مانند دیگر حیوانات جز خوردن و آشامیدن و خوابیدن چیز دیگری نمی‌داند، بعد

از آن ترقّی نموده، دیگر صفات نفس یکی پس از دیگری در وی ظاهر می‌گردد، مانند شهوت و خشم و آز و خست و فریب و نیرنگ و نخوت و خدعه و جور و دیگر از این صفات که نتیجه پوشیدگی و حجاب و دوری از عوالم الهی است و او در این مقام به تمام وجود، حیوانی است که کارهای گوناگون مطابق خواسته‌های مختلف جوراجور درونی و اندیشه‌ها و مقاصد گوناگون از او صادر و ظاهر می‌گردد، لذا او در دریای ظلمات و تاریکی‌ها غرق و در دست هوس و شهوت اسیر و در بند است، گاه او را شهوت کشیده و دیگر هنگامه اهریمن او را لغزش می‌دهد؛ زیرا او در گورستان جهل و نادانی بوده و از جهان وحدت و یگانگی در خواب غفلت و بی‌خبری است.

ولی اگر درخششی از انوار رحمت الهی او را فراگیرد از خواب نادانی بیدار و از رؤیای طبیعت بیزار و به این راز پی می‌برد که در ورای این محسوسات جهانی دیگر و برتر از خوشی‌های حیوانی لذّات دیگری است.

در این هنگام است که از پرداختن به چیزهای بیهوده و مزخرف روی گردانده، برای رهایی از این اموری که در شرع از آن نهی شده به سوی پروردگار زاری و بازگشت می‌نماید.

اکنون آغاز به تدبّر و تفکّر در آیات الهی و شنیدن پند و مواظظ او نموده و اندیشه در احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و عمل مطابق شریعت او می‌نماید و شروع به رها نمودن زواید دنیوی از جاه و مال و دیگر چیزها نموده و برای به دست آوردن کمالات اخروی اراده قوی می‌نماید که اگر عنایت الهی شامل حالش شود گوشه‌گیری از

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 120

تمام مسائل شیطانی و شیطان صفتان نموده و از دنیا بریده به خدا می‌پیوندد و به توسط سلوک از مقام نفس و هوا طی مقامات کرده و به خدا می‌رسد. در این هنگام پرتو انوار ملکوت بر وی ظاهر و در بهای غیب گشوده و تابش‌های انوار جهان قدس یکی بعد از دیگری بر وی هویدا و آشکار می‌گردد، لذا امور پنهانی را در صورت‌های برزخی مشاهده می‌نماید و چون کمی از آن چشید میل به خلوت و تنهایی و گوشه‌گیری از مردمان و شوق به ذکر الهی به طور مداوم و همیشگی پیدا می‌نماید و دل از مشغولیات حسی آسوده و باطنش بتمامه متوجه خداوند تعالی می‌گردد.

در این حال علوم لدنی و موهبتی و رازهای الهی بر او افاضه یافته و انوار معنوی گاه بر او آشکار و گاه دیگر پنهان و در استتار گشته، تا آن که از مرتبه تلوین رها و به مرتبه تکوین و پابرجایی استوار گردیده و بر او سکینه و آرامش روحی فرود آمده و داخل عوالم جبروت گشته و عقول مفارقه را مشاهده و به انوار آن عقول، متحقّق و پابرجا و از باطن آن عقول

نورپذیر و منور می گردد و در این حال سلطنت احدیت بر وی هویدا و درخشش انوار عظمت و کبریای الهی بر وی نور فزا و کوه انیت و خودیت او شکافته و چون غباری پراکنده و منتشر می سازد. در این حال در برابر حضرت او به سجده می افتد و این مقام جمع و توحید است. در این مقام در نظر او هرچه جز خداست محو و نابود گشته و ندای پادشاهی از کیست؟ خالص، خدای یگانه قهار است را می شنود.

در هر صورت وقتی روی دل از حق برگشت و پرده غفلت تمام موجودیت و هویت قلب را گرفت، آدمی در اخلاق و عمل و رفتار و گفتار از چهارچوب قواعد شرع و قوانین حق بیرون می رود و در تمام جوانب حیات و شؤون زندگی دچار فساد می شود و تمام حرکات خود را براساس هوای نفس و اغوای شیاطین جتی و انسی انجام می دهد و از هر جهت منبع و مولد فساد و افساد می گردد که فساد انجام کار و ظهور دادن حال بر خلاف برنامه های الهی و دستورهای انبیا و ائمه علیهم السلام است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 121

[وَعَلَّاجُ ذَلِكَ الْفَرَارُ مِنَ النَّاسِ وَرَفُضُ الدُّنْيَا وَطَلَاؤُ الرَّاحَةِ وَالْانْقِطَاعُ عَنِ الْعَادَاتِ وَقَطْعُ عُرُوقِ مَنَابِتِ الشَّهَوَاتِ بِدَوَامِ ذِكْرِ اللَّهِ وَلُزُومِ الطَّاعَةِ لَهُ وَاحْتِمَالِ جَفَاءِ الْخَلْقِ وَمَلَامَةِ الْقُرْبَى وَشِمَاتَةِ الْعَدُوِّ مِنَ الْأَهْلِ وَالْوَلَدِ وَالْقَرَابَةِ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ فَتَحْتَ عَلَيْكَ بَابَ عَطْفِ اللَّهِ وَحُسْنِ نَظَرِهِ إِلَيْكَ بِالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ وَخَرَجْتَ مِنْ جُمْلَةِ الْغَافِلِينَ وَفَكَكْتَ قَلْبَكَ مِنْ اسْرِ الشَّيْطَانِ وَقَدِمْتَ بَابَ اللَّهِ فِي مَعْشَرِ الْوَارِدِينَ إِلَيْهِ وَسَلَكْتَ مَسْلَكًا رَحْوَتِ الْأَذْنِ بِالذُّخُولِ عَلَى الْمَلِكِ الْكَرِيمِ الْجَوَادِ الرَّحِيمِ وَاسْتِيطَاءِ بِسَاطِهِ عَلَى شَرْطِ الْأَذْنِ وَمَنْ وَطِئَ بِسَاطِ الْمَلِكِ عَلَى شَرْطِ الْأَذْنِ لَا يُخَرِّمُ سَلَامَتَهُ وَكَرَامَتَهُ لِأَنَّهُ الْمَلِكُ الْكَرِيمُ وَالْجَوَادُ الرَّحِيمُ]

راه های نجات از فساد

علاج تمام این رذایل منوط به امور زیر است:

- 1- فرار از شرار ناس و جدایی از مردم بی تربیت و شیطان صفت.
- 2- رها کردن دنیایی که مخرب آخرت و جداکننده آدمی از حق است.
- 3- راحتی و عافیت و تن پروری را کنار گذاشتن و در مدار کوشش و جهاد درآمدن.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 122

4- عادات غلط را با ریاضت و مجاهدت از خود دور کردن.

5- منشأ شهوات و امیال و غرائز شیطانی و حیوانی را از بیخ و بن برکنیدن.

6- تداوم ذکر خدا قلباً و اخلاقاً و عملاً.

7- ملازمت و مواظبت و مداومت بر عبادت حق که عبارت است از ادای فرائض و ترك محرمات.

8- تحمل کم ظرفیتی مردم و آزار و ایدای آنان که منشأی جز حسد و کبر و بی خبری ندارد.

9- باك نداشتن از ملامت مردم و خویشان.

10- آسان گرفتن شتمانت دشمنان و اقربا.

چون این امور دهگانه را توجه کردی و این حقایق الهیه را تحمل نمودی، به یقین دری از عطوفت و شفقت الهی را به روی خود گشوده و منظور نظر رحمت رحیم گشته و از سلك غافلان بیرون آمده و در فرقه بیداران وارد شده‌ای و قلب و دل را از بند شیطان خلاص نموده و به گروه روندگان به سوی دوست ملحق شده و به راهی آمده‌ای که رونده آن با تمام سرعت، اذن ورود به بهشت نصیبش می‌شود و برای قدم گذاشتن به بساط مالک الملوك دارای رخصت می‌گردد و هرکه قدم بر آن بساط گذارد از سلامت از عقاب و عذاب بهره‌مند گشته و به کرامت الهیه آراسته می‌گردد.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 123

باب

82

در تقوی

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 125

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

التَّقْوَى عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ: تَقْوَى بِاللَّهِ فِي اللَّهِ وَهُوَ تَرْكُ الْحَلَالِ فَضْلاً عَنِ الشُّبْهَةِ وَهُوَ تَقْوَى خَاصٌّ الْخَاصِّ.

وَتَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَهُوَ تَرْكُ الشُّبْهَاتِ فَضْلاً عَنِ الْحَرَامِ وَهُوَ تَقْوَى الْخَاصِّ.

وَتَقْوَى مِنْ خَوْفِ النَّارِ وَالْعِقَابِ وَهُوَ تَرْكُ الْحَرَامِ وَهُوَ تَقْوَى الْعَامِّ.

وَمَثَلُ التَّقْوَى كَمَا يَجْرَى فِي نَهْرٍ وَمَثَلُ هَذِهِ الطَّبَقَاتِ الثَّلَاثِ فِي مَعْنَى التَّقْوَى كَأَشْجَارٍ مَعْرُوسَةٍ عَلَى حَافَةِ ذَلِكَ النَّهْرِ مِنْ كُلِّ لَوْنٍ وَجِنْسٍ، وَكُلُّ شَجَرٍ مِنْهَا يَسْتَمِصُّ مِنْ ذَلِكَ النَّهْرِ عَلَى قَدَرِ جَوْهَرِهِ وَطَعْمِهِ وَلِطَافَتِهِ وَكَثَافَتِهِ، ثُمَّ مَنَافِعُ الْخَلْقِ مِنْ تِلْكَ الْأَشْجَارِ وَالْثَّمَارِ عَلَى قَدَرِهَا وَقِيَمَتِهَا.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفَضْلٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ] «1».

فَالْتَّقْوَى لِلطَّاعَاتِ كَالْمَاءِ لِلْأَشْجَارِ وَمَثَلُ طَبَايِعِ الْأَشْجَارِ وَالْثَّمَارِ فِي لَوْنِهَا وَطَعْمِهَا مَثَلُ مَقَادِيرِ الْإِيمَانِ، فَمَنْ كَانَ أَعْلَى دَرَجَةً فِي الْإِيمَانِ وَاصْفَى جَوْهَرًا بِالرُّوحِ كَانَ أَتْقَى، وَمَنْ كَانَ أَتْقَى كَانَ عِبَادَتُهُ اخْلَاصَ وَاطْهَرًا، وَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ كَانَ مِنَ اللَّهِ أَقْرَبَ، وَكُلُّ عِبَادَةٍ غَيْرِ مُؤَسَّسَةٍ عَلَى التَّقْوَى فَهِيَ هَبَاءٌ مَنثورٌ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

(1) - رعد (13): 4.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 126

[أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ] «1».

وَتَفْسِيرُ التَّقْوَى تَرْكُ مَا لَيْسَ بِأَخْذِهِ بِأَسٍّ حَذَرًا عَمَّا بِهِ بَأْسٌ وَهُوَ فِي الْحَقِيقَةِ طَاعَةٌ بِلا عِصْيَانٍ وَذِكْرٌ بِلا نِسْيَانٍ وَعِلْمٌ بِلا جَهْلٍ، مَقْبُولٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ.

(1) - توبه (9): 109.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 127

[التقوى على ثلاثة اوجه: تقوى بالله في الله و هو ترك الحلال فضلا عن الشبهة و هو تقوى خاص الخاص.

و تقوى من الله و هو ترك الشبهات فضلا عن الحرام و هو تقوى الخاص.

و تقوى من خوف النار و العقاب و هو ترك الحرام و هو تقوى العام]

تقوا یا عالی ترین حقیقت

در این فصل نورانی، حضرت صادق علیه السلام با ارزش ترین اصل و سازنده ترین واقعیّت و نورانی ترین چراغ و مایه خیر دنیا و آخرت و ریشه تمام سعادات و حقیقت همه حقایق و روح همه واقعیّت ها یعنی تقوا را مورد توجه قرار داده و می فرماید.

تقوا بر سه گونه است:

1- تقوای بالله فی الله، یعنی در راه خدا برای خدا و به عبارت دیگر از غیر گذشتن و به محبوب پیوستن که در این مرتبه حلال را اهل تقوا جز به اندازه ضرورت ترك نمی کنند چه رسد به شبهه و این مرتبه اعلای تقواست و آنرا تقوای خاصّ الخاص گویند و زمینه اش در میان مردم بسیار کم است که این مرحله از تقوا کار انبیا و ائمه بزرگوار علیهم السلام و اولیای خاصّ خداست.

2- تقوای من الله، و این گذشتن از شبهه است به واسطه خوف از حرام و این

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 128

تقوای خاص است.

3- تقوای متحقق از خوف از عذاب جهنم که باعث ترك حرام است چه حرام مالی و چه حرام عملی و این تقوای عام است.

در میان مسائلی که از ابتدای حیات تاکنون برای انسان مطرح شده، مسئله ای را به قیمت و ارزش تقوا نمی توان یافت.

تقوا سفارش اکید حضرت حق و انبیا و امامان و عرفا و حکما و صلحا و اولیا و اندیشمندان و دلسوزان به انسان است.

تقوا حافظ کاخ شخصیت، پرورش دهنده خطوط انسانیت، نوربخش به جان آدمیت، اعتبار دهنده به حیثیت، جلوه دهنده هویت، تزکیه کننده نفس از رذیلت، نشان دهنده چهره حقیقت، بروز دهنده آثار واقعیت در انسان است.

تقوا چراغ راه، فروغ دل آگاه، نشانه امان الله، نجات دهنده از هموم جانکاه و مایه با ارزش سفر به سوی الله و گرمی سینه پر آه و منجی آدمی از شرّ ظواهر حشمت و جاه است.

بدون تقوا به دست آوردن خیر دنیا و آخرت محال است، منهای تقوا ره سپردن به سوی دوست از سخت ترین مشکلات است، بدون تقوا رهایی از بند شیطان و دنیا و رذایل اخلاقی غیرممکن است.

توشه قیامت تقواست، کلید نجات در دنیا و آخرت تقواست، سبب قرب به حق تقواست، مایه رشد و کمال تقواست، علّت کسب آبرو و کرامت تقواست، آن که تقوا ندارد معرفت و علم ندارد، آن که تقوا ندارد بینایی و نور ندارد، آن که تقوا ندارد راهی به سوی محبوب ندارد، بی تقوا اسیر و محکوم نفس است، بی تقوا هیمة و هیزم جهنم است، بی تقوا از تمام فیوضات ربانیه محروم است، بی تقوا در پیشگاه او ملعون است، بی تقوا را به بهشت راه نیست و برای موجود به دور از تقوا

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 129

رحمت و مرحمت و لطف و شفقت حضرت دوست مهیا نیست.

چون تقوا نباشد دل اسیر شهوات گردد و مغز از کار بیفتد و عقل معطل ماند و زندگی به فساد و تباهی کشد و روی معشوق از انسان برگردد و حرکات معنوی متوقف شود و جز خور و خواب و شهوت، آن هم به ظلم و معصیت چیزی برای انسان نماند.

آن کس که بی تقواست از آفات در امان نیست، تقوا محکم ترین حصار برای مصون ماندن انسان از خطرات و شرور دنیا و آخرت است. مردم بی تقوا فقیرترین و بدبخت ترین و سیه روزگارترین مردم جهانند!!

تقوا حالتی است روحی و حقیقی است نفسی که با تکرار ترك گناه و مداومت بر طاعات و استقامت بر حسنات اخلاقی به دست می آید.

حفظ اندیشه از افکار آلوده و مصون داشتن نفس از رذایل و خودداری و خودنگاهداشتن از اعمال سوء تقوای الهی است.

فرد و خانواده و جامعه به نحو وجوب نیازمند به تقوا هستند و ضرورت تحقق تقوا در تمام شؤون حیات بر کسی پوشیده نیست.

فرد وقتی آراسته به تقوا باشد، در تشکیل خانواده مشکلی ایجاد نمی کند و در کسب و کار حقوق اقتصادی را رعایت می نماید.

خانواده وقتی تقوا داشته باشد فرزندان صالح و شایسته تحویل می دهد و برای جامعه منبع لطف و برکت خواهد شد.

جامعه وقتی همراه با تقوا باشد جامعه برتر و ملّتی برین و قومی باارزش و باقدرت و اسوه و سرمشق برای جوامع دیگر تجلّی خواهد کرد.

قوه مقننه وقتی آراسته به تقوا باشد در قانون گذاری جز حفظ حقوق مستضعفان و محرومان و رشد و کمال جامعه و خیر دنیا و آخرت مردم راهی نخواهد پیمود.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 130

قوه مجریه وقتی در لباس تقوا باشد، با تمام وجود به اجرای قانون در جهت حفظ شؤون انسانی جامعه بر خواهد خواست.

قوه قضائیه وقتی اهل تقوا باشد، حق احدی از اهالی مملکت پایمال نخواهد شد و امیر و رعیت را در برابر قانون یکسان خواهد دانست.

نیروی نظامی و انتظامی زمانی که در کنار حقیقت تقوا به سر برد، مملکت و مردم و فرهنگ و دین از خطر اجانب و استعمارگران در امان خواهد ماند.

اندیشمندان و دانشمندان، عالمان و فقیهان وقتی با تقوا و با ورع باشند، حرمت انسان و انسانیت محفوظ خواهد ماند و جامعه در سایه آنان جامعه ای حکیم و جامعه ای رشید و آگاه خواهد ماند.

آن امنیت و آرامش و صلح و صفا و محبت و وفا و یگانگی و یکرنگی که از طریق قرآن و روایات به عنوان اوصاف اهل بهشت شنیده اید، می توان در زندگی همین دنیا به وسیله تقوای الهی تحقّق داد که چون تقوا بر کل جامعه و بر تمام افراد حاکم گردد، از گناه و معصیت خبری نخواهد ماند و از طاعت و خیر و عبادت و فضیلت چیزی فوت نخواهد شد، در آن صورت به افسانه افسار گسیختگی و دیوانگی و قتل و غارت و پایمال شدن حقوق و ظلم و ستم و گناه و معصیت،

حدّ اقل در محدوده جامعه اسلامی آن هم در داخل مرزهایی که سایه لطف تقوا بر سر همگان افتاده، پایان داده خواهد شد و تمام شؤون حیاتش برای تمام ملّت‌ها درس زندگی و رمز پابندگی به حساب خواهد آمد.

تقوا در انبیا و امامان معصوم علیهم السلام

پیامبران خدا و ائمه هدی علیهم السلام در عین این که در ابتدای نبوت و امامت دچار مصایب سخت و شکنجه‌های طاقت فرسا و طوفان‌های بنیان‌کن بودند و پس از

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 131

استقرار در برنامه‌ها همه چیز برای آنان در حدّ نهای میسر بود، ولی نه در وقت بلا يك قدم از اجرای وظیفه بازماندند و نه در وقت استقرار به اندازه يك ارزن آلوده به مکروه شدند چه رسد به حرام، آن بزرگواران از تقوای الهی در حدّ نهای برخوردار بودند و از تقوای شدید و عظیم خود برای جهانیان تا صبح قیامت روشن‌ترین و بهترین درس را به یادگار گذاشته و در این زمینه به تمام مردم تاریخ حجت الهی را تمام کردند.

در این جهت به روایتی مهم که صدوق بزرگوار در «معانی الاخبار» نقل کرده توجه کنید:

محمد بن ابی عمیر می‌گوید: نشنیدم و استفاده نکردم در طول معاشرت از هشام بن حکم درباره عصمت امام کلامی بهتر از این.

روزی از وی پرسیدم: امام معصوم است؟ گفت: آری، گفتم: عصمت در امام چگونه شناخته می‌شود؟

گفت: تمام گناهان در چهار منبع است و پنجمی ندارد.

1- حرص.

2- حسد.

3- غضب.

4- شهوت.

این چهار خصلت از وجود امام به طور کامل دور است و هیچ يك از این چهار برنامه در امام نیست.

اما تمام دنیا انگار زیر نگین انگشتر اوست و وی خازن مسلمانان است در این صورت به کدام عنصر و بر چه شیئی از اشیا حرص بورزد؟

هرگز جایز نیست امام حسد بورزد که حسد همیشه نسبت به مافوق است

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 132

و کدام انسان تا روز قیامت مافوق امام است؟ که امام مافوق همه در تمام جهات معنوی و امور انسانی است و حسد از وی به هیچ وجه معنا ندارد.

امام را جایز نیست بر کسی و چیزی غضب کند که روح امام از آسمان ها گسترده تر و حلم و حوصله و صبرش از تمام جهانیان بیشتر است.

بر امام جایز نیست از شهوت پیروی کند که پیروی از شهوت مقدم داشتن دنیا بر آخرت و باطل بر حضرت حق است و این برنامه از وجود امام جداً به دور است «1».

چه خوب است ما هم به انبیا و ائمه علیهم السلام اقتدا کرده، با به تمرین گذاشتن حالات معنوی از حرص و حسد و غضب و شهوت پرهیز کرده و به مقام امن الهی وارد شده و خویش را از هر شرّ و خطری حفظ نماییم.

از تورات زمان حضرت موسی نقل شده:

قَنَّعَ ابْنُ آدَمَ فَاسْتَعْنَى، اعْتَزَلَ النَّاسَ فَسَلِمَ، تَرَكَ الشَّهَوَاتِ فَصَارَ حُرّاً، تَرَكَ الْحَسَدَ فَظَهَرَ تَ مُرُوْتُهُ، صَبَرَ قَلِيلاً فَتَمَتَّعَ طَوِيلاً «2».

فرزند آدم از حرام به حلال قناعت کرد بی نیاز شد، از نابکاران کناره گرفت در سلامت آمد. شهوات را ترك کرد، به آزادی رسید. حسد را از خود دور داشت، مردانگی اش آشکار شد. مدت اندکی صبر کرد، به بهره طولانی دست یافت.

به قول عارف شیدا و عاشق بینا، فیض کاشانی:

این کهن خاکدان چه جای من است

عرصه لامکان سرای من است

مونس جان من خدای من است

دلم از غصه خون شدی گر نه

(1) - معانی الأخبار: 133، حدیث 3؛ الخصال: 215 / 1، حدیث 36.

(2) - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 39 / 10.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 133

خود هم او مرهم و شفای من است

آن که او خسته دارم شب و روز

صحبتش مایه دوی من است

هرکه زو بوی درد می آید

در ره دوست آشنای من است

هرکه او از دو کون بیگانه است

نصیحت گنهکار

در کتاب ارزشمند «مجموعه وژام» آمده:

مردی به محضر حضرت مسیح عرضه داشت: یا روح الله! بر اثر اغوای شیطان و پیروی از هوای نفس دچار زنا شده‌ام مرا پاک کن.

عیسی علیه السلام فرمود: فریاد بزنید کسی نماند، مگر این که برای تطهیر این مرد بیاید، وقتی همه جمع شدند، آن مرد گفت: هرکس حدّی به گردن دارد از حدّ زدن من خودداری کند، تنها کسانی که علاقه دارم در حدّ زدن من شرکت داشته باشند مردم طاهر و پاکیزه و باتقوایند.

مردم چون این سخن شنیدند پراکنده شدند، تنها حضرت عیسی و یحیی برای حد زدن ایستادند، قبل از شروع سنگسار حضرت یحیی به آن گناهکار فرمود: مرا موعظه کن، گناهکار سه جمله عالی و سه کلمه جالب گفت:

1- بین نفس و هوا خلوت مکن که تو را دچار گناه می کند و موجودیت و هویت را به گناه می اندازد.

2- هرگز به سرزنش گناهکار اقدام مکن که اهل معصیت احتیاج به هدایت و پاکی از آلودگی دارند.

3- در برابر کسی غضب مکن و فضای با منفعت حلم و بردباری را از دست مده «1».

(1) - مجموعه ورام: 10/2؛ وسائل الشیعة: 56/28، باب 31، حدیث 34201.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 134

شما اگر با دقت به این سه جمله بنگرید، می یابید که آراسته شدن به آن واقعیت ها فقط با قدرت تقوا و خویشن داری و خود نگهداری میسر است.

منافع تقوا

آنان که براساس معرفت به حقایق الهیه و معارف ملکوتیه، در این چند روزه حیات دنیا، نسبت به هر گناه و عصبانی، چه در امر مال چه در مرحله اخلاق، چه در زمینه عمل و چه در محور روابط خانوادگی و اجتماعی، اهل تقوای الهی و خویشن داری هستند منافع بی شماری نصیب آنان می گردد که در دنیا و آخرت از آن منافع بهره کامل و حظّ وافر می برند.

علامه جعفری به قسمتی از آن منافع به شرح زیر اشاره کرده، می گوید «1»:

بنا بر مفاد آیات، مردم باتقوا که توانسته اند شخصیت انسانی خود را از دستبرد عوامل انحراف و پلیدی ها محفوظ بدارند و نجات بدهند، دارای اوصاف زیر می باشند.

1- فهم و آگاهی‌های عالی که عامل تمیز حق از باطل و تحصیل معارف عالی هستی می‌باشد:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا] «2».

ای اهل ایمان! اگر [در همه امورتان] از خدا پروا کنید، برای شما [بینایی و بصیرتی ویژه] برای تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد.

2- نگرش عالی در تحولات و کائنات آسمانی و زمینی و شناخت برین درباره

(1) - ترجمه و تفسیر نهج البلاغة: 259/3، تفسیر خطبه شانزدهم.

(2) - انفال (8): 29.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 135

آن موجودات که آیات الهی بودن را نشان می‌دهد و این نگرش از معلومات رسمی ساخته نیست:

[وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ] «1».

و از خدا پروا کنید و خدا [احکامش را] به شما می‌آموزد.

3- اراده و تصمیم منطقی در برابر رویدادهای زندگی مادی و معنوی.

اگر چه این صفت تقوا با نظر سطحی ناچیز می‌نماید ولی با اندك دقت و تأمل جدی روشن می‌گردد که اصل مبنای زندگی آدمی به اراده و تصمیم او بستگی دارد؛ زیرا اراده‌های اشخاص در زندگی اغلب اوقات متعدّد و متنوع بوده با نظر به دگرگونی موضع‌گیری‌ها در برابر رویدادها و واقعیت‌هایی که دائماً در حال تحوّلند، چگونگی اراده و تصمیم، حساس‌ترین و حیاتی‌ترین نقش را به عهده دارند به طوری که وضع روانی و هدف‌گیری‌ها و چگونگی استعدادهای يك انسان را می‌توان از چگونگی اراده و تصمیم‌های او به خوبی کشف کرد:

[وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] «2».

و اگر [در برابر آزار اینان] شکیبایی ورزید و [از تجاوز از حدود الهی] پرهیزید [سزاوارتر است]. [این اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

4- ایمان به خدا و معاد و فرشتگان و کتاب آسمانی که قاطعانه‌ترین نسخه درمان دردهای بشری و پیامبران است. این عقاید که از اوصاف متقیان است، به اضافه این که عدالت و نظم واقعی حیات بدون آن‌ها امکان‌پذیر نیست،

(1) - بقره (2): 282.

(2) - آل عمران (3): 186.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 136

پرورش‌دهنده استعدادها و عظمت‌های روحی و عامل منحصر رهایی از پوچ‌گرایی در زندگی می‌باشد.

5- استفاده از اندوخته‌ها در راه ریشه‌کن شدن فقر و آزادی بردگان.

خلاصه این صفت متّقیان تنظیم مسائل اقتصادی است که هیچ فرد و جامعه‌ای بدون آن نمی‌تواند ادّعای حیات داشته باشد.

6- برپا داشتن نماز که به قول «ویکتور هوگو» در تماس نهادن بی‌نهایت کوچک «انسان» با بی‌نهایت بزرگ «خداوند» در حال معرفت می‌باشد.

7- پرداخت مالیات به عنوان زکات.

نکته بسیار مهمّی که در آیه مورد تقسیم «1» وجود دارد این است که به اضافه بیان لزوم پرداخت‌هایی که فقر را در اشکال مختلفش ریشه‌کن می‌سازد، زکات را مستقلاً از اوصاف متّقیان قرار می‌دهد، معلوم می‌شود حقوقی که باید پرداخت شود يك كمّیت معین قاطعانه به نام زکات و غیره ندارد، بلکه مقدار پرداخت بایستی برای مرتفع ساختن احتیاجات مادی جامعه کافی باشد.

8- عمل به تعهد و پیمان.

9- شکیبایی در برابر ناگواری‌ها و مشقت‌ها و عوامل وحشت و ترس که پیرامون زندگی بشری را فرا گرفته است.

10- عدالت:

(1) - «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»؛ بقره (2): 177.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 137

[اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى] «1».

عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک تر است.

11- رهبری سرنوشت نهایی زندگی انسان‌ها در کره زمین با متقیان خواهد بود:

[إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ] «2».

یقیناً زمین در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌بخشد، و سرانجام نیک، برای پرهیزکاران است.

12- دوری از برتری‌طلبی و فساد کردن در روی زمین:

[تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ] «3».

آن سرای [پرازش] آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فساد را نمی‌خواهند؛ و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است.

اگر این اوصاف نتوانند مدینه فاضله را در روی زمین ایجاد کنند، کدامین فکر بازی‌ها و حيله‌گری‌ها و چپاول‌گری‌ها و دروغ‌ها و ستمکاری‌ها این مدینه آرمانی را به وجود خواهند آورد؟!!

خیزید عاشقان که سوی آسمان رویم

دیدم این جهان را تا آن جهان رویم

(1) - مائده (8): 8.

(2) - اعراف (7): 128.

(3) - قصص (28): 83.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 138

نی نی که این دو باغ اگر چه خوش است و
خوب

زین هر دو بگذریم و بدان باغبان رویم

سجده کنان رویم سوی بحر همچو سیل

بر روی بحر زان پس ما کف زنان رویم

زین کوی تعزیت به عروسی سفر کنیم

زین روی زعفران به رخ ارغوان رویم

راهی پر از بلاست ولی عشق پیشواست

تعلیممان دهد که در و بر چه سان رویم

هر چند سایه کرم شاه حافظ است

در ره همان به است که با کاروان رویم

جان آینه کنیم به سودای یوسفی

پیش جمال یوسف با ارمغان رویم»1

تقوا از دیدگاه عارفان

اهل دل، عاشقان حق، آراستگان به حقیقت، عارفان آگاه در معنای تقوا این چنین فرموده‌اند:

اَنْ يُطَاعَ وَلَا يَعْصَى وَيَذْكُرَ وَلَا يَنْسَى وَيَشْكُرَ وَلَا يَكْفُرَ «2».

خداوند را به حقیقت فرمان برد و از عصیان در هر برنامه‌ای پرهیزد، دایم به یاد محبوب باشد و به هیچ عنوان نگذارد فراموشی بر او عارض شود، نسبت به تمام نعمت‌های الهی چه ظاهری چه باطنی در مقام شکر برآید، یعنی هر نعمتی را در همان راهی که دستور داده‌اند

(1) - مولوی.

(2) - روضة الواعظین: 430 / 2.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 139

خرج کند و از کفر و ناسپاسی جداً پرهیزد.

اصل تقوا بر دو معناست:

یکی ترسیدن و دیگر پرهیز کردن و تقوای بنده از خدای تعالی بر دو معنی باشد: یا خوف عقاب باشد یا خوف فراق و نشان خوف عقاب آن است که حکم اوامر و نواهی حق تعالی را خلاف نکند و حقوق و حدود صحبت نگاه دارد تا مستوجب عقاب نگردد و اگر خوف فراق باشد، از دون حق تعالی پرهیز کند و با غیر وی نیارامد تا از حق جدا نماند.

تقوا، یعنی چندان که توانی از خویشتن همه فقر و فاقه ظاهر کن، از آن که صفت بنده فقر و فاقه است و هرکسی را آن باید عرضه کردن که دارد.

تقوا، ترك غير خدای کردن است و معنای این نه آن است که جز خدای را نداند که انبیا غیر خدایند و تا به ایشان ایمان نیارد متقی نباشد و لکن معنا آن است که رغبت و رهبت از دون حق تعالی بردارد، از آن که بنده با هرچه صحبت کند یا به رغبت کند یا به رهبت، چون هر دو برخاست همه نزدیک وی متروک شد و چون ترك مادون الله پدید آمد تقوا درست شد.

تقوا، بیزاری ستدن است و این اخلاص است، یعنی بیزاری ستاند از خویشتن و از آنچه دارد و هرچند تبری بیشتر اخلاص درست‌تر، تا عبد از خلق و از نفس تبرا نکند اخلاص وی درست نگردد.

تقوا و پرهیزکاری از نهي کناره‌گرفتن است و از نفس جدا گشتن و بدان مقدار که بنده از حظ نفس جدا گردد یقین بیاید.

یعنی از بحر آن که یقین اندر غیب افتد و نفس را سکون با شاهد افتد، چو حظوظ نفس حاضر گشت با شاهد آرام گرفت، غایب فایت گردد و یقین برخیزد، باز چون حظ نفس اندر شاهد فایت گردد با غایب آرام نماید، غایب یقین گردد، دلیل بر این

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 140

خبر حارثه است که چون نفس را از دنیا، خوردن و خفتن و زر و سیم می‌بایست، چون نفس را از این غایب کرد، غایب حاضر گشت تا یقین درست گشت و نیز حظوظ نفس طلب کردن دلیل است که مرا خویشتن به کار است و دوست به کار نیست و حظوظ نفس بجای ماندن دلیل است که مرا از دوست جز دوست به کار نیست.

محمد بن محمد دارابی که در توضیح لطایف عرفانی دست قوی دارد، عمق تقوا را در ضمن توضیح بیتی از يك غزل حافظ به مضمون زیر بیان می‌کند:

در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی خرقة جایی گرو باده و دفتر جایی

مقصود از این بیت این است که سالک در راه طلب باید هیچ چیز را سدّ راه مطلوب نسازد، به هر چه از دوست وامانی چه زشت آن نقش و چه زیبا. به تخصیص محب روحانی که عبارت از مراتب فضل و کمالات ظاهر است و خودی و خودستایی به طریق اولی قید است به هر طریق که باشد، زنجیر اگر طلا بود هم قید است، چه آدمی را در راه طلب هیچ حجابی بزرگ‌تر از هستی نیست و هیچ سدّی بدتر از خودپرستی نیست، ساغر عشرت به جز به دست بی‌خودان ندهند و افسر جز بر سر بی‌سران ننهند.

هر سری را در خور همت کلاهی داده‌اند افسر دیوانگان باشد به هامون آفتاب «1»

مراد از دیر مغان در اصطلاح عرفا اولین مقام طلب است و شیدایی عبارت از مقام وله و حیرت است، چه در اول وهله سالک نمی‌داند که مآل کارش به کجا خواهد کشید و خرقة عبارت از زهد و ستر است که ظاهرپرستان معایب درویشی به آن می‌پوشند که در دیده ظاهرینان در مراتب سیر و سلوک، خود را در کمال رتبه

(1) - صائب تبریزی.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 141

وانمائید و موجب استعجاب اغراض فاسده خود سازند و دفتر کنایه از علوم رسمی و دگان خودفروشی و مراتب ملایی و علم ظاهری است که حجاب روحانی است و اشد از حجاب جسمانی و ظلمانی است.

زنجیر گر از طلا بود هم قید است

مغرور فضیلت از خدا باشد دور

عرفا در این که رفع حجاب روحانی اشد از حجاب ظلمانی است تشبیهی به این روش کرده‌اند که:

هرگاه باغی در نهایت لطافت مشحون به انواع گل و ریاحین و ازهار بوده باشد و دیواری آلوده به کثافات سد راه مشاهده چنین باغی باشد به خاطر هرکس می‌رسد که این سد را باید از پیش برداشت تا این چنین مکان دلگشا همیشه در نظر باشد، اما اگر دیواری مطلقاً و مرتفع که خطوط بسیار خوش بر آن نوشته باشند و سال‌های بسیار استادان بدایع نگار و هنرمندان فضایل شعار، هنر خود را در آن دیوار به کار برده، در این باب ید و بیضا نموده باشند که به حسب مثال مانند فضایل ظاهری است، حجاب باشد. هرکس از سر آن نمی‌تواند گذشت و چنانچه دیوار کثیف مانع از مشاهده چنین باغ دلگشاست، این دیوار مرتفع نیز مانع مشاهده و باعث حرمان است.

اما همتی باید که از تکلفات ظاهریه چشم پوشیده در تخریب آن کوشید تا بتوان تمام مراتب سیر و سلوک را طی کرد و به مقام قرب و وصال نایل آمد و از لمس مقامات معنوی و مراتب روحانی لذت برد که بر سر این سفره آنچه از رزق معنوی و شراب روحانی و درک معانی بخواهند آماده و حاضر است و کسی را از آن منع نمی‌کنند.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 142

غرض از شریعت و طریقت و حقیقت

شیخ عزیز نسفی در جزوه پرازش «مقصد اقصی» در بیان حقیقت تقوا و راه آراسته شدن به آن می گوید:

می دانی که غرض از شریعت و طریقت و حقیقت چیست؟ غرض کلی آن است که آدمیان راست گفتار و راست کردار و نیک اخلاق شوند و اگر این عبارت را فهم نمی کنی به عبارتی دیگر بگویم:

عمل اهل شریعت

بدان غرض سه چیز است:

اول: آن که تا مردم هم چون حیوانات دیگر نباشند، امر و نهی از پیامبر قبول کنند و مأمور و منهی باشند.

دوم: آن که تا به عمل و تقوا آراسته شوند و در سعی و کوشش می باشند در صحبت دانا تا آن گاه که به یقین بدانند که خدا یکی است.

سیم: آن که تا بعد از شناخت خدای تمام حکمت های جواهر اشیا را کماهی بدانند و ببینند. چون این مراتب را تمام کردند، به مقام تمام رسیدند و به شریعت و طریقت و حقیقت آراسته گشتند.

ای درویش! چون دانستی که غرض از شریعت و طریقت و حقیقت چیست، اکنون از گفتگوی در گذر و کار کن تا به جایی برسی که گفت بی عمل و صورت بی معنی به کار نیاید، عمل است که سالکان را به مقامات عالی می رساند **«و الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»**.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 143

عمل اهل طریقت

و عمل اهل طریقت ده چیز است:

اول: طلب خدای.

دوم: طلب داناست که بی دلیل راه نتوان کردن.

سیّم: ارادت است به دانا. باید سالک مرید و محب دانا باشد که ارادت مرکب سالک است، هرچند که ارادت قوی تر بود مرکب قوی تر باشد.

چهارم: فرمان بردن است، باید که سالک مرید و مطیع و فرمانبر دانا باشد و هر کاری که کند دنیوی یا اخروی به دستور دانا کند.

الْوَلَايَةُ حُبُّهُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَاتِّبَاعُهُمْ فِي الدِّينِ وَامْتِثَالُ أَوْامِرِهِمْ وَنَوَاهِيهِمْ وَالتَّأْسَى بِهِمْ فِي الْأَعْمَالِ وَالْإِخْلَاقِ «1».

ارادت به اهل بیت که دانایان راهند عشق به آنان است و فرمان بردن از ایشان در دین و عمل به اوامر و نواهی آن بزرگواران و در اعمال و اخلاق رنگ گرفتن از ایشان.

پنجم: ترك است، باید که به اشارت دانا ترك فضولات کند.

ششم: تقواست، باید که متقی و پرهیزکار باشد و راست کردار و راست گفتار و حلال خوار بود و شریعت را عزیز دارد و به یقین بداند که هر گشایش که سالک را پیدا آید از متابعت پیامبر و آل پیدا آید.

هفتم: کم گفتن است.

هشتم: کم خفتن است.

(1) - مجمع البحرين: 1/ 462.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 144

نهم: کم خوردن است.

دهم: عزلت از شرار خلق است و از آنان که حاضر به قبول حق نیستند و مجاهده و مبارزه با آنان که سدّ راه حقند.

این است عمل اهل طریقت و این ده چیز اثرهای قوی دارد در سلوک.

سالک چون در خدمت دانا بر این ده چیز مواظبت نماید و ثبات کند که کار ثبات دار عاقبت به جایی برسد، حقیقت روی نماید و اگر یکی از ده کم باشد سلوک میسر نشود و سالک به جایی نرسد.

همه شراب تو نوشم چو لب فراز کنم	همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم
و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم	حرام دارم با مردمان سخن گفتن
رهی که آن به سوی توست ترك تاز کنم	هزار گونه بلنگم به هر رهم که برند
ز خاك كوی تو آن آب را طراز کنم» ¹	اگر به دست من آید چو خضر آب حیات

عمل اهل حقیقت

ای درویش! عمل اهل حقیقت هم ده چیز است:

اول: آن که به خدای رسیده باشد و خدای را شناخته بود و بعد از شناخت خدای تمامت جواهر اشیا را کماهی دانسته و دیده بود.

دوم: صلح است با همه مؤمنان و مسلمانان و علامت آن که سالک به خدای رسیده آن است که با خلق به يك بار صلح کند و از اعتراض و انکار «در صورتی که شرعاً جای اعتراض و انکار نیست.» آزاد آید و هیچ کس را دشمن ندارد، بلکه همه کس را دوست دارد.

(1) - مولوی.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 145

سیم: شفقت کردن است بر همه کس و شفقت کردن آن باشد که با مردم چیزی گویند و چیزی کنند که مردم چون به آن کار کنند در دنیا و آخرت سود برند و اهل شفقت نصیحت و ادب کنند و اهل علم نصیحت کنند و اهل قدرت ادب کنند تا مردم از یکدیگر ایمن باشند.

چهارم: تواضع است با همه کس، مردم را عزیز دارد و به چشم حرمت و عزت در همه کس نگاه کند.

پنجم: رضا و تسلیم و آزادی و فراغت است.

ششم: توکل و صبر است و تحمل.

هفتم: بی‌طمعی است که طمع امّ الخبایث است.

هشتم: قناعت است که قناعت و فراغت است که سالک را بجای رساند.

نهم: آزار نارسانیدن است و راحت رسانیدن به همه کس.

دهم: تمکین است. ای درویش! کار، تمکین و استقامت و ثبات دارد.

این است علامات اهل حقیقت و این است عمل اهل حقیقت، هرکه دارد مبارکش باد، سالک تا در علم و حکمت به کمال نرسد و سیر الی الله و سیر فی الله را تمام نکند این علامات و این صفات و این اخلاق در وی پیدا نیاید.

عاشق خویش کن بیر خواهم

تشنه خویش کن مده آمم

ای خیال خوش تو محرابم

تا شب و روز در نماز آمم

در زمان سوی مرگ بشتابم

گر خیال تو در فنا یابم

کاین فراق تو بر نمی‌تابم»1«

رحمتی آر و پادشاهی کن

من علاقه داشتم در این فصل به آیات قرآن مجید که در باب تقوا نازل شده اشاره

(1) - مولوی.

کنم و فصلی هم از روایات مربوطه ذکر کنم، ولی وقتی به کتاب خدا مراجعه کردم دیدم صفحه‌ای از قرآن نیست مگر این که سخنی از تقوا به میان آمده و بابی از روایات نیست مگر این که در آن ذکری از تقوا شده، به این نتیجه رسیدم که تمام آیات و روایات نتیجه‌اش به مسئله تقوا برمی‌گردد، پس بهتر این است که خوانندگان این جزوه برای توجه به مسئله تقوا در درجه اول به قرآن، سپس به کتاب‌هایی چون «الکافی» جلد دوم و «بحار الأنوار» جلد شصت و هفت و «مجموعه ورام» و «تحف العقول» و «ثواب الاعمال» و «محجة البیضاء» و هر کتابی که در محور حدیث است مراجعه نمایند. در این جا از باب تیمّن و تبرک به آیات و احادیث پرقیمت این محور اشاره می‌شود، باشد که وجود مقدس حضرت دوست با لطف و عنایتش از ما دستگیری کرده و از باب رحمت و مرحمتش ما را به تقوای الهی در همه شؤون آراسته فرماید.

تقوا در قرآن مجید

تقوایی که علت فلاح و رستگاری و فتح و پیروزی در دنیا و آخرت است:

[وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] «1».

و از خدا پروا کنید تا رستگار شوید.

تقوایی که اگر در فکر و عمل و اخلاق حاصل شود در حقیقت مقام شکر به دست آمده و بر اثر آن هر نعمتی در جای خودش خرج شده و سپاس هر نعمتی اداگشته است:

(1) - بقره (2): 189.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 147

[فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ] «1».

بنابراین از خدا پروا کنید، باشد که سپاس‌گزاری نمایید.

تقوایی که با به دست آوردنش چهره معیت الله رو به انسان می‌کند و وجود مقدس حق انیس و مونس و تکیه‌گاه همیشگی انسان می‌شود:

[وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ] «2».

و بدانید که خدا با پروا پیشگان است.

تقوایی که اگر به دست آید، آدمی در دنیا و آخرت محبوب حق می گردد و حصاری از عشق یار سراسر وجود انسان را فرا می گیرد:

[فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ] «3».

یقیناً خدا تقوا پیشگان را دوست دارد.

تقوایی که علت سرعت حساب در روز قیامت است و نمی گذارد آدمی در آن صحرای پرغوغا، در میان آن همه رنج و غم و وحشت و اضطراب معطل بماند:

[وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ] «4».

و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا حسابرسی سریع است.

تقوایی که بهترین و با منفعت ترین زاد و توشه برای دنیا و آخرت انسان است و بدون آن راهی بر نجات نخواهد بود:

(1) - آل عمران (3): 123.

(2) - بقره (2): 194.

(3) - آل عمران (3): 76.

(4) - مائده (5): 4.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 148

[تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ] «1».

و به نفع خود توشه برگزید که بهترین توشه، پرهیزکاری است و ای صاحبانِ خرد! از من پروا کنید.

تقوایی که برای هرکس حاصل شود از کید مکاران و خدعه خادعان و کینه دشمنان و حسد حاسدان و جنایت جانیان محفوظ خواهد ماند:

[و إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا] «2».

و اگر شکیبایی ورزید و پرهیزکاری کنید، نیرنگشان هیچ زبانی به شما نمی‌رساند.

تقوایی که باعث رساندن انسان به بهشتی است که عرض آن سماوات و ارض است و در آن جایگاه ملکوتی هرچه انسان بخواهد، برایش فراهم است:

[و سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ] «3».

و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعتِ] آسمان‌ها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است.

تقوایی که در تمام شؤون حیات و اطوار زندگی مورث عدالت است و از وجود انسان در رابطه با حقوق همه انسانها منبعی از عدالت‌خواهی و عدالت‌گستری و کرامت به وجود می‌آورد:

(1) - بقره (2): 197.

(2) - آل عمران (3): 120.

(3) - آل عمران (3): 133.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 149

[اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ] «1».

عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک‌تر است. و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

تقوایی که جداً باعث قبولی عمل و ارزش و اعتبار کار انسان در پیشگاه حضرت محبوب است:

[إِنَّمَا يَنْتَقِبُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ] «2».

خدا فقط از پرهیزکاران می‌پذیرد.

تقوایی که باعث گشایش در برکات سماوات و ارض به سوی انسان است، برکاتی که تا یوم محشر و در بهشت آثارش ادامه داشته و در آنجا حالتی ابدی و جاودانه دارد:

[وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ] «3».

و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزکاری پیشه می‌کردند، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودیم.

تقوایی که در وجود انسان همانند اسلحه‌ای کشنده و قوّت و قدرتی دفع‌کننده علیه شیاطین و وسوس آنان است:

[إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ] «1».

(1) - مائده (5): 8.

(2) - مائده (5): 27.

(3) - اعراف (7): 96.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 150

[مُبْصِرُونَ] «1».

مسلمانگسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی‌های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده‌اند، هرگاه وسوسه‌هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی‌درنگ بینا شوند [و از دام وسوسه‌هایش نجات یابند].

تقوایی که چون حاصل شود، باعث آمرزش و رحمت و کفاره گناهان گذشته آدمی است:

[یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ] «2».

ای اهل ایمان! اگر [در همه امورتان] از خدا پروا کنید، برای شما [بینایی و بصیرتی ویژه] برای تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد، و گناهانتان را محو می‌کند، و شما را می‌آمرزد.

تقوایی که اگر نباشد آدمی از عقاب شدید قیامت در امان نخواهد ماند:

[وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ] «3».

و از خدا پروا کنید و بدانید که خدا سخت کیفر است.

آری، این است گوشه‌ای از نتایج تقوا که در کتاب با عظمت الهی مطرح است، تقوایی که سفارش حق و انبیا و امامان و مصلحان و عارفان به تمام انسان‌هاست.

که بالا رو چو دردی پست منشین

ندا آمد به جان از چرخ پروین

(1) - اعراف (7): 201.

(2) - انفال (8): 29.

(3) - بقره (2): 196.

کسی اندر سفر چندین نماند	جدا از شهر و از یاران پیشین
ندای ارجعی آخر شنیدی	از آن سلطان و شاهنشاه شیرین
در این ویرانه جغدانند ساکن	چه مسکن ساختی ای باز مسکین
چه آساید بحر پهلو که گردد	کسی کز خار سازد او نهالین
چه پیوندی کند صراف و قلاب	چه نسبت زاغ را با باز و شاهین
چه آرای به گچ ویرانه‌ای را	که بالا نقش دارد زیر سحین
خدایا در رسان جان را به جان‌ها	بدان راهی که رفتند آل یاسین
دعای ما و ایشان را در آمیز	چنان کز ما دعا وز تو تحسین» ¹

تقوا در روایات

در روایات عالی کتب شیعه آمده:

اِنَّ لِلْمُؤْمِنِ فِي نَفْسِهِ شُغْلًا وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ، اِذَا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ فَرَشَ وَجْهَهُ وَسَجَدَ لِلَّهِ بِمَكَارِمِ بَدَنِهِ يُنَاجِي الَّذِي خَلَقَهُ فِي فَكَاكٍ رَقَبَتِهِ. اَلَا فَهَكَذَا فَكُونُوا «2».

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: به حقیقت مؤمن در محور وجود خودش در زحمت است، او را شغلی چون عبادت و خدمت به خلق است، از این جهت مردم از پاکی و خدمت او در بهره و راحتند، چون شب تار فرا رسد صورت به خاک حريم دوست نهد و با اعضای با قیمتش بر حضرت ربّ العزّه سجده آرد، مناجاتش با خداوند این است که وی را از عذاب جهنم آزاد سازد، من به شما هشدار می‌دهم که این گونه باشید.

(2) - تفسیر العیاشی: 213 / 2، حدیث 50؛ بحار الأنوار: 282 / 67، باب 56، حدیث 2.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 152

رُوی عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: خَصَلَةٌ مَنْ لَزِمَهَا اطَاعَتُهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ وَرَبِحَ الْفُوزَ بِالْجَنَّةِ. قِيلَ: وَمَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: التَّقْوَى «1».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: يك خصلت است هرکس ملازم آن باشد دنیا و آخرت در اختیارش قرار می گیرند و سود سرشاری چون بهشت نصیب او می گردد، عرضه داشتند: چیست؟ فرمود: تقوا.

سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَفْسِيرِ التَّقْوَى فَقَالَ: أَنْ لَا يَفْقِدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ وَلَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ «2».

تفسیر تقوی را از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند فرمود: این است که خداوند تو را در ترك طاعت و آلوده به معصیت نبیند.

در کتاب با ارزش «مشكاة الأنوار» آمده:

سال فتح مکه رسول الهی صلی الله علیه و آله وارد بیت شد. اسامة بن زید و فضل بن عباس در معیت حضرت بودند، پس از خروج از بیت حلقه در خانه را گرفت و فرمود:

حمد می کنم خدایی را که وعده اش به بنده اش صادقانه بود و به پیمانش در جهت پیروزی بنده اش وفا کرد و وی را بر تمام احزاب پیروز گردانید، تکبر و نخوتی که عرب با تکیه بر پدراناش داشت شکست، تمام انسان ها نسل آدمند و آدم از خاک است و گرامی ترین مردم نزد حضرت حق پرهیزکارترین آنهاست «3».

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: اتَّقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ

(1) - كنز الفوائد: 10 / 2؛ بحار الأنوار: 285 / 67، باب 56، حدیث 7.

(2) - عدة الداعي: 303؛ بحار الأنوار: 285 / 67، باب 56، حدیث 8.

(3) - مشكاة الأنوار: 59، الفصل الأول في ذكر صفات الشيعة؛ بحار الأنوار: 287 / 67، باب 56، حدیث 10.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 153

وَعَلَيْهِ «1».

امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: پرهیزکارترین مردم کسی است که حق گو باشد چه به سودش تمام شود چه به ضررش.

سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّ عَمَلٍ أَفْضَلُ؟ قَالَ: التَّقْوَى «2».

از آن حضرت پرسیدند: بالاترین عمل کدام است؟ فرمود: پرهیزکاری.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْقِيَامَةُ غُرْسُ الْمُتَّقِينَ «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: قیامت روز عروسی پرهیزکاران و بهترین وقت شادی آنان است.

فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِأَبِي ذَرٍّ: عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهُ رَأْسُ الْأَمْرِ كُلِّهِ «4».

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفارشش به ابی ذر فرمود: بر تو باد به پرهیزکاری که پرهیز و تقوا ریشه همه امور است.

شیخ مفید از کلینی روایت می کند:

جماعتی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در جلسه ای که با هم نشسته بودند به حسب و نسب افتخار می کردند، سلمان در آن جلسه شرکت داشت، عمر به او گفت: نسب تو چیست و اصل و ریشه ات کدام است؟

گفت: من سلمان پسر بنده خدایم، گمراه بودم وجود مقدس حق به برکت

(1) - الأمالی، شیخ صدوق: 20، المجلس السادس، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 288 / 67، باب 56، حدیث 15.

(2) - بحار الأنوار: 288 / 67، باب 56، حدیث 16.

(3) - الخصال: 13 / 1، حدیث 46؛ بحار الأنوار: 288 / 67، باب 56، حدیث 18.

(4) - بحار الأنوار: 289 / 67، باب 56، حدیث 21.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 154

رسول الهی صلی الله علیه و آله مرا هدایت کرد، فقیر بودم به وسیله محمد صلی الله علیه و آله غنی شدم، برده بودم، به وسیله آن جناب آزاد شدم، ای عمر! این است حسب و نسب من.

سلمان پس از آن جلسه گفتگوی بین خود و عمر را برای رسول اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به مردم کرد و فرمود: ای جمعیّت فریض! حسب مرد دین اوست، اخلاق حسنه مردانگی اوست، عقل ریشه اوست، خداوند فرموده: ما شما را از مرد و زن آفریده و برای آشنایی با یکدیگر قبیله قبیله قرارتان داده‌ایم، گرمی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست، سپس رو به سلمان کرد فرمود:

هیچ يك از اینان بر تو جز به تقوا برتری ندارند، اگر از آنان پرهیزکاری پس تو برتری «1».

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُ كُنْتَ، وَخَالِقِ النَّاسَ بِخُلُقٍ حَسَنٍ وَإِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَأَعْمَلْ حَسَنَةً يَمْحُوهَا «2».

رسول الهی صلی الله علیه و آله فرمود: هرکجا هستی تقوا را رعایت کن، با تمام مردم با اخلاق حسنه رفتار کن، چون به معصیت آلوده شدی در عوض نیکی بجای آر، تا آن گناه از پرونده‌ات محو شود.

فیض با کرامت می‌گوید:

کبیره‌ای است که خود را گمان کنم هستم گناه دیگر آن کز می‌خودی مستم

(1) - الکافی: 181 / 8، خطبة لإمیرالمؤمنین علیه السلام، حدیث 203؛ بحار الأنوار: 289 / 67، باب 56، حدیث 23.

(2) - الأُمالی، شیخ طوسی: 186، المجلس السابع، حدیث 312؛ بحار الأنوار: 290 / 67، باب 56، حدیث 24.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 155

گناه خویش خودم دوزخ هم خود اگر ز خویش برستم ز هول پل رستم

به روی من ز سوی حق گشود چندین در ز سوی خویش دری چون به روی خود بستم

ز خود اگر نکنم خویش را رسم به خدا به وصل او نرسم تا به خویش پابستم

مگیر بر من مسکین اگر بدی کردم که تو کریمی و من از خرد تهی دستم

با توجه به آیات و روایاتی که گذشت گمان نمی رود، در تمام هستی سرمایه‌ای برای انسان پرسودتر و ثمربخش‌تر از تقوا باشد.

اولیا و عاشقان، همیشه دنبال این بودند که در سیر و سلوک خود و در سفر به سوی جناب دوست به قلّه با عظمت تقوا برسند.

تقوا حصن حصینی است که هرکس به آن راه پیدا کند از تمام خطرات دنیا و آخرت برهد و خشنودی حضرت ربّ العالمین را به آن وسیله به دست آورد.

زندگی بدون تقوا در معرض انواع خطرات و بلاهاست و بدون قوه و قدرت پرهیزکاری رهیدن از آن خطرات کاری محال است.

این چند روزه دنیا را با گناه سپری نکنید و عمر گرانمایه را با شیطان و هوا معامله ننمایید که سراسر خسارت است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 156

[وَمَثَلُ التَّقْوَى كَمَا فِي نَهْرٍ وَمَثَلُ هَذِهِ الطَّبَقَاتِ الثَّلَاثِ فِي مَعْنَى التَّقْوَى كَأَشْجَارٍ مَعْرُوسَةٍ عَلَى حَافَةِ ذَلِكَ النَّهْرِ مِنْ كُلِّ لَوْنٍ وَجَنَسٍ، وَكُلُّ شَجَرٍ مِنْهَا يَسْتَمِصُّ مِنْ ذَلِكَ النَّهْرِ عَلَى قَدَرِ جَوْهَرِهِ وَطَعْمِهِ وَلَطَافَتِهِ وَكَثَافَتِهِ، ثُمَّ مَنَافِعُ الْخَلْقِ مِنْ تِلْكَ الْأَشْجَارِ وَالْثَّمَارِ عَلَى قَدَرِهَا وَقِيَمَتِهَا. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفَضْلُ بَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ] «1»]

مَثَلُ تَقْوَى

تقوا و پرهیزکاری مانند آبی است که در نهری روان باشد و این سه مرحله تقوا مانند درختانی است که بر لب آن نهر کاشته باشند، چنان که هرکدام از این درختان به قدر قدرت و جوهر و نیروی جذب و لطافت و کثافت خود از آن جدول و لبه نهر آب می کشند و خلایق از این درختان به اختلافی که در آن اشجار هست منتفع می شوند، هم چنین هرکس به اندازه طهارت و نزاهت نفس و به قدر ریاضت و مجاهدت با نفس به مرتبه ای از مراتب تقوا می رسد و به همان اندازه که در توان اوست از این شجره طیبه بهره مند می شود.

(1) - رد (13): 4.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 157

خداوند می فرماید: صنوان: یعنی شاخه های متعدد از يك ریشه و غیر صنوان:

یعنی شاخه هایی که هر يك برای خود ریشه ای دارند در روی زمین از يك آب استفاده می کنند ولی در عین این اتحاد در منبع از نظر شکل و رنگ و طعم میوه هایشان فرق دارد، تقوا هم يك حقیقت است و آن روح پرهیز از گناه است ولی مردم به حسب اختلاف در ظرفیت و پاکی و ایمان و خلوص از آن حقیقت واحده بهره می گیرند، کسی که ایمان و معرفتش کامل تر است از تقوای اعلا برخوردار است و متوسط الایمان از تقوای متوسط و آن که در مرتبه ادنای ایمان است از تقوای ضعیف بهره مند است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 158

[فَالْتَقَوِ لِلطَّاعَاتِ كَالْمَاءِ لِلْأَشْجَارِ وَمِثْلُ طَبَايِعِ الْأَشْجَارِ وَالْثَمَارِ فِي لَوْحِهَا وَطَعْمُهَا مِثْلُ مَقَادِيرِ الْإِيمَانِ، فَمَنْ كَانَ أَعْلَى دَرَجَةً فِي الْإِيمَانِ وَاصْفَى جَوْهَرًا بِالرُّوحِ كَانَ أَتْقَى، وَمَنْ كَانَ أَتْقَى كَانَ عِبَادَتُهُ اخْلَاصَ وَاطْهَرًا، وَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ كَانَ مِنَ اللَّهِ أَقْرَبَ، وَكُلُّ عِبَادَةٍ غَيْرِ مُؤَسَّسَةٍ عَلَى التَّقْوَى فَهِيَ هَبَاءٌ مُنْتَوِرٌ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

[أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ] «1». وَتَفْسِيرُ التَّقْوَى تَرْكُ مَا لَيْسَ بِأَخْذِهِ بَأْسٌ حَدَرًا عَمَّا بِهِ بَأْسٌ وَهُوَ فِي الْحَقِيقَةِ طَاعَةٌ بِلا عِصْيَانٍ وَذِكْرٌ بِلا نِسْيَانٍ وَعِلْمٌ بِلا جَهْلِ، مُقْبُولٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ]

تقوا در عبادات

تقوا از برای طاعات و عبادات همچو آب است برای درختان، چنان که اختلاف درختان در طبیعت و میوه و طعم به حسب اختلاف ظرفیت آنهاست، هم چنین اختلاف طبقات ایمان سبب اختلاف در مراتب تقواست، یعنی هرکس درجه

(1) - توبه (9): 109.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 159

ایمانش برتر است و جوهر روحش صاف تر است بیشتر به تقوا و ترك محرمات میل دارد و هرکه از تقوای بیشتر برخوردار است عبادتش خالص تر است و هرکه عبادتش خالص تر است قریب به حضرت دوست بیشتر است و هر عبادتی که اساس آن بر تقوا نیست آن عبادت مثل غباریست که در روی هوا پهن است، یعنی برای آن عبادت قدر و اعتبار نیست، چنان که حضرت حق می فرماید:

آیا کسی که بنای دین خود را بر تقوا بنا کرد بهترست یا آن که اساس دینش را بر کنار رودی گذاشت که زیر آن رود به مرور زمان بر اثر سیل تھی شده و جز ظاهری سست از آن نمانده است.

حقیقت تقوا طاعت بدون عصیان و ذکر بدون نسیان و علم منهای جهل و قبول غیر ردّ است.

عروسی بین و ماتم را رها کن

اگر تو عاشقی غم را رها کن

تو دریا باش و کشتی را برانداز	تو عالم باش و عالم را رها کن
چو آدم توبه کن وارد به جنت	چه و زندان آدم را رها کن
برآ بر چرخ چون عیسی مریم	خر عیسی مریم را رها کن
و گر در عشق یوسف کف بریدی	هم او را گیر و مرهم را رها کن
و گر بیدار کردت زلف درهم	خیال و خواب درهم را رها کن
نفخت فیه من روحی رسیده ست	غم بیش و غم کم را رها کن
مسلم کن دل از هستی مسلم	امید نامسلم را رها کن
بگیر ای شیرزاده خوی شیران	سگان نامعلم را رها کن «1»

(1) - مولوی.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 161

باب

83

در مسئله مرگ

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 163

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

ذَكَرَ الْمَوْتَ يُمِثُّ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَيَقْطَعُ مَنَابِتَ الْعُقَلَّةِ وَيُقَوِّى الْقُلُوبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ تَعَالَى وَيُرِقُّ الطَّبَعُ وَيَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَى وَيُطْفِئُ نَارَ الْحِرْصِ وَيُحَقِّقُ الدُّنْيَا.

وَهُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ وَذَلِكَ عِنْدَ مَا يَحِلُّ أَطْنَابُ خِيَامِ الدُّنْيَا وَيَشُدُّهَا فِي الْآخِرَةِ.

وَلَا يَشْكُ بُنْزُولَ الرَّحْمَةِ عَلَى ذَكَرِ الْمَوْتِ بِهَذِهِ الصِّفَةِ وَمَنْ لَا يَعْتَبِرُ بِالْمَوْتِ وَقَلَّةِ حِيلَتِهِ وَكَثْرَةِ عَجْزِهِ وَطُولِ مُقَامِهِ فِي الْقَبْرِ وَتَحْيِيرِهِ فِي الْقِيَامَةِ فَلَا خَيْرَ فِيهِ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَكْثَرُوا ذَكَرَ هَادِمِ اللَّذَاتِ، قِيلَ: وَمَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ الْمَوْتُ.

فَمَا ذَكَرُهُ عَبْدٌ عَلَى الْحَقِيقَةِ فِي سَعَةٍ إِلَّا ضَاغَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَلَا فِي شِدَّةٍ إِلَّا اتَّسَعَتْ عَلَيْهِ. وَالْمَوْتُ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الْآخِرَةِ وَآخِرُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الدُّنْيَا فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ أَكْرَمَ عِنْدَ التَّزْوِلِ بِأَوَّلِهَا، وَطُوبَى لِمَنْ أَحْسَنَ مُشَايَعَتَهُ فِي آخِرِهَا.

وَالْمَوْتُ أَقْرَبُ الْأَشْيَاءِ مِنْ وَلَدِ آدَمَ وَهُوَ يَعْلَمُهُ ابْنَعْدَ فَمَا اجْرَأَ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَا اضْعَعُهُ مِنْ خَلْقِي!

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 164

وَفِي الْمَوْتِ نَجَاهُ الْمُخْلِصِينَ وَهَلَاكُ الْمُجْرِمِينَ وَلِذَلِكَ اشْتَقَّ مِنْ اشْتَقَّ إِلَى الْمَوْتِ وَكَرِهَ مَنْ كَرِهَ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 165

[ذَكَرَ الْمَوْتَ يُمِثُّ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ]

حقیقت مرگ

مرگ که براساس آیات کتب آسمانی و گفته‌های حکیمان و صادقانه انبیای الهی و ائمه طاهرین علیهم السلام، نقطه انتقال از این جهان به جهان آخرت است، حقیقتی است که هیچ موجود زنده‌ای علی‌الخصوص انسان، هرچند پیچیده به

نیرومندترین برنامه‌ها و مسلح به قوی‌ترین اسلحه‌ها و برخوردار از بهترین مراحل سلامتی باشد، از افتادن در کام آن چاره‌ای ندارد.

گره مرگ، گرهی است که با هیچ سرپنجه‌ای قابل گشودن نیست و واقعی است که بر گردن همه امری ثابت و پایدار است.

کردم همه مشکلات گردون را حل

از جرم حضيض خاك تا اوج زحل

هر بند گشاده شد مگر بند اجل «1»

بیرون جستم ز بند هر مکر و حیل

مرگ، حقیقی است که طبّ طبیبان و حکمت حکیمان و قدرت قدرتمندان در برابر آن باطل می‌شود و آن کس که در مرز مرگ است بازگرداندن او امری محال و کاری غیرممکن است، مرگ ضعیف و قوی، پیر و جوان، شاه و گدا، فقیر و غنی، عالم و جاهل، سپید و سیاه، شهری و دهاتی، عروس و داماد،

(1) - دو بیتی‌های خیام نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 166

نمی‌شناسد چون وقتش فرا رسد، بر وجود انسان حاکم گشته و وی را از عالم فانی به جهان باقی خواهد برد.

کاخ‌های بسیار محکم بتونی، برج‌های بسیار سخت سنگی، ساختمان‌هایی که هزاران سال تاب مقاومت در برابر حوادث دارند، هیچ کدام چاره مرگ نیستند.

[أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ] «1».

هر کجا باشید هر چند در قلعه‌های مرتفع و استوار، مرگ شما را درمی‌یابد.

[كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ] «2».

هر جاننداری چشمنده مرگ خواهد بود، سپس به سوی ما بازگردانده می شوید.

[قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ] «3».

بگو: بی تردید مرگی را که از آن می گریزید با شما دیدار خواهد کرد، سپس به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می شوید.

مرگ پایان زندگی دنیا و ابتدای حیات آخرت است و زنده شدن پس از مرگ بنابر آیات و اعلام انبیا و ائمه علیهم السلام امری حتمی و جدی است، چرا که اگر حیات بعد از مرگ نباشد جزای نیکان و عقاب بدان متوقف می گردد و زندگی در دنیا حرکتی پوچ و عبث به حساب می آید و جز این که تمام حقایق را با انکار حیات پس از مرگ وارونه کنیم راهی نمی ماند.

برای توضیح جملات بالا باید چنین گفت:

(1) - نساء (4): 78.

(2) - عنکبوت (29): 57.

(3) - جمعه (62): 8.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 167

اگر مرگ پایان راه باشد و پس از آن زندگی و حیاتی نباشد، پس باید گفت: قوم ستمکار نوح برنده شدند و نوح با آن همه زحمت و رنج و مشقت بدون دریافت اجر بازنده شد، نمرود و نمرودیان بردند و ابراهیم و آل ابراهیم باختند، فرعون و فرعونیان بردند و موسی و موسویان باختند، عیسی و حواریون باختند و قوم یهود ستمکار بردند، ابوسفیان و ابولهب و عتبه و شیبیه و تمام سران کفر و جنایت و خیانت و ظلم در مکه و مدینه بردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن همه صدمات و یاسر و ستمیه و عبدالله مسعود و سلمان و ابوذر و... باختند، معاویه و نخست وزیر ظالم و خائش عمروعاص پس از سالها جنایت و آلودگی و دزدی و غارت و آدم کشی بردند و علی علیه السلام و یاران با کرامتش پس از سالها عبادت و اطاعت و پاکی و فضیلت و کرامت باختند، یزید و دار و دسته شرابخوار و سگ باز و

میمون بازش همراه با آن همه جنایت در سراسر مملکت و ضربه‌های مهلک به فرهنگ الهی و به خصوص کشتار بی‌رحمانه و بی‌نظیرش در کریلا و مدینه و مکه بردند و حضرت سیدالشهدا آن آزادمرد تاریخ و منبع کرامت با یاران بی‌نظیرش همراه با آن حماسه جاودان باختند و...

آیا وارونه کردن حقایق به نظر عقل سلیم صحیح است و هیچ وجدانی در تاریخ بشریت چنین چیزی را می‌پذیرد که خوبان عالم و نیکان جهان که تا مرز مرگ برای کمال خود و هدایت بشر آن همه مصیبت و بلا و رنج و زحمت دیدند و در برابر آن هیچ پاداشی در این دنیا نگرفتند مرگ پایان کارشان باشد و ناپاکانی چون قایل و فرعون و نمرود و شداد و نرون، هیتلر... با آن همه جنایتشان که تا وقت مرگ ادامه داشت و هیچ مجازاتی در برابر آنهمه عیاشی آن هم به قیمت پایمال شدن حقوق مردم و آنهمه دزدی و قتل و غارت ندیدند نیز مرگ پایان کارشان باشد؟!!

به آنچه در این سطور خواندید بیشتر دقت کنید، سپس به عقل و وجدان،

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 168

آن گاه به معارف الهیه مراجعه کنید تا حتمیت جهان بعد برای شما روشن شود.

فیض کاشانی آن عارف حمیده خصال به آنان که بر اثر دریوزگی از شکم و شهوت از همه جا و از همه چیز و حتی از خود بی‌خبر مانده‌اند، خطاب می‌کند:

تو شور می‌پرستان را چه دانی

تو های و هوی مستان را چه دانی

تویی تا قطره عمان را چه دانی

درآ در بحر عشق ای قطره گم شو

تو آن سرچشمه جان را چه دانی

به گوشت می‌رسد زان لب حدیثی

رموز اهل عرفان را چه دانی

تو را چون بهره‌ای از معرفت نیست

تو لطف و قهر سلطان را چه دانی

به دریانان نداری آشنایی

تو قدر وصل جانان را چه دانی

چو از هجران جانانت خبر نیست

غَم شام غریبان را چه دانی	تو را صبح وطن چون رفت از یاد
تو آتش‌های پنهان را چه دانی	شراری در دلت از عشق چون نیست
تو قدر آب حیوان را چه دانی	یکی سنگی فتاده بر لب جو
نعیم عالم جان را چه دانی	به غیر عشق تن عیشی نکردی

زنده شدن مردگان

برای بشر از دورترین ادوار، قبول زنده شدن مردگان مسئله مشکلی بود، ولی آیات کتب آسمانی به خصوص قرآن مجید و گفته‌های پرفیمت انبیا این مشکل را به آسان‌ترین وجه حل کرد و بعد از حلّ این مشکل، انکار منکران انکاری است عنادی و عدم پذیرش آنان دلیلی بر تکبر سخت آنان نسبت به حق و حقیقت است.

قواعد حکیمانه وحی و انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام با يك جمله این مشکل را آسان نمود و آن این که به روزگاری که نبودید، سپس خداوند قادر به اراده و حکمتش شما را آفرید توجه کنید، به همین گونه وقتی مردید و به خاک که روزگار اول شما

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 169

بود برگشتید دوباره به همان قدرت و اراده شما را زنده می کند و برای رسیدن به جزای اعمال آماده می نماید، اکنون همین يك جمله را در آیات شریفه قرآن دقت نمایید:

[ما خَلَقْكُمْ وَ لَا بَعَثْكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ] «1».

آفریدن شما و برانگیختن [برای ما] جز مانند [آفریدن و برانگیختن] يك تن نیست؛ یقیناً خدا شنوا و بیناست.

[كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] «2».

چگونه به خدا کفر می‌ورزید در حالی که [پیش از دمیده شدن روح به کالبدتان ترکیبی از عناصر] مرده بودید، پس شما را حیات بخشید، سپس شما را می‌میراند، آن گاه دوباره زنده می‌کند، سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید.

بینید استدلال و برهان و حجتی که آیه بالا دارد چقدر طبیعی و قابل فهم و محکم و متین است. به نظر من بهترین راه برای باور کردن مسئله زنده شدن مردگان دقت در همین گونه آیات است.

با توجه به این که حضرت حق وجود خود انسان را که روزی نبود و سپس به وجود آمد دلیل بر زنده شدن مردگان گرفته، چه جای تعجب از زنده شدن مردگان در روز قیامت و یوم حساب است، این تعجب، تعجبی احمقانه و دور از منطق و خلاف حکمت و مخالف استدلال و برهان عقلی و طبیعی است.

در این زمینه به آیات عجیب اوایل سوره حج دقت کنید که هیچ راهی برای انکار

(1) - لقمان (31): 28.

(2) - بقره (2): 28.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 170

منکر و کبر متکبر باقی نگذاشته است.

[بَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ثَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنَبِّئَنَّ لَكُمْ وَ نُقَرِّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِّنْكُمْ مَّن يُّتَوَفَّى وَ مِّنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِّن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أُنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ يَّهِيجُ* ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ] «1».

ای مردم! اگر درباره برانگیخته شدن [پس از مرگ] در تردید هستید، پس [به این واقعیت توجه کنید که] ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، سپس از علقه، سپس از پاره گوشتی با آفرینشی کامل یا غیر کامل آفریدیم تا برای شما روشن کنیم [که ما به برانگیختن مردگان توانایییم]؛ و آنچه را می‌خواهیم تا مدتی معین در رحم‌ها مستقر می‌کنیم؛ آن گاه شما را به صورت كودك [از رحم مادر] بیرون می‌آوریم تا آن که به قدرت فکری و نیرومندی جسمی خود برسید. و برخی از شما

[پیش از فرتوتی] قبض روح می‌شود، و برخی از شما را به پست‌ترین دوره عمر [که ایام پیری است] برمی‌گردانند تا در نتیجه از دانشی که داشتند چیزی ندانند. و [از نشانه‌های دیگر قدرت ما این که] زمین را [در زمستان] خشک و افسرده می‌بینی، پس چون آب [باران] را بر آن نازل می‌کنیم، می‌جنبد و برمی‌آید و از هر نوع گیاه تر و تازه و بهجت انگیزی می‌رویاند.* [همه] این [امور] برای این است که [بدانید]

(1) - حج (22): 5- 7.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 171

خدا همان حق است، و این که او مردگان را زنده می‌کند، و این که او بر هر کاری تواناست.* و این که قیامت آمدنی است، هیچ شکی در آن نیست، و این که خدا کسانی را که در گورهایند، برمی‌انگیزد.

در آیات 77 تا 81 سوره مبارکه یس نظیر همین مسائل و پاره‌ای مسائل دیگر برای قبولاندن مسئله به اهل انکار آمده که می‌توانید به آن آیات و تفسیرش در تفاسیر معتبر مراجعه کنید.

با توجه به این آیات و هم چنین با توجه به استدلالات محکم عقلی، معلوم می‌شود که مرگ دروازه ورود به جهان دیگر است و مرزی است که بدان و ناپاکان با جزای اعمال ننگین خود روبرو و خوبان و نیکان به نتایج اعمال شایسته خود رسیده و به مقام با عظمت لقا و وصال نایل می‌آیند.

زاد و توشه آخرت در قرآن مجید

از آنجا که جهان دیگر جهان ابدی است و زندگی و حیات در آنجا در حدّی که انسان به آن رضایت داشته باشد و به فرموده قرآن کریم دارای «عِشَّة راضیة» باشد احتیاج به زاد و توشه و به تعبیر دیگر نیاز به وسایل مربوط به آن جهان دارد و باید آن زاد و توشه و وسایل را از این جهان برای آن جهان تهیه کرد و این دنیا را برای آن دنیا به فرموده رسول الهی صلی الله علیه و آله مزرعه قرار داد. لازم است با تکیه بر قرآن و روایات به موضوع زاد و توشه آخرت اشاره شود که بسی لازم است و دانستن آن برای آنان که عاشق خیر دنیا و آخرت و آبادی آن جهان هستند واجب است.

ریشه و اصل این مسئله به فرموده قرآن مجید در ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 172

ایمان و اخلاق و عمل که تجسمش در قیامت رضایت حق و بهشت عنبر سرشت است، زاد و توشه آخرت است و وسیله زندگی راحت در جهان دیگر.

قرآن مجید و انبیا و ائمه علیهم السلام وقتی مردم را به برداشتن زاد و توشه سفارش می کنند، زاد و توشه همان واقعیّات الهیه است که در دنیا باعث حیات طیبه و در آخرت موجب اجر احسن و اجر عظیم و اجر غیر ممنون و اجر به غیر حساب است.

[مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] «1».

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌داده‌اند، می‌دهیم.

[وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا] «2».

مؤمنان به خدا و روز قیامت، به آنچه بر تو و [بر پیامبران] پیش از تو نازل شده ایمان واقعی می‌آورند آنان هستند که یقیناً پاداش بزرگی به ایشان عطا خواهیم کرد.

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ] «3».

بی‌تردید کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، برای آنان پاداشی همیشگی است.

(1) - نحل (16): 97.

(2) - نساء (4): 162.

(3) - فصلت (41): 8.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 173

[إِنَّمَا يُؤْتَى الصَّابِرُونَ أَجْرُهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ] «1».

فقط شکیبایان پاداششان را کامل و بدون حساب دریافت خواهند کرد.

زاد و توشه آخرت در روایات

این جزوه گنجایش توضیح ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه را ندارد، توضیح این سه مسئله تمام تفاسیر و کلیه کتب احادیث است، ولی برای نمونه به مسائلی در این زمینه اشاره می شود، باشد که مفید و مؤثر افتد.

1- شهادت قلبی و زبانی به یگانگی حق و رسالت انبیاء و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام.

2- شکر و سپاس زبانی و عملی نسبت به تمام نعمت های مادی و معنوی الهی.

3- دائم در حال وضو و طهارت بودن.

4- شستشوی دهان و مسواک دندان.

5- با وضو به بستر خواب رفتن.

6- فرو بستن چشم از نامحرمان.

7- نیکو نماز بجا آوردن و ادای زکات.

8- گام برداشتن به سوی مساجد جهت عبادت و آموزش حلال و حرام.

9- قرائت قرآن و فهم آیات الهی و عمل بر وفق آن.

10- ادای نمازهای نافله و مستحبی به خصوص نماز شب.

11- خواندن نماز در مسجد الاقصی.

(1) - زمر (39): 10.

- 12- اذان گفتن برای خدا.
- 13- طول قنوت و رکوع و سجود.
- 14- صلوات در رکوع و سجود.
- 15- بجا آوردن سجده شکر.
- 16- مراعات نماز اول وقت.
- 17- خواندن نماز جمعه.
- 18- نماز جعفر طیار.
- 19- شب زنده داری با قرائت قرآن.
- 20- تعقیبات نمازهای یومیه.
- 21- بجا آوردن حج.
- 22- روزه ماه رمضان.
- 23- گرفتن روزه‌های مستحبی در ماه رجب و شعبان.
- 24- زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام به خصوص حضرت سیدالشهداء.
- 25- احسان به دوستان اهل بیت عليهم السلام.
- 26- زیارت حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم الحسینی.
- 27- ختم قرآن در مکه و در جوانی.
- 28- پرهیز از گناهان کبیره.

29- توبه همراه با شرمساری و حیای از خدا.

30- آموختن خوبی به مردم.

31- طلب دانش و علم به خصوص علم دین.

32- همنشینی با دینداران.

عرفان اسلامی، ج12، ص: 175

33- گفتن کلام درست و عمل به آن.

34- عمل نیکی را به یادگار گذاشتن.

35- عمل به آنچه به آن معرفت دارد.

36- تفقد حال یتیم و ضعیف و نیکی به ارحام.

37- خودداری از تعرض به آبروی دیگران.

38- عدالت در پیشوایی، راستگویی در کسب، پارسایی در پیری.

39- حفظ کردن چهل حدیث.

40- خوشحال کردن مردم مؤمن یا به زیارت آنان یا گره‌گشایی از کارشان.

41- ورع و زهد و حضور قلب در نماز.

42- سیر و سیراب کردن و پوشاندن مؤمن.

43- اطعام مؤمن.

44- آزاد ساختن مسلمان.

45- قرض الحسنه دادن.

46- صدقه دادن در پنهانی.

47- صدقه دادن در آشکار.

48- مهلت دادن به بدهکار تھی دست.

49- بخشیدن بدهی مؤمن فقیر.

50- حفظ آبروی مؤمن.

51- ادای حاجت مؤمن.

52- زیارت مؤمن و مصافحه و معانقه با او.

53- یاری دادن به مؤمن.

54- به داد مسلمان رسیدن.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 176

55- احترام به مؤمن.

56- رفع پریشانی مؤمن.

57- برطرف ساختن اندوه مؤمن.

58- خوشحال کردن مؤمن.

59- خوشحال کردن خانواده مؤمن.

60- انتخاب دوست در راه خدا.

61- مهرورزی با یکدیگر.

62- دعا در حق دیگران.

63- به بیابان رفتن برای دعا و یاد خدا.

64- دعا به حالت اجتماع.

65- دعا وقت سحر.

66- زهد و پارسائی.

67- شبانه روز به فکر آخرت بودن.

68- دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان حق.

69- سلام به مردم مؤمن برای خدا.

70- مهربانی، وقار، نرخیو بودن، شکیبایی.

71- حسن ظن به حق.

72- اخلاص در عمل.

73- تواضع و فروتنی.

74- گریستن بر مبنای خشیت.

75- تعمیر مسجد.

76- با عبرت نظر کردن.

عرفان اسلامی، ج12، ص: 177

77- خاموشی و سکوت از قول ناحق.

78- دوختن جامه و کفش و لباس خود.

79- راستگویی.

80- صبر بر آنچه که نمی تواند تحیه کند برای این که به حرام نیفتد.

81- کسب حلال و مشروع.

82- جهاد در راه خدا همراه با امام عادل.

83- احترام به سالخوردگان.

84- صبر بر تب و بیماری.

85- صبر بر بیماری کودک و فرزند.

86- عیادت بیمار.

87- تشییع جنازه و غسل مردگان.

88- گفتن کلمه استرجاع به وقت مصیبت.

89- تسلیت دادن به مصیبت دیده.

90- محبت به فرزند.

91- تحفه برای عیال خود بردن.

92- تحمّل برداشتن چند دختر.

93- گمراه را هدایت کردن.

94- جاده مسلمانان را از مانع پاک کردن.

95- از مال و منال در راه جهاد دادن.

96- نیکی و احسان به پدر و مادر.

97- زیارت علماء و دانشمندان.

98- پرسیدن برای یادگرفتن.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 178

99- میانه روی در خرج کردن.

و هم چنین امور دیگری که در قرآن مجید و روایات پس از ایمان به خدا و روز جزا به عنوان عمل صالح و اخلاق حسنه ذکر شده که تمام این‌ها در صورت انجام گرفتنش در دنیا زاد و توشه آخرت و مولّد رضای دوست و به وجود آورنده نعمت‌های ابدی بهشت برای انسان است!!

و ضد این اعمال و حالات، خراب کننده زندگی دنیا و ایجاد مزاحمت برای دیگران و مورث سخت‌ترین عذاب در جهان دیگر برای آلودگان است.

آنان که آراسته به ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه هستند، همراه با مرگی شیرین و برزخی عاشقانه و قیامتی بسیار عالی هستند.

مرگ عباد شایسته

در این باب به دو آیه از آیات کتاب الهی و چند روایت از مهم‌ترین روایات این باب که توضیحی بر آن دو آیه است اشاره می‌شود.

[يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّاتٍ] «1».

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو.

سدیر صیرفی می‌گوید:

به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: آیا مؤمن نسبت به جان دادنش ناراحت

(1) - فجر (89): 27 - 30.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 179

است؟ فرمود: نه والله، زمانی که ملك الموت برای قبض روحش می‌آید، به جزع برمی‌خیزد، ملك الموت به او می‌گوید: ای ولیّ خدا و یار حق! ناراحت نباش، به آن خدایی که محمد را به رسالت فرستاد، من به تو از پدر مهربان اگر در کنارت حاضر بود مهربان‌تر و مشفق‌ترم، دیده باز کن و ببین، حضرت فرمود: چون دیده بگشاید می‌بیند رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و فاطمه زهرا و حسن و حسین و ائمه بعد از حسین علیهم السلام در برابر او قرار دارند، پس به او گفته می‌شود، این است رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام که رفقا و دوستان تو در جهان بعدند، پس دیده باز می‌کند و می‌نگرد که يك منادی از جانب ربّ العزّه فریاد می‌کند:

[يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّاتٍ] «1».

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو.

یعنی در جمع محمد و آل محمد و سپس داخل بهشت شو. در این هنگام چیزی برای او شیرین تر و محبوب تر از جان دادن و ملحق شدن به اولیایش و ورود به بهشت نیست «2».

روی در روی یار باید کرد

پشت بر روزگار باید کرد

(1) - فجر (89): 27 - 29.

(2) - الکافی: 127 / 2؛ باب أن المؤمن لا يكره على قبض روحه، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 196 / 6، باب 7، حدیث 49؛ تفسیر نورالثقلین: 577 / 5.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 180

چون ز رخسار پرده برگیرد	در دَمَش جان نثار باید کرد
پیش شمع رخس چو پروانه	سوختن اختیار باید کرد
از پی يك نظاره بر در او	سالها انتظار باید کرد
تا کند یار روی در رویت	دلت آینهوار باید کرد
تا نهد بر سرت عزیزی پای	خویش چون خاك خوار باید کرد
ور تو خود را ز خاك به دانی	خود تو را سنگسار باید کرد
تا دهی بوسه بر کف پایش	خویشتن را غبار باید کرد

چون عراقی ز دست خود فریاد

هر دمت صد هزار باید کرد¹

[إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ* نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ* نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ] «2».

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند [و می گویند]: مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد.

* ما در زندگی دنیا و آخرت، یاران و دوستان شما هستیم، آنچه دلتان بخواهد، در بهشت برای شما فراهم است، و در آن هر چه را بخواهید، برای شما موجود است.* رزق آماده ای از سوی آمرزنده مهربان است.

آری، این نتیجه ایمان محکم و عمل براساس آن ایمان است، هستند مردمی که

(1) - فخرالدین عراقی.

(2) - فصلت (41): 30- 32.

عرفان اسلامی، ج12، ص: 181

دم از عشق حق می زنند ولی در عمل استقامت ندارند، وقتی در برابر طوفان شهوات قرار می گیرند با ایمان وداع کرده و در عمل مشرک می شوند و هنگامی که منافعشان به خطر می افتد همان ایمان مختصر را از دست می دهند.

حضرت علی علیه السلام در یکی از سخنرانی هایش پس از تلاوت این آیه فرمود: شما گفتید پروردگار ما الله است، اکنون بر سر این سخن پایداری کنید، برانجام دستورهای کتاب او و در راهی که فرمان داده و در طریق پرستش شایسته او استقامت به خرج دهید، از دایره فرمانش خارج نشوید و در آیین او بدعت مگذارید و هرگز با آن مخالفت نکنید «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گروهی این سخن را گفتند. سپس اکثر آنها کافر شدند، اما کسی که این سخن را بگوید: «رَبَّنَا اللَّهُ» و هم چنان به آن تداوم دهد تا مرگش فرا رسد او از کسانی است که بر آن استقامت کرده است.

از حضرت رضا علیه السلام تفسیر استقامت را پرسیدند فرمود:

همان روشی است که شما شیعیان حقیقی دارید.

در حقیقت به معنای پذیرش رهبری ائمه اهل بیت علیهم السلام است که ضامن بقای خط توحید و روش اصیل اسلام و ادامه عمل صالح است.

آری، کار انسان به جایی می‌رسد که در پرتو ایمان و استقامت فرشتگان بر او نازل می‌شوند و پیام الهی را که سراسر لطف و مرحمت است به او اعلام می‌دارند «2».

اعلام به این که نترسید و محزون نباشید، اعلام به این که بهشت وعده داده شده برای شماست، خبر به این که ما ملایکه در دنیا و آخرت یار و مددکار شما هستیم،

(1) - نهج البلاغة: خطبه 176؛ بحار الأنوار: 190 / 68، باب 64، حدیث 56.

(2) - بحار الأنوار: 148 / 6، باب 6.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 182

اخبار به این که در بهشت هرچه بخواهید برای شما مهیاست و اعلام به این که نعمت‌های مادی بهشت در اختیار شماست، بلکه آنچه از مواهب معنوی بخواهید برای شما هست و بالاخره در آخرین پیام می‌گویند: همه این نعمت‌ها به عنوان پذیرایی يك ميزبان از يك ميهمان گرامی از سوی خدای غفور و رحیم به شما ارزانی داشته می‌شود «1»:

[نُزِّلَا مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ] «2».

رزق آماده‌ای از سوی آمرزنده مهربان است.

در هر صورت این است تجسم ایمان و عمل و اخلاق مردم مؤمن که زاد و توشه ابدی آن‌ها در جهان آخرت است و راستی به فرموده قرآن مجید: خوشا به حال آنان که به چنین مقامات و حالات و عاقبتی برخورد می‌کنند.

[الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بٍ] «3».

کسانی که ایمان آوردند، و کارهای شایسته انجام دادند، برای آنان زندگی خوش و با سعادت و بازگشتی نیک است.

احتضار مؤمن

در کیفیت مرگ مؤمن در روایات بسیار عالی و پر اهمیت ائمه معصومین علیهم السلام آمده:

خداوند به ملك الموت می‌فرماید: مثل عبدی که در برابر مولایش حاضر

(1) - تفسیر نمونه: 269 / 20.

(2) - فصلت (41): 32.

(3) - رد (13): 29.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 183

می‌شود در برابر بنده مختضر من حاضر شو و از جانب من به او سلام برسان و بگو:

حضرت احدیت در انتظار ملاقات با روح توست، اگر عبدم به مرگ راضی شد او را قبض روح کن ورنه وی را رها کن تا به وسیله دیگر رضایت او را فراهم کنم.

چون ملك الموت به بالین مختضر آید و سلام محبوب را به وی ابلاغ نماید و از او اجازه قبض روح خواهد، می‌گوید: من میل دارم در دنیا بمانم و به عبادت حضرت دوست مشغول باشم، ملك الموت خواسته عبد را به حضرت رب عرضه می‌دارد، خدای مهربان می‌فرماید:

از جای وی در بهشت دسته‌گلی به دستش بده و پرده از نظر او برگیر تا جایش را ببیند، اگر به بوی گل بهشتی و دیدن جایگاهش راضی به آمدن شد وی را قبض روح کن ورنه دست از او بردار تا وسیله دیگر برایش فراهم آورم!!

چون ملك الهی به دستورهای حضرت دوست عمل کرد و باز مؤمن اجازه قبض روح نداد و ملك الموت بجای خویش برگشت، خطاب می‌رسد این بار به بالین بنده‌ام برو که در این نوبت با تمام وجود به مرگ خود راضی است.

چون ملك الموت به بالین مختضر می آید می بیند خاتم انبیا در دست راست و علی مرتضی در طرف چپ و حسن و حسین از دو طرف پای مختضر و فاطمه علیها السلام و سایر ائمه علیهم السلام بلکه اصحاب مانند سلمان و ابوذر و امثال آنان به دور مختضر صف زده اند، ملك الموت می گوید: خوشا به حال تو ای مؤمن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و اوصیای او به دیدنت آمده اند، اگر اجازه دهی تو را قبض روح کنم که با آنها در بهشت برین قدم گذاری، مختضر می گوید: زود مرا قبض روح نما؛ زیرا با تشریف فرمایی موالیان عزیزم موت بر من گواراست، پس ملك الموت در کمال

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 184

سهولت و آسانی وی را قبض روح می کند «1»!!

ای وصل تو آب زندگانی	تدبیر خلاص ما تو دانی
از دیده برون مشو که نوری	وز سینه جدا مشو که جانی
آن دم که نمان شوی ز چشمم	می نالد جان من نمانی
من خود چه کسم که وصل جویم	از لطف توام همی کشانی
پرسید یکی که عاشقی چیست	گفتم که مپرس از این معانی
آن گه که چو من شوی بینی	آنگه که بخواندت بخوانی «2»

مؤمن در عالم برزخ

وجود عالم برزخ، یعنی جهانی بین دنیا و آخرت به طور صریح از آیات قرآن مجید استفاده می شود و در توضیح آن آیات، روایاتی از ائمه معصومین علیهم السلام در معتبرترین کتب اسلامی رسیده است.

[وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ] «3».

و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

[النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ] «4».

[عذابشان] آتش است که صبح و شام بر آن عرضه می شوند، و روزی که

(1) - اسرار معراج: 114.

(2) - مولوی.

(3) - مؤمنون (23): 100.

(4) - غافر (40): 46.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 185

قیامت برپا شود [ندا رسد]: فرعونیان را در سخت ترین عذاب در آورید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: الْقَبْرِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيرانِ «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

برزخ هرکس یا باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم است.

كَانَ يَقُولُ فِي آخِرِ صَلَاتِهِ: وَاعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه در پایان نمازهایش به پیشگاه حضرت حق عرضه می داشت: از عذاب قبر به تو پناه می برم.

حضرت سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه عرضه می دارد:

گریه می کنم برای روز جان دادن، گریه می کنم برای تاریکی قبر، گریه می کنم برای تنگی لحد، گریه می کنم برای وقت سؤال نکیر و منکر...

امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ای به محمد بن ابوبکر نوشت:

يَا عِبَادَ اللَّهِ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ لِمَنْ لَا يُعْفَرُ لَهُ أَشَدُّ مِنْ الْمَوْتِ «3».

ای بندگان خدا! پس از مردن برای کسی که به آمرزش حق نرسد، خیلی سخت‌تر از اصل مرگ است.

در هر صورت عالم برزخ بنا بر آیات قرآن و روایات حقیقی است مسلم و جزء ضروریات مذهب است که انکار آن مساوی با کفر به جناب حق است.

آیات و روایات برزخ مؤمن را برزخی خوش و وضع او را در آن عالم وضعی بسیار عالی توصیف می‌کنند، برای نمونه به چند آیه و روایت اشاره می‌شود.

(1) - ارشاد القلوب: 74 / 1، الباب الثامن عشر؛ بحار الأنوار: 205 / 6، باب 8.

(2) - بحار الأنوار: 205 / 6، باب 8.

(3) - بحار الأنوار: 218 / 6، باب 8، حدیث 13؛ الامالی، شیخ طوسی: 27؛ الامالی، شیخ مفید: 264.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 186

[و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ* يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ] «1».

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.* در حالی که خدا به آنچه از بخشش و احسان خود به آنان عطا کرده شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند [و سرانجام به شرف شهادت نایل می‌شوند] شادی می‌کنند که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.* [شهیدان] به نعمت و فضلی از سوی خدا و این که خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی‌کند، شادمان و مسرورند. مضمون و محتوای آیات بالا تعمیم دارد و شامل تمام شهدای راه حق است.

علّت نزول این آیات را چنین نوشته‌اند:

ابن مسعود از رسول الهی صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که خداوند به ارواح شهیدان احد خطاب کرد و از آنها پرسید: چه آرزویی دارید؟ آنها گفتند: پروردگارا! ما بالاتر از این چه آرزویی می‌توانیم داشته باشیم که غرق نعمت‌های جاویدان توایم و در سایه عرش مسکن داریم، تنها تقاضای ما این است که بار دیگر به جهان برگردیم و مجدداً در راه تو شهید شویم، خداوند فرمود: فرمان غیرقابل تغییر من است که کسی به دنیا برنگردد، عرض کردند: حالا که چنین می‌باشد تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر برسانی و به بازماندگانمان حال ما را بگویی و از وضع ما به آنها

(1) - آل عمران (3): 169 - 171.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 187

بشارت دهی که هیچ‌گونه نگران نباشند، در این هنگام آیات فوق نازل شد.

چنین به نظر می‌رسد که جمعی از افراد سست ایمان بعد از حادثه احد می‌نشستند و بر دوستان و بستگان خود که در احد شهید شده بودند تأسّف می‌خوردند که چرا آنها مردند و نابود شدند، مخصوصاً هنگامی که به نعمتی می‌رسیدند و جای آنها را خالی می‌دیدند بیشتر ناراحت می‌شدند، با خود می‌گفتند: ما این چنین در ناز و نعمتیم اما برادران و فرزندان ما در قبرها خوابیده‌اند و دستشان از همه جا کوتاه است.

این گونه افکار و سخنان علاوه بر این که نادرست بود و با واقعیت تطبیق نمی‌کرد، در تضعیف روحیه بازماندگان بی‌اثر نبود.

آیات فوق خط بطلان بر اینگونه افکار کشیده و مقام شامخ و بلند شهیدان را یاد کرده است.

ای پیامبر! هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان متنعّمند.

منظور از حیات و زندگی در اینجا همان حیات و زندگی برزخی است که ارواح در عالم پس از مرگ دارند، نه زندگی جسمانی و مادی، گرچه زندگی برزخی اختصاصی به شهیدان ندارد، بسیاری دیگر از مردم نیز دارای حیات برزخی هستند، ولی از آنجا که حیات شهیدان يك حیات فوق العاده عالی و آمیخته با انواع نعمت‌های معنوی است و به علاوه

چون موضوع سخن در آیه آنها هستند تنها نام از آنها برده شده است، آنها به قدری غرق مواهب حیات معنوی هستند که گویا زندگی سایر برزخیان در مقابل آنها چیزی نیست.

آنها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند، یکی دیگر از خوشحالی آنها به خاطر برادران مجاهد آنهاست

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 188

که در میدان جنگ شربت شهادت ننوشیده‌اند و به آنها ملحق نشده‌اند؛ زیرا مقامات و پادشاه‌های آنها را در آن جهان به خوبی می‌بینند و از این جهت شاد می‌شوند.

شهیدان در عالم برزخ احساس می‌کنند که برادران مجاهد آنها، پس از مرگ هیچ گونه اندوهی نسبت به آنچه در دنیا گذرانده‌اند ندارند و نه هیچ گونه ترسی از روز رستاخیز و حوادث وحشتناک آن.

آنها می‌بینند که خدا پادشاه مؤمنان و شهیدان و مجاهدان راستینی را که شربت شهادت ننوشیدند ضایع نمی‌کند «1».

امام صادق از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که:

عیسی بن مریم به قبری گذشت در حالی که صاحبش معذب به عذاب برزخی بود، پس از مدتی به آن قبر گذشت صاحبش را آزاد از عذاب دید. عرضه داشت:

خدایا! سال گذشته بر این قبر گذشتم صاحبش را در عذاب دیدم، امسال او را راحت می‌بینم، خطاب رسید: ای روح الله! او را فرزندی شایسته بود که راهی را برای رفت و آمد مردم ساخت و یتیمی را سرپرستی کرد، به خاطر عمل فرزندش او را آمرزیدم «2».

موسی بن جعفر علیهما السلام از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که:

چون مؤمن بمیرد هفتاد هزار ملك او را تا قبرش مشایعت می‌کنند، چون در قبر قرار گیرد نکیر و منکر می‌آیند و از وی درباره خدا و رسول و دینش سؤال می‌کنند او همه را به درستی جواب می‌دهد، پس قبرش را تا چشم کار می‌کند وسیع می‌نمایند

(1) - تفسیر نمونه: 3/ 195 (ذیل آیه 169 سوره آل عمران).

(2) - الکافی: 3/ 6، باب فضل الولد، حدیث 12؛ بحار الأنوار: 6/ 220، باب 8، حدیث 15.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 189

و برایش از بهشت طعام می آورند و رُوح و ریحان بر او عرضه می کنند «1».

چون مؤمن را در قبر گذاردند و روی او را بپوشانند و تشییع کنندگان برگردند و مؤمن تنها ماند ذات حق به او خطاب کند:

عَبْدِي بَقِيْتُ وَحِيداً فَرِيداً وَتَرَكْتُكَ فِي ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَقَدْ عَصَيْتَنِي لِأَجْلِهِمْ اِزْهَمَكَ رَحْمَةً يَتَعَجَّبُ مِنْهَا الْخَلَائِقُ وَاَنَا اشْفَقُ عَلَيْكَ مِنْ الْوَالِدَةِ بَوْلِدِهَا «2».

بنده من تنهای تنها شدی و [دوستانت] تو را در تاریکی قبر ترك کردند و در حالی که تو به خاطر ایشان معصیت من می کردی، رحم می کنم به تو رحمی که مخلوقات حیرت زده شوند و من مهربان تر به تو هستم از مادر به فرزند.

سپس خداوند به ملائکه خطاب می کند به سوی بنده من بروید و او را تسلی دهید و دری از بهشت به سوی قبر او بگشایید تا این که نسیم بهشتی در قبر او وارد شود.

برقی در کتاب با قیمت «المحاسن» از امام صادق علیه السلام به روایت ابوبصیر نقل می کند:

هرگاه میت را در قبر بگذارند، شش صورت همراه وی وارد قبر می شوند که یکی از آنها از همه نیکوتر و خوش بوتر می باشد، یکی از آن صورتها در طرف راست و دیگری در سمت چپ و یکی جلوی رو و دیگری پشت سر و یکی بالای سر و دیگری پایین پا قرار می گیرد.

(1) - الأملی، شیخ صدوق: 290، المجلس الثامن والأربعون، حدیث 12؛ بحار الأنوار: 6/ 222، حدیث 22.

(2) - شجرة طوبی: 2/ 450.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 190

پس صورت بالای سر از سایر صورت‌ها می‌پرسد شما کیستید؟ صورت دست راست می‌گوید: نمازم، دست چپ می‌گوید: زکاتم، صورت جلوی رو می‌گوید:

روزهام، صورت پشت سر می‌گوید: حج و عمره‌ام، صورت پایین پا می‌گوید:

نیکی و خوبی‌ام، پس همه از صورت بالای سر می‌پرسند تو کیستی که از ما خوش‌تر و خوش‌بوتری؟ می‌گوید: من عشق و محبت و دوستی و ولایت آل محمد «1».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

ارواح مؤمنان در بهشت عالم برزخ مشغول خوردن و آشامیدن می‌باشند و از نعمت‌های آن استفاده می‌کنند و به خداوند عرضه می‌دارند: قیامت را برای ما زودتر برسان و به وعده‌های خود وفا کن و بازماندگان ما را به ما ملحق گردان «2».

در «الکافی» از حبه غرنی نقل شده:

با علی علیه السلام از کوفه خارج شدم ناگاه دیدم حضرت شروع کرد با اشخاصی سخن گفتن. اما من کسی را نمی‌دیدم، به اندازه‌ای سرپا ایستادم که خسته شدم، از خستگی نشستم، از نشستن هم خسته شدم، برخاستم و عبای خود را روی زمین انداختم و عرضه داشتم: مولای من! از طول قیام شما متأثر شدم. برای رفع خستگی بنشینید با که سخن می‌گویید من که کسی را نمی‌بینم فرمودند: ای حبه! اگر پرده از چشم تو برداشته می‌شد می‌دید که ارواح مؤمنان در این سرزمین حلقه به حلقه گردهم نشسته‌اند و با هم سخن می‌گویند و من با آنها مشغول خوش‌آمد می‌باشم، هیچ مؤمنی نیست که در شرق و یا غرب زمین بمیرد مگر آن که به روح او

(1) - المحاسن: 288 / 1، باب 46، حدیث 432؛ بحار الأنوار: 234 / 6، باب 8، حدیث 50.

(2) - الکافی: 244 / 3، باب فی أرواح المؤمنین، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 269 / 6، باب 8، حدیث 122.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 191

گفته شود ملحق شو به وادی السلام زیرا این زمین بقعه‌ای است از بهشت عدن «1».

برزخ و مقامات اهل دل

ملا مهدی نراقی و برزخ

ملا مهدی نراقی - که از اعظم علما و فلاسفه و عرفای شیعه است - می گوید:

سالی در نجف اشرف قحطی فوق العاده‌ای پیش آمد که جمعی از مردم از گرسنگی تلف شدند. من دارای عایله‌ای سنگین بودم و امر معاش بر من خیلی سخت شد، روزی از برای رفع هم و غم خود در وادی السلام به زیارت قبور مؤمنان رفتم، در این اثنا دیدم جنازه‌ای را آوردند و در وادی دفن نمودند و رفتند. من مشغول گردش و زیارت قبور بودم که ناگاه با عظمتی که وصف آن به زبان ممکن نیست به نظرم آمد در آن باغ مشغول گردش شدم از هر جهت آنرا آراسته دیدم و نهرهای آب زلال در زیر اشجار مثمره آن جاری بود.

در این هنگام تختی مرصع به جواهرات دیدم و جوانی در کمال حسن صورت بر روی آن تخت مشاهده کردم، چون مرا دید از من استقبال نمود و بسیار احترام کرد، به من گفت: مرا نمی‌شناسی؟ گفتم: نه. فرمود: من صاحب آن جنازه می‌باشم که الآن دفن کردند! از او گذشتم مشغول گردش بودم ناگاه شنیدم مرا به اسم صدا می‌زنند چون نظر کردم دیدم پدر و مادرم با بعضی از اقوام و ارحامم که از دنیا رفته بودند در کمال خشنودی و مسرت کنار هم نشسته‌اند، احوال مرا پرسیدند، گفتم:

از فقر و بیچارگی به ما بسیار سخت می‌گذرد، پدرم اشاره به اطاقی کرد و گفت:

(1) - الکافی: 243 / 3، باب فی أرواح المؤمنین، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 267 / 6، باب 8، حدیث 117.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 192

هرچه می‌خواهی از آن برنج‌ها بردار و برای عیالات خود ببر.

چون وارد اطاق شدم در آن برنج‌های خوب دیدم، عبای خود را پهن کردم و از برنج هرچه خواستم برداشتم و از شدت شوق از باغ بیرون آمدم خود را در وادی‌السلام دیدم در حالتی که عبایم پر برنج بود، آن را به خانه آوردم و مدت زیادی از آن استفاده می‌کردیم و تمام نمی‌شد، تا این که همسر من اصرار کرد این برنج را از کجا آوردی که هرچه مصرف می‌کنیم

تمام نمی‌شود، پس از اصرار زیاد قصّه عجیب کشف شدن برزخ را برای خود گفتم ولی پس از نقل داستان حبه‌ای از آن برنج باقی نماند!!

مسئله‌ای دیگر از عالم برزخ

ملا مهدی نراقی - که از شدّت ورع و پاکی و سلامت و تقوا، چشم برزخی پیدا کرده بود - می‌گوید:

روز عیدی به قبرستان به زیارت اموات رفتم، بر سر قبر مرده‌ای ایستادم و گفتم:

عیدی من کو؟

شب آن روز چهره‌ای باصفا و نورانی را در عالم خواب مشاهده کردم به من گفت: فردا کنار قبر من بیا تا تو را عیدی دهم.

صبح از پی آن خواب رفتم، چون به سر آن قبر رسیدم عالم برزخ برای من کشف شد، در این هنگام باغی عجیب با دار و درختی که هرگز چشمم نظیرش را ندیده بود مشاهده کردم، وسط باغ قصری بسیار با عظمت قرار داشت. مرا به درون قصر دعوت کردند، چون وارد شدم شخصی با عظمت بر تختی مرصع دیدم، بدو گفتم: از کدام طایفه‌ای؟ پاسخ داد: از گروه عبادت‌کنندگان، گفتم: کیستی؟ جواب داد: از قصابان منطقه نراق، بدو گفتم: از کجا به این مقام رسیدی؟ گفت: سلامت در کسب و نماز جماعت اوّل وقت!!

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 193

مجلسی رحمه الله و حاج میرزا محمود شیخ الاسلام در برزخ

حاج میرزا محمود شیخ الاسلام از سادات محترم آذربایجان و از بزرگ‌ترین علمای آن ناحیه در شهر تبریز بود و دارای یازده کتاب علمی.

در سنّ هفتاد سالگی به مکه مشرف شد، شی به دوستانش گفت: من اینجا ماندنی هستم، دوستانش متوجه نشدند چه می‌گوید، تا در آن دیار که دیار ابراهیم و میعادگاه عاشقان است از دنیا رفت و در قبرستان ابوطالب دفن شد.

یکی از مشایخ و اهل دل تبریز می‌گوید: شی باغی عجیب در خواب دیدم پرسیدم از کیست؟ گفتند: مجلسی رحمه الله، کنار آن باغی دیدم مهمّ دارای دری بلوری، قصری در میان آن روضه باصفا بود سؤال کردم این باغ از کیست؟ گفتند:

حاج میرزا محمود شیخ الاسلام و آن کسی که کنار اوست مجلسی رحمه الله است، گفتم: حاج میرزا محمود از کجا به این مقام رسیده؟ گفتند: مقام رفیع علمی و دیگر صبر بر توهین و تهمت و غیبت‌های مردم.

حاج میرزا خلیل تهرانی در برزخ

مرحوم حاج میرزا حسین نوری که از بزرگ‌ترین محدثان جهان تشیع است در کتاب «دار السلام» نقل می‌کند:

حاج میرزا خلیل تهرانی در اوایل طلبگی در شهر قم در مدرسه دارالشفاء به تحصیل اشتغال داشت و از حیث فقر و تهیدستی در سختی و مضیق بود، به طوری که بعضی شب‌ها را گرسنه می‌خوابید.

شب‌ی در فصل زمستان از مدرسه بیرون رفت تا قدری ذغال تهیه کند، به خانمی برخورد که با دو بچه کوچک کنار کوچه نشسته و با چشم‌گریان به آن‌ها می‌گوید:

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 194

من به هرکجا رفتم که منزل گرمی از برای شما تهیه کنم ممکن نشد، می‌ترسم امشب در آغوش من از سرما تلف شوید!!

حاج میرزا خلیل می‌گوید: از دیدن وضع آن زن زانوهایم از کار افتاد و به دیوار کوچه تکیه دادم و به فکر شدم که چگونه جان این زن و بچه‌هایش را از خطر تلف شدن برهانم، چون چاره ندیدم فوراً به مدرسه بازگشتم و چند جلد کتاب نفیسی که داشتم به کتاب فروشی بردم و به هر قیمت که او خواست به او فروختم، با پول آن چند من ذغال تهیه کردم و به مسافرخانه‌ای که نزدیک مدرسه بود بردم و اطاقی با رختخواب و کرسی گرم در آن مکان تهیه کرده آن زن و بچه‌هایش را به آنجا منتقل کردم، سپس قدری غذای گرم با همان پول خریداری نموده برای آن بندگان خدا بردم و گفتم که تا فردا عصر این اطاق در اختیار شماست، جایی نروید تا باز من به سراغ شما بیایم.

آن‌گاه به حجره بازگشتم و مقداری از ذغال را که آورده بودم برای کرسی خود روشن کردم، در این حال دیدم دو نفر با چراغ دستی وارد مدرسه شدند و به نزد من آمده گفتند: مریضی داریم که به دل درد سخت مبتلاست، معالجه به او فایده نداده، اکنون از حیاتش ناامید شده به ما گفته یکی از طلاب را بالای سرش ببریم شاید از برکت قدم و دعای او شفا بگیرد، ما به مدرسه آمدیم دیدم تمام حجرات چراغش خاموش است مگر حجره شما، تقاضا داریم زودتر به بالین آن مریض بیایید و در حق او دعا کنید، من به اتفاق آن دو نفر به بالین مریض رفتم و حالش را بسیار سخت دیدم! این حدیث شریف به نظر آمد که حضرت مجتبی علیه السلام در طفولیت دچار ناراحتی سختی شد، حضرت زهرا علیها السلام او را

به نزد پدر برد و از آن جناب چاره خواست، حضرت فرمود: قدح آبی بیاورید، چون آوردند چهل مرتبه سوره حمد بر آن خواندند و آب آن را به فرزند دلبندهش پاشیدند بلافاصله تب قطع

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 195

شد و آثار بهبودی در وی ظاهر گشت، من هم قدح آبی طلبیدم و همان برنامه را اجرا کردم و به اطافك خود در مدرسه بازگشتم!

طولی نکشید که باز دیدم آن دو نفر به مدرسه آمدند و وجه قابلی به من دادند و گفتند: از برکت دعای شما مریض ما شفا یافت و این وجه را او برای شما فرستاده، من از آن روز در فکر تحصیل علم طب افتادم و پس از گذراندن دوره‌ای از علوم طب، مطبی در شهر قم باز کردم و از آن راه ثروت قابل ملاحظه‌ای نصیب شد، تا این که برای زیارت عتبات به عراق رفتم، جاذبه و معنویت حضرت مولا مرا وادار به اقامت در نجف کرد.

در آنجا هم به تحصیل علوم دینی مشغول شدم و هم با بازکردن مطبی منظم به مداوای بیماران پرداختم.

روزی زنی علویه به مطب آمد و از کسالت خود سخن گفت، من پس از معاینه وی اعلام کردم علاج بیماری تو از اختیار من خارج است، بناگاه به این حقیقت متوجه شدم که دانش طب من و ثروت دنیایی و مادی‌ام نتیجه رهانیدن يك زن و فرزندان سرمزده‌اش در قم بود، چرا این زن علویه را ناامید کنم، با تکیه بر فضل حق او را معالجه می‌کنم، دنبالش دویدم و وی را به مطب بازگردانده به او گفتم:

گرچه علاج بیماری شما برای من خیلی سخت است، ولی امیدوارم بتوانم شما را معالجه کنم گرچه مخارج علاج شما از طرف خودم پرداخت شود، پس از مدتی با خریدن داروهای گران قیمت از پول خودم او را معالجه کردم چون از بیماری سختش به بهبودی رسید به من گفتم: من از جبران خدمات تو عاجزم اکنون به حرم جدّم علی علیه السلام مشرف می‌شوم و از وی تقاضای عوض دنیا و آخرت برای شما می‌کنم.

حاج میرزا خلیل می‌گوید: خود من هرگاه به مرض سخت و درد

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 196

صعب العلاجي دچار می‌شدم دنبال آن علویه می‌فرستادم و پیغام می‌دادم امروز وقت تلافی است، او به حرم می‌رفت و در حق من دعا می‌کرد و من شفا می‌یافتم.

پس از فوت حاج میرزا خلیل، آن زن علویه بر سر مزارش می آمد و پس از دعا و طلب مغفرت عرضه می داشت خدایا! مقام حاجی را به من بنمایان!

پس از مدّتی خواب دید وارد وادی السلام شده و آنجا همانند بهشت عنبر سرشت، همراه با قصرهای عالی است، چشمش به قصری زیبا افتاد، پرسید این قصر از کیست؟ گفتند: از حاج میرزا خلیل، نزدیک قصر آمد جوانی را با صورتی بسیار زیبا مشاهده کرد، از او سراغ حاجی را گرفت، آن جوان خوش سیما گفت: حق داری مرا شناسی، من حاج میرزا خلیلیم که بر اثر دعای تو و کارهای خیرم به این مقام رسیدم و به تو اعلام می کنم که حقاً خدمت مرا تلافی کردی!!

خشنودی باهیه در برزخ

در کتاب «روض الرّیاحین» آمده است که:

زنی بود به نام باهیه، چون از دنیا رفت، فرزندش تمام شبهای جمعه به زیارت قبرش می رفت و از برای او و اهل قبرستان قرآن می خواند، تا شبی مادر را در خواب دید و حال او را بسیار خوب یافت، گفت: ای مادر! از اوضاع مرگ برآیم بگو، مادر گفت: ای پسر! مرگ را عقبانی سخت است، اما من بر اثر عبادت راحت گذشتم و اکنون در عالم برزخ در بستانی هستم که از هر جهت راحت و محل من به فرشهای ابریشمی مفروش است، پسر! از زیارت قبر من و دعا و قرآن دست بردار؛ زیرا من به آمدن تو خوشحال می شوم.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 197

علاّمه مجلسی رحمه الله در برزخ

حاج ملا هاشم در «منتخب» از عالم بزرگوار سید نعمت الله جزایری نقل می کند که:

در ایام اقامتم در اصفهان به حضور استاد عزیزم علاّمه مجلسی رحمه الله عرضه داشتم: جمیع افعال و گفتار شما مورد رضای من است مگر يك صفت و آن مقید بودن شما به تشریفات و ریاست می باشد، شما دستور داده اید قبل از رفتن به مسجد و موقع ورود به بازار شخصی در جلو شما آیه نور را بخواند و با این برنامه تمام مردم را متوجه نمایند که هنگام ورود شما درب مغازه هایشان بایستند تا شما عبور کنید، من از این معنی آن هم از شخصی چون شما ناراحتم!

عَلَّامَه مجلسی رحمه الله فرمودند: من علاقمند به مقام و ریاست نیستم، منظور من از این برنامه نشان دادن عظمت مقام علم در بین مردم است، تا بدین وسیله بتوانم حقی را اجرا و باطلی را از بین ببرم که بدون قدرت احقاق حق و زدودن باطل کاری محال است.

من به سخنان استاد قانع نشدم، با یکدیگر قرار گذاشتیم هریک زودتر از دنیا رفت دیگری را به توسط خواب از اوضاع خود آگاه کند.

استادم مجلسی رحمه الله زودتر از من از دنیا رفت، در مدت یکسال غالباً بر سر مزارش رفتم و جهت او قرآن خواندم و از وی تقاضای ملاقات کردم، شی وی را در خواب دیدم و از مسئله‌ای که بین من و او بود پرسیدم، جواب داد: حق به جانب من بود؛ زیرا دنبال ریاست رفتن برای ادای حق و از بین بردن باطل از نظر شرع مطهر بی‌اشکال است و بلکه ممدوح و پسندیده است، چون مرا در قبر گذاشتند پس از سؤالات ملائکه الهی از طرف حق خطاب شد چه آورده‌ای؟ من تمام تألیفات

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 198

و صدقات و خیرات خود را بازگو کردم، سؤال شد دیگر چه آوردی؟ عرضه داشتم: بنده‌ای از بندگان در شکنجه طلبکار بود، با قدرتی که داشتم وی را نجات دادم و از طلبکار برای وی مهلت خواستم و سپس آنچه را مدیون قدرت بر ادا نداشت من از مال خودم پرداختم، دیگر از من سؤالی نشد و پس از آن مورد عنایت واقع شدم، اگر من آن عظمت را نداشتم برای حل مشکلات مردم کاری از دستم بر نمی‌آمد و اکنون این همه عنایت نصیب نمی‌شد!!

الهی آن شیفته جمال ازل می‌گوید:

گشای دیده الهی کنون ز خواب و خیال

رسید عمر به پنجاه و پنج یا شش سال

اگر روان رهد از دام حسّ و وهم و خیال

زند به اوج سعادت همای جان شهپر

براق عقل رساند تو را به عرش وصال

سمند نفس به صحرای طبع می‌تازد

چرا نمی روی ای دل به کوی صدق و صفا	چرا نمی پری ای جان ز دام جهل و ضلال
چو جان ز دام حوادث رود به ملک بقا	رهد مسیح تجرد ز فتنه دجال
خوش آن زمان که ز دام جهان کنم پرواز	زند به باغ ابد مرغ جان من پر و بال
از این سرا همه یاران و همراهان سفر	شتافتند به ملک ابد ز شوق وصال

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 199

خوشا دمی که ز غوغای این جهان من هم	به کوی دوست روم زین سرای رنج و ملال
گذشت عمر و رفیقان و دوستان رفتند	گشای دیده الهی کنون ز خواب و خیال

پس از پایان برزخ نوبت به قیامت و محشر است، مؤمن براساس صدها آیه قرآن و روایات مهم با نشاطی عجیب و حالی الهی، بدون برخورد با فزع اکبر و ناراحتی هایی که مربوط به آن روز است وارد قیامت می شود و مورد استقبال ملائکه و مردم مؤمن واقع می گردد و بدون حساب، یا با حساب یسیر، در کنار اولیایش همراه با خوش آمدگویی ملائکه وارد بهشت می شود و در آنجا بدون محدودیت زمانی از هر نعمتی که بخواهد بهره می جوید و به شکر و حمد پروردگارش مشغول می گردد!!

آری، این است سفری که مؤمن در پیش دارد، سفری الهی و مسافرتی مبارك و سیری که در آن سیر جز خوشی و رضایت و لذت و معنویت و در يك کلمه جز رسیدن به مقام لقا و وصال برنامه دیگر نیست.

توضیح مقامات اهل دل در قیامت در این مختصر نمی گنجد و شرح کامل آن نیازمند مجلدات مستقل است.

مرگ ستم پیشگان

آنان که از ایمان و عمل و از ارتباط با حضرت حق و انجام خیرات عاری هستند و کاری جز پر کردن شکم و اعمال شهوت و نشست و برخاست با اهل فسق و فجور ندارند، از نظر قرآن مجید ستم‌پیشه‌اند.

اینان آنچه را جدی می‌دانند لذت خواهی و پیروی از شهوات و امیال شیطانی

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 200

است و آن قدر از نظر فکری و روحی پست و بدبخت‌اند که حقایق اصیل عالم را به مسخره می‌گیرند و واقعیات الهی و ملکوتی را باور نداشته و بلکه با آن از در ستیز درمی‌آیند، نصیحت ناصحان را نمی‌شوند و زحمات انبیا و اولیا را قدر نمی‌دانند و به کتاب حضرت حق که قانون اساسی حیات است توجهی نمی‌کنند.

دچار غفلت و کوردلی‌اند و مست باده غرور و شهوت، اخلاقشان حیوانی و رفتارشان سبعی و عملشان شیطانی و جز ظلم و پامال کردن حقوق مردم و ارضای شهوت و شکم کاری نمی‌کنند، گمراهند و گمراه کننده، گناهکارند و تشویق کننده به گناه، عاصیند و عاصی پرور، به حق و حقیقت پشت کرده و به شیطان و شیطان صفتان رو آورده‌اند.

اینان با مرگ و مردنی بسیار سخت و برزخی خطرناک و قیامتی همراه با عذاب ابد و همیشگی روبرو هستند، در این سه زمینه به آیاتی از قرآن و روایاتی از اهل بیت توجه کنید:

مرگ ستم‌پیشگان در قرآن

[وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ.* وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرْكُنتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 201

مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ] «1».

چه کسی ستمکارتر از کسی است که به خدا دروغ می‌بندد، یا می‌گوید: به من وحی شده؛ در حالی که چیزی به او وحی نشده است، و نیز کسی که بگوید: من به زودی مانند آنچه خدا نازل کرده نازل می‌کنم؟! ای کاش ستمکاران را

هنگامی که در سختی‌ها و شداید مرگ‌اند بینی در حالی که فرشتگان دست‌های خود را [به سوی آنان] گشوده [و فریاد می‌زنند] جانتان را بیرون کنید، امروز [که روز وارد شدن به جهان دیگر است] به سبب سخنانی که به ناحق درباره خدا می‌گفتید واز پذیرفتن آیات او تکبر می‌کردید، به عذاب خوارکننده‌ای مجازات می‌شوید.* و [لحظه ورود به جهان دیگر به آنان خطاب می‌شود:] همان‌گونه که شما را نخستین بار [در رحم مادر تنها و دست خالی از همه چیز] آفریدم، اکنون هم تنها به نزد ما آمدید، و آنچه را در دنیا به شما داده بودیم پشت سر گذاشته و همه را از دست دادید، و شفیعتان را که [در ربوبیت و عبادت ما] شریک می‌پنداشتید، همراه شما نمی‌بینیم، یقیناً پیوندهای شما [با همه چیز] بریده، و آنچه را شریکان خدا گمان می‌کردید از دستتان رفته و گم شده است.

کتاب با ارزش «معادشناسی» پس از ذکر این آیه چنین می‌گوید:

این آیات بیان می‌کند که تمام جهاتی را که مورد اعتماد و اتکای انسان در دنیا بود، به وقت مرگ همه آن‌ها نابود می‌شود.

عمده اتکا و اعتماد انسان در دنیا به دو چیز است:

(1) - انعام (6): 93-94.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 202

یکی: به مال است از طلا و نقره و مرکب و تجارت و درهم و دینار و خانه‌های مسکونی و امثال این‌ها که انسان با آن‌ها رفع حوایج می‌نماید.

دوم: فرزند و زن و رفیق و آشنا و قوم و خویش و شریک که برای برآوردن نیازهای خود به آن‌ها متوسل می‌شود.

از این رفیق حاجتی، از آن دوست حاجتی دیگر، از مادر تمناي، از زن و فرزند خواهشی، از رئیس و حاکم مطلبی، از ثروتمند و قدرتمند برنامه‌ای، به وقت مرگ به او می‌گویند:

[وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ] «1».

همان‌گونه که شما را نخستین بار [در رحم مادر تنها و دست خالی از همه چیز] آفریدم، اکنون هم تنها به نزد ما آمدید.

این دو دسته را پشت سر انداخته و تنها آمدید، چنانکه وقتی می‌خواستیم شما را به دنیا بیاوریم تنها بودید، وقتی از رحم مادر به دنیا آمدید نه مال داشتید نه خانه و نه زراعت و نه تجارت، نه پدر می‌شناختید نه مادر نه برادر نه حاکم نه رئیس نه مرؤوس نه مطیع نه مُطاع پاك بودید و پاك، چون دست به زندگی زدید بر خلاف موازین حق عمل کردید و خود را به آلودگی زدید، حال که می‌خواهید به جهان دیگر بیایید باید تمام آن‌ها را رها کرده و تنها به سوی ما حرکت کنید!

یکی از آن دو دسته‌ای که مورد اعتماد شما بود ثروت و مال بود که بر آن تکیه می‌زدید و اساس زندگی را بر آن می‌نهادید ولی در حال حاضر همه را پشت سر انداخته و با ندای وداع آن‌ها را ترك گفتید:

[و تَرَكْتُمْ مَا حَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ] «2».

(1) - انعام (6): 94.

(2) - انعام (6): 94.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 203

و آنچه را در دنیا به شما داده بودیم پشت سر گذاشته و همه را از دست دادید.

آنچه مال به شما دادیم به خاطر این بود که از آن فایده صحیح ببرید و آن را در مصالح خود صرف نمایید و در راه ترقی و تکامل خود به خرج بگذارید، شما از آن سوء استفاده نموده، آنرا در راه گناه و معصیت و امور بیهوده و باطله خرج کردید و به وسیله آن خود را به مهلکه انداختید و اکنون همه آن را ترك کردید، این حساب اموال شما.

اما یاران و فرزندان و زن‌ها و رفیقان و آشنایانی که به آن‌ها تکیه می‌دادید و توقع داشتید به وقت ضرورت و عسرت به مدد برخیزند و نسبت به کارهایی که به تنهایی از عهده بر نمی‌آمدید شما را کمک کنند، اکنون با شما نیامده و ما هیچ يك از آن‌ها را در این وقت سخت و ساعت نگرانی با شما نمی‌بینیم.

[وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ] «1».

و شفیعیانان را که [در ربوبیت و عبادت ما] شریک می‌پنداشتید، همراه شما نمی‌بینیم.

چرا آنها نیامدند، چرا پدر و مادر و زن و فرزند و معتمد محلّ و رئیس و معاون را با خود نیاوردید، چرا شريك شما با شما نیامد، چرا ما هرچه نظاره می‌کنیم کسی را با شما نمی‌بینیم؟

اینجا برای شما جهان تنهایی است تنهایی به تمام معنی، آری، در این وقت و در این موقعیت تك و تنها و غریب و بی‌کسید!!

آن گاه فرشتگان علّت و سبب آن که انسان نمی‌تواند مال و یاران خود را با خود

(1) - انعام (6): 94.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 204

از این جهان به آن جهان کوچ دهد بیان می‌کنند:

[لَقَدْ نَقَطَعَ بَيْنَكُمْ] «1».

یقیناً پیوندهای شما [با همه چیز] بریده.

بین شما و آنها جدایی افتاد، چون شما از این نشئه به نشئه دیگر کوچ می‌کنید، از این دیار به دیار دیگر می‌روید که در آن اسباب و آلات دنیا وارد نمی‌شود و رسوم و عادات اینجا در آنجا رخنه و راه ندارد.

آن عالم، عالم ملکوت است، این عالم، عالم مُلک، آن عالم، عالم علوی و این عالم، عالم سفلی است، آخرت خانه حقیقت است دنیا خانه مجاز، آنجا محل استقرار است، اینجا محل عبور، در جهان دیگر بر اساس حقایق با انسان معامله می‌شود، اینجا عالم اعتبار و مصلحت اندیشی و محافظه کاری است، آنجا جای تحقق و اینجا جای آرزو و تخیل، آنجا عالم فعلیت و دنیا عالم استعداد و قابلیت، آنجا جهان حساب بدون عمل و دنیا جای عمل بدون حساب است، بنابراین چون این عالم با آن عالم موضوعاً و حکماً تفاوت دارد، بین شما و اساس اعتبارات شما در این عالم جدایی حاصل شده است.

[وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ] «2».

و آنچه را شریکان خداگمان می‌کردید از دستتان رفته و گم شده است.

آنچه در دنیا می‌پنداشتید در اینجا دستی از شما بگیرد گم شد و اثری از آن برای این که به فریاد شما برسد نمانده است، آن‌ها زینت دنیای غرور بود نه اساس عالم ملکوت.

فرزندان صالح، صدقات جاریه، انفاق به فقرا و مستمندان، دستگیری از

(1) - انعام (6): 94.

(2) - انعام (6): 94.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 205

دردمندان، رسیدگی به یتیمان، نشر علم و فضیلت، تقوا و عفت، نماز و روزه، تدبیر در قرآن، جهاد در راه حق و... برای جهان آخرت مفید است نه مال و اولاد زیاد.

آری، آخرت منزلی است که سقفش سیر آتش جهنم است و آن اجتناب از محرمات می‌باشد، فرارش استقرار در محل امن است و آن تقوا و پرهیزکاری است، آینه‌اش صفای باطن است تا جلوه‌گاه اسما و صفات شود، گلشنش بهشت و نسیم معطرش رحمت جناب الهی است و ستم‌پیشگان که عمری را به بی‌خبری و غفلت و جهالت و غرور و شهوت‌رانی و شکم‌پرستی و جنایت و ترك واجب و فریضه گذراندند از این مواهب هیچ بهره و نصیبی نخواهند داشت.

مرگ ستم‌پیشگان در روایات

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره وضع مرگ اینگونه افراد می‌فرماید:

به جهت ملاحظه خدا، به منع منع‌کننده‌ای دست از کارهای خلاف خود بر نمی‌دارند و برای خاطر حضرت حق به اندرز اندرزدهنده‌ای نصیحت‌پذیر نمی‌شوند، در حالی که می‌بینند افرادی را که به علت فریب دنیا گرفتار و بازداشت شدند، چنان بازداشتی که نه می‌توانند کارهای خود را فسخ نموده و بهم زند و نه می‌توانند بازگشت نموده و مراجعت نمایند!!

چگونه در آستان زندگی فرود آمد امری که آمدن آن را باور نداشتید و به تمام معنی جاهل بودند و فراگرفت از فراق و وداع دنیا آنچه را که از آن در ایمنی و امان بودند و وارد شدند بر آخرت با ملاحظه و مشاهده آن، با وعده‌هایی که داده شده بودند، بنابراین آنچه وارد شد بر آن‌ها از شداید و سختی‌های موت و عذاب‌های بعد از موت در وصف نگنجد.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 206

دو چیز با یکدیگر ناگهان به هم در آنها پدیدار گشت، یکی سكرات و بیهوشی مرگ و دیگر پشیمانی و حسرت از دست دادن فرصت و موقعیت تهیه زاد و توشه سفر آخرت و این سكرات به اندازه‌ای شدید بود که از ورود آن اعضا و جوارحشان سست شد و رنگ‌های سیما و بدن آنها تغییر کرد، پس مرگ لحظه به لحظه شروع کرد به زیاد شدن و پیکر آنها را فراگرفت، پس بین او و گفتارش جدایی و بریدگی حاصل شد، با دیدگانش می‌بیند و با گوش‌هایش می‌شنود، عقلش نیز تمام و صحیح است و ادراکاتش بجا و به موقع است.

در این حال در عالمی از فکر فرو می‌رود که در چه چیزهایی عمر گرامی خود را به باد داده و به چه اموری روزگار پره‌ای خود را به پایان رسانیده است و به خاطر می‌آورد اموال خود را که چگونه انباشته و در راه به دست آوردن آن دقت و تأمل نکرده و سرسری پنداشته و آنها را از مواردی که حلیت آن روشن بوده و از مواردی که شبهه‌ناک بوده، از هرجا به دستش رسیده گرد آورده است.

آری، آثار و عواقب این اموال برای جان او لازم و غیر منفک گردیده و در آستانه وداع و فراق این اموال وارد شده است، به خوبی درک می‌کند که این اموال را گذارده تا برای دیگران باشد و از پس مرگ از آن استفاده کنند و بدان وسیله در نعمت فرو روند و بهره‌ها گیرند و بنابراین عیش گران برای آنان و بار گران و زور و وبال برعهده اوست و چنان بسته شده زنجیرهای گرو آن اموال است که خلاصی از آن متعذر و محال به نظر می‌رسد.

در این حال که نشانه‌های مرگ به خوبی پدیدار شده، به شدت انگشت ندامت خود را در برابر عمر از دست داده به دندان می‌گزد و در برابر بی‌اعتنایی به آنچه سزاوار بود در ایام عمرش بدان رغبت داشته باشد سخت نگران است.

مرگ نیز کم‌کم پیش‌تر می‌آید و در تصرف در بدن او قدمی فراتر می‌نهد تا جایی

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 207

که برگوش او هم غلبه می‌کند و گوشش به پیروی از زبانش که قدرت خود را از دست داده و از گفتار افتاده بود از قدرت می‌افتد و شنوایی خود را از دست می‌دهد. در این حال در میان اهل خود که اطراف او گرد آمده‌اند به طوری است که نه با زبان می‌تواند سخن بگوید و نه با گوش سخنی بشنود، ولی با چشمش که هنوز از کار نیفتاده است دائماً

در چهره اطرافیان خود نگاه می‌کند و پیوسته دیدگان خود را به این طرف و آن طرف می‌گرداند و آنچه را آنها می‌گویند، حرکت زبان‌های آنها را با چشم می‌بیند، ولی برگشت صدای آنها را با گوش نمی‌شنود.

مرگ پیوسته قدم جلوتر می‌گذارد و با او چسبندگی بیشتری پیدا می‌کند، تا آن‌که چشم او نیز به دنبال گوشش بسته می‌شود و جانش از کالبدش بیرون می‌رود و به صورت مرداری در بین اهل خود در می‌آید، به طوری که تمام اهل و نزدیکان او از او به وحشت می‌افتند و از کنار او دور می‌شوند و آن مرده مسکین نیز نمی‌تواند با گریه خود به گریه آنان کمک دهد و جواب سخن یکی از آنان که در سوگ او به ناله و فغان سخنانی را خطاب به او می‌نمایند پاسخ گوید!!

سپس جنازه او را برمی‌دارند، به سوی گوری که برای او می‌کنند می‌برند و او را در دل زمین به عملش می‌سپارند و از او دور می‌شوند و از زیارت و دیدار او منقطع می‌گردند «1».

شیخ کلینی در کتاب «الکافی» از علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که:

چشم دردی عارض امیرالمؤمنین علیه السلام شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت آن جناب آمد و دید از شدت درد فریاد می‌کشید، فرمودند: یا علی! جزع و فزع داری یا

(1) - نهج البلاغة: خطبه 109؛ بحار الأنوار: 164/6، باب 6، حدیث 33.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 208

شدت درد و ناراحتی تو را بدین صورت درآورده؟

عرضه داشت: یا رسول الله! به مدت عمرم به دردی به این شدت مبتلا نشده بودم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! چون ملك الموت برای قبض روح کافر حاضر شود با او سفودی «1» از آتش است و با آن سفود روحش را قبض می‌کند و این‌گونه قبض روح برای کافر آن چنان دشوار است که از شدت آن، جهنم به فریاد می‌آید!!

امیرالمؤمنین علیه السلام از جای برخاست و نشست و عرض کرد: یا رسول الله! این حدیث را برای من تکرار کن، این گفتارت موجب شد که درد خود را فراموش کردم و سپس عرض کرد: آیا این‌گونه قبض روح اختصاص به کافر دارد یا به کسی از امت تو ممکن است برسد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، به سه دسته: حاکمی که بر مردم ستم روا دارد، کسی که مال یتیم را به ظلم ببرد و شاهی که در محکمه قاضی به باطل و دروغ گواهی دهد «2».

کشف برزخی برای محدث قمی

مرحوم حاج شیخ عباس قمی - که در ورع و تقوا و صداقت و پاکی زیانزد خاص و عام است - به افراد مورد اطمینان فرموده‌اند:

روزی در نجف اشرف برای زیارت اهل قبور و ارواح مؤمنان رفته بودم، در این میان از ناحیه‌ای دور نسبت به جایی که ایستاده بودم صدای شتری که گویی می‌خواهند او را داغ کنند بلند شد، به طوری که انگار تمام زمین وادی السلام از صدای نعره او متزلزل و مرتعش بود، من برای استخلاص آن شتر به سرعت بدان

(1) - سفود: سفود آهنی است که گوشت را با آن بریان کنند.

(2) - الکافی: 3/ 253، باب النوادر، حدیث 10؛ بحار الأنوار: 6/ 170، باب 6، حدیث 46.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 209

جهت رفتم، چون نزدیک شدم دیدم شتر نیست، بلکه جنازه‌ای را برای دفن آورده‌اند و این نعره از این جنازه بلند است و آن افرادی که متصدی دفن او بودند ابداً اطلاعی نداشته و با کمال خونسردی و آرامش مشغول کار خود بودند.

بدون شك صاحب جنازه مرد ظالم و ستمگری بوده که در اولین وهله از ارتحال به چنین عقوبتی دچار شده است، یعنی قبل از دفن و عذاب قبر از دیدن صور برزخیّه وحشتناك گردیده و فریاد برآورده است.

وقت مرگ او درآمد ناگهان

چون سکندر را مستخر شد جهان

دخمه‌ای سازید پیش شهر من

گفت تابوتی کنید از بھر من

نوحه بر من هر زمان افزون کنید

کف گشاده دست من بیرون کنید

تا ز مال و لشگر و ملک و شهی
خلق برینند دست من تھی
گر جهان در دست من بود آن زمان
در تھی دستی برفتم از جهان
ملک و مال این جهان جز پیچ نیست
گر همه یابی چون من جز هیچ نیست»¹

کشف برزخی برای آقا سید جمال الدین گلپایگانی

مرحوم آیت الله آقا سید جمال الدین گلپایگانی از علما و مراجع بزرگ اواسط قرن چهاردهم بود، در علمیت و عمل و از جهت قدر و کرامت و پاکی نفس و تقوا مورد تصدیق همگان بود و در مقامات معنوی وی احدی تردید نداشت، آن جناب در امر مراقبت نفس و اجتناب از هوا مقام اول را حایز بود، از صدای مناجات و گریه های نیمه شبش همسایگان وی حکایاتی دارند، همیشه با «صحیفه سجادیه» مأنوس بود، آهش سوزان، اشکش روان و سخنش مؤثر و دلی سوخته داشت.

(1) - مثنوی، عطار نیشابوری (مصیبت نامه).

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 210

در زمان جوانی در اصفهان تحصیل می نمود و با مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجرودی هم درس و هم مباحثه بود و آیت الله بروجرودی چه در زمانی که در بروجرود بودند و چه وقتی که در قم سکونت داشتند، نامه هایی به ایشان می نوشتند و درباره بعضی از مسائل غامضه و حوادث واقعه استمداد می نمودند!!
این مرد بزرگ می فرمودند:

من در دوران جوانی که در اصفهان بودم نزد دو استاد بزرگ مرحوم آخوند کاشی و جهانگیرخان قشقایی درس اخلاق و سیر و سلوک می آموختم و آنها در این امور مربی من بودند.

به من دستور داده بودند که شب‌های پنج‌شنبه و جمعه به بیرون شهر اصفهان به قبرستان تخت‌فولاد بروم و قدری در عالم مرگ و ارواح تفکر کرده و مقداری هم به عبادت پردازم و صبح برگردم.

عادت من این بود که شب پنج‌شنبه و جمعه می‌رفتم و مقدار یکی دو ساعت در بین قبرها و در مقبره‌ها حرکت می‌کردم و تفکر می‌نمودم و بعد از چند ساعت استراحت کرده، سپس برای نماز شب و مناجات برمی‌خاستم آن‌گاه نماز صبح را خوانده به اصفهان مراجعت می‌کردم.

شب‌های زمستان هوا بسیار سرد بود، برف هم می‌آمد، من برای تفکر در ارواح و ساکنان وادی آن عالم از اصفهان حرکت کرده و به تخت فولاد آمدم و در یکی از حجرات رفتم، خواستم دستمال خود را باز کرده چند لقمه‌ای غذا بخورم و بعد بخوابم تا در حدود نیمه شب بیدار شده، مشغول کارهای خود از عبادت و مناجات شوم.

در این حال درب مقبره را زدند، تا جنازه‌ای را که از ارحام و بستگان صاحب مقبره بود و از اصفهان آورده بودند آنجا بگذارند و شخص قاری قرآن که متصدی

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 211

مقبره بود مشغول تلاوت قرآن شود و آنان صبح بازگشته و جنازه را دفن کنند.

آن جماعت جنازه را گذاردند و رفتند و قاری قرآن مشغول تلاوت آیات حق شد.

همین که من سفره خود را باز کردم تا مشغول غذا خوردن شوم دیدم ملائکه عذاب آمدند و مشغول عذاب کردن آن میّت شدند.

عین عبارت مرحوم گلپایگانی این است: چنان گرزهای آتشین بر سر او می‌زدند که آتش به آسمان زبانه می‌کشید و فریادهایی از این مرده برمی‌خاست که گویی تمام این قبرستان عظیم را متزلزل می‌کرد، نمی‌دانم اهل چه معصیتی بود؟ از حاکمان جابر و ظالم بود که اینطور مستحق عذاب بود؟! و ابدأ قاری قرآن اطلاعی نداشت؛ آرام بر سر جنازه نشسته و به تلاوت قرآن اشتغال داشت.

من از مشاهده این منظره از حال رفتم، بدنم لرزید، رنگم پرید، هرچه به صاحب مقبره اشاره می‌کنم که در را باز کن من می‌خواهم بروم او نمی‌فهمید، هرچه می‌خواستم بگویم زانم بند آمده بود و حرکت نمی‌کرد، بالاخره به او فهماندم، چفت

در را باز کن من می خواهم بروم، گفت: آقا هوا سرد است، برف روی زمین را پوشانیده، در راه گرگ هست تو را آسیب می رساند، هرچه می خواستم به او بفهمانم که من طاقت ماندن ندارم او ادراك نمی کرد.

به ناچار خود را به در اطاق کشاندم، قاری قرآن در را باز کرد و من بیرون آمدم، با آن که تا اصفهان مسافت زیادی نبود به سختی خود را به شهر رساندم، در مسیر راه چندین مرتبه زمین خوردم، به حجره مدرسه آمدم، يك هفته مریض بودم مرحوم آخوند و جهانگیرخان به اطاقم می آمدند و از من پذیرایی کرده برای علاجم به من دوا می دادند، جهانگیرخان برای من گوشت می پخت و به زور به حلق من می کرد تا کم کم قوه گرفتم و برایم بهبودی حاصل شد!!

و نیز آن جناب می فرمودند: روزی در هوای بسیار گرم برای فاتحه اهل قبور به

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 212

وادی السلام نجف رفتم، برای فرار از گرما به زیر طاقی نشستیم، عمامه را برداشته و عبا را کنار زدم که قدری استراحت کرده برگردم، در این حال جماعتی از مردگان با لباس های پاره و مندرس و وضعی بسیار کثیف به سوی من آمدند و از من طلب شفاعت می کردند که وضع ما بد است، از خداوند بخواه ما را عفو کند!

من به ایشان پرخاش کردم و گفتم: هرچه در دنیا به شما گفتند گوش نکردید و حالا که کار از کار گذشته طلب عفو می کنید؟ بروید ای مستکبران، سپس فرمودند: این مردگان شیوخی از عرب بودند که در دنیا مستکبرانه زندگی می کردند و قبورشان در اطراف قبری بود که من روی آن نشسته بودم!!

این بود شمه ای از احوال متکبران و ستم پیشگان در عالم برزخ و اما آنچه در قیامت به عنوان جزای عمل خواهند دید در این جزوه قابل بازگو کردن نمی باشد، شما می توانید در این زمینه به آیات مربوط به قیامت کفار و معاندان و روایات بسیار مهمی که از اهل بیت طاهرین علیهم السلام رسیده مراجعه کنید.

من بلبل عشق تو در این گلستانم

آتش زند داغ فراق آشیانم

مرغی شکسته بالم از بیداد صیاد

رحم ای خدای دادگر بر جسم و جانم

آواره ام در کوه و صحرای فراق

موسی صفت جویای خضر بی نشانم

گيرد به بازی باز و پندارد جوانم	هفتاد رفت از عمر و دل را دینی دون
کو روز وصلت تا به شادی جان فشانم	آه از شب تار فراق ماه رویا
مژده بده وصلی که آساید روانم	خون شد دلم از جور و بیداد زمانه
آلا که بخشد چشم پرنازت امامم	نتوان ز صیادان در این صحرا شد ایمن
در ملک عشق است و دیار دلستانم	آزادی و امن و سلامت خواهی ای دل
سازد دل پروانه بی تاب و توانم»1«	گاهی الهی را ز غم چون شمع سوزد

[ذِكْرُ الْمَوْتِ يُمَيِّتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَيَقْطَعُ مَنَابِتَ الْعُقَلَةِ وَيُقَوِّى الْقُلُوبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ تَعَالَى وَيُزِيلُ الطَّبْعَ وَيَكْسِرُ أَغْلَامَ الْهَوَى وَيُطْفِئُ نَارَ الْحِرْصِ وَيُخَفِّضُ الدُّنْيَا.

وَهُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فَكُرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ وَذَلِكَ عِنْدَ مَا يَحِلُّ اطْنَابُ خِيَامِ الدُّنْيَا وَيَشْدُهَا فِي الْآخِرَةِ.

وَلَا يَشْكُ بِنُزُولِ الرَّحْمَةِ عَلَى ذِكْرِ الْمَوْتِ بِهَذِهِ الصِّفَةِ وَمَنْ لَا يَعْتَبِرُ بِالْمَوْتِ وَقَلَّةِ حِيلَتِهِ وَكَثْرَةِ عَجْزِهِ وَطَوِيلِ مُقَامِهِ فِي الْقَبْرِ وَتَحْيَرِهِ فِي الْقِيَامَةِ فَلَا خَيْرَ فِيهِ]

توجه به مرگ

در پایان این بخش به ترجمه اصل روایت باب مرگ که از «مصابح الشریعة» نقل شد عنایت کنید:

توجه به مرگ از بین برنده شهوات غلط نفس و ریشه کن کننده علل غفلت از حق و تقویت کننده دل به مواعید حق و نرم کننده طبع و شکننده آثار هوا و خاموش کننده آتش حرص و بی اعتبار کننده قدر دنیا در نظر انسان است و همین است تفسیر کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

يك ساعت فكر از يكسال عبادت بهتر است و آن فكر مردن و كوچ كردن از دنيا به آخرت و بر كردن خيمه حيات از اين جهان و زدن آن خيمه در آن جهان است.

(1) - الهی قمشه‌ای.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 214

شکی نیست که اندیشه در مرگ سبب نزول رحمت حق به سوی آدمی است، کسی که به فکر مرگ و عدم چاردهاش در آن زمان و عجز و انکسارش در آن وقت و طول اقامتش در قبر و حیرت و تعجبش در قیامت نیست، خیری در حیات و زندگی ندارد.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 215

[قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَكْثَرُوا ذِكْرَ هَادِمِ اللَّذَاتِ، قِيلَ: وَمَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ الْمَوْتُ. فَمَا ذَكَرُهُ عَبْدٌ عَلَى الْحَقِيقَةِ فِي سَعَةٍ إِلَّا ضَاقَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَلَا فِي شِدَّةٍ إِلَّا اتَّسَعَتْ عَلَيْهِ.

وَالْمَوْتُ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الْآخِرَةِ وَآخِرُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الدُّنْيَا فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ أَكْرَمَ عِنْدَ النُّزُولِ بِأَوَّلِهَا، وَطُوبَى لِمَنْ أَحْسَنَ مُشَايَعَتَهُ فِي آخِرِهَا. وَالْمَوْتُ أَقْرَبُ الْأَشْيَاءِ مِنْ وَلَدِ آدَمَ وَهُوَ يُعْذُّهُ ابْعَدَ فَمَا اجْزَأَ الْإِنْسَانَ عَلَى نَفْسِهِ وَمَا اضْعَفَهُ مِنْ خَلْقٍ! وَفِي الْمَوْتِ نَجَاةُ الْمُخْلِصِينَ وَهَلَاكُ الْمُجْرِمِينَ وَلِذَلِكَ اشْتَقَّ مِنَ اشْتِقَاقِ إِلَى الْمَوْتِ وَكَرِهَ مَنْ كَرِهَ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ]

یاد مرگ

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

محوکننده لذت‌ها را زیاد یاد کنید. گفتند: محوکننده لذت‌ها چیست؟ فرمود: مرگ.

کسی که در حال وسعت در عیش است، یاد مرگ او را به تنگنا می‌اندازد و آن کس که در تنگنای زندگی است اندیشه مردن او را از رنج و زحمت در زندگی آزاد می‌کند.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 216

مرگ اولین منزل از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیا است، خوشا به حال کسی که در وقت ورود به اول منزل مورد کرامت قرار بگیرد و بیاید که مرگ برای او از تمام خوشی‌های گذشته که در دنیا داشت خوش‌تر است.

موت از هر چیزی به انسان نزدیک‌تر است در حالی که آدمی آن را دور می‌پندارد، انسان با وجود ضعف بنیه چه جرأت سختی بر خود دارد، به این معنی که با نزدیک بودن مرگ به وجودش، چرا به فکر عاقبت نیست؟

مرگ، علت نجات پاکان از زحمت دنیا و موجب شقاوت و هلاکت برای گناهکاران است، از این جهت مخلصان و عارفان عاشق مرگ و بدکاران و آلودگان در وحشت و ترس از مردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هرکس لقای حق را دوست دارد خدا هم لقای وی را عاشق است و هرکس از قرب و لقاکراهت دارد، حضرت حق هم لقای او را کراهت دارد.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 217

باب

84

در حساب

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 219

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَوْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِسَابِ مَهْوَلَةٌ إِلَّا حَيَاءُ الْعَرَضِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَفَضِيحَةُ هَتِكِ السِّتْرِ عَلَى الْمَخْفِيَّاتِ لَحَقَّ لِلْمَرْءِ أَنْ لَا يَهْبِطَ مِنْ رُؤُوسِ الْجِبَالِ وَلَا يَأْوِيَ عُمَرَانًا وَلَا يَأْكُلَ وَلَا يَشْرَبَ وَلَا يَتَنَامَ إِلَّا عَنِ اضْطِرَارٍّ مُتَّصِلٍ بِالتَّلَفِ وَمِثْلُ ذَلِكَ يَفْعَلُ مَنْ يَرَى الْقِيَامَةَ بِأَهْوَالِهَا وَشِدَائِدِهَا قَائِمَةً فِي كُلِّ نَفْسٍ وَيُعَايِنُ بِالْقَلْبِ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ حِينَئِذٍ يَأْخُذُ نَفْسَهُ بِالْمُحَاسَبَةِ كَأَنَّهُ إِلَى عَرَصَاتِهَا مَدْعُوٌّ وَفِي عَمَرَاتِهَا مَسْئُولٌ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَأِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ] «1».

وَقَالَ بَعْضُ الْأَئِمَّةِ: حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ زِنُوا أَعْمَالَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا.

قَالَ ابودَرِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: ذِكْرُ الْجَنَّةِ مَوْتُ وَ ذِكْرُ النَّارِ مَوْتُ، فَيَا عَجَبًا لِمَنْ يَحْيَى بَيْنَ مَوْتَيْنِ.

رَوَى أَنَّ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ يُفَكِّرُ فِي طُولِ اللَّيْلِ فِي أَمْرِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَيَسْهَرُ لَيْلَتَهُ وَلَا يَأْخُذُهُ النَّوْمُ ثُمَّ يَقُولُ عِنْدَ الصَّبَاحِ:

اللَّهُمَّ إِنِّ الْمَقَرُّ وَائِنَّ الْمُسْتَقَرُّ؟ اللَّهُمَّ الْيَنَك.

(1) - انبياء (21): 47.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 220

[لَوْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِسَابِ مَهْوَلُهُ إِلَّا حَيَاءُ الْعَرَضِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَفَضِيحَةُ هَتِكِ السَّيْرِ عَلَى الْمَخْفِيَّاتِ لَحَقَّ لِلْمَرْءِ أَنْ لَا يَهْبِطَ مِنْ رُؤُوسِ الْجِبَالِ وَلَا يَأْوِي عُمَرَاءًا وَلَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ وَلَا يَنَامُ إِلَّا عَنِ اضْطِرَارٍ مُتَّصِلٍ بِالتَّلَفِ وَمِثْلُ ذَلِكَ يَفْعَلُ مَنْ يَرَى الْقِيَامَةَ بِأَهْوَالِهَا وَشِدَائِدِهَا قَائِمَةً فِي كُلِّ نَفْسٍ وَيُعَايِنُ بِالْقَلْبِ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ حِينَئِذٍ يَأْخُذُ نَفْسَهُ بِالْمُحَاسَبَةِ كَأَنَّهُ إِلَى عَرَصَاتِهَا مَدْعُوٌّ وَفِي عَمَرَاتِهَا مَسْئُولٌ]

مسئله حساب

اگر برای حساب روز قیامت هیچ هول و خوفی جز آثار خجالت عرضه افعال و اعمال به جناب احدیت و رسوایی و دریده شدن پرده ستر که بر گناهان پنهانی است نباشد، جای آن دارد که انسان از قله کوه به زیر نیاید و در آبادی جا نکند و جز به وقت اضطرار نخورد و نیشامد و به غیر زمان ترس از تلف شدن نخواست و چنین بودند انبیا و اولیا و کسانی که عقبات آخرت را با چشم دل می دیدند، به کمترین لباس قناعت می کردند و در معاش از حدّ ضرورت تجاوز نمی نمودند، در هر نفس قیامت و احوال آن را مشاهده می کردند به نحوی که گویا قیامت برپاست و خلایق نزد حقند و پروردگار از گفتار و کردارشان حساب می خواهد آن هم دقیق ترین حساب!!

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 221

از مسائلی که بر هرکس لازم است در تمام لحظات حیات و آنات زندگی به آن توجه داشته باشد، مسئله برخورد با حساب روز قیامت است که از جانب حضرت حق نسبت به تمام اموری که در زندگی دنیا بر انسان گذشته است اعمال می شود.

امر حساب و مسئله رسیدگی به اعمال چه اعمال ظاهریه چه باطنیه، چه کبیره، چه صغیره امری حتمی و واقعیتی غیر قابل اجتناب است.

پرونده ای که از اعمال انسان به حکم حضرت حق به وسیله ملائکه الهی که در قرآن مجید از آنان به عنوان رقیب و عتید «1» و یا کرام کاتبین «2» نام برده شده تنظیم می شود و هماهنگ با برنامه های آن با انسان معامله می شود.

بر اساس آیات کتاب حق دست و پا «3» و پوست بدن و گوش و چشم «4» و زمین و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام «5» و خود حضرت حق «6» شاهد بر پرونده اعمال انسانند و جای هیچ گونه رد و انکاری نسبت به پرونده تنظیم شده برای انسان نیست.

قرآن مجید از روز قیامت به عنوان روز حساب نام می برد، یعنی روزی که تمام اعمال ظاهری و باطنی بندگان محاسبه می شود و براساس آن حساب با آنان معامله می گردد:

[وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الدِّينَ يُضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ هُمْ

(1) - ق (50): 18.

(2) - انفطار (82): 11.

(3) - یس (36): 65.

(4) - فصلت (41): 20.

(5) - توبه (9): 105.

(6) - احزاب (33): 52.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 222

عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ [«1»].

و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می کند. بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، چون روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند.

آری، روز حساب روزی است که ایمان و اخلاق و اعمال آدمی به محاسبه کشیده می شوند و آن قدر حساب آن روز دقیق و ظریف است که تمام افراد انسان بهت زده می شوند.

[وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رُبُّكَ أَحَدًا] [«2»].

کتاب [اعمال] هر کسی [در برابر دیدگانش] نهاده می شود، پس مجرمان را می بینی که از آنچه در آن است هراسان و بیمناکند و می گویند: ای وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته است مگر آن که آن را به حساب آورده؟! و هر عملی را انجام داده اند، حاضر می یابند، و پروردگارت به هیچ کس ستم نخواهد کرد.

آری، خوبی ها و بدی ها، ظلم ها و عدل ها، هرزگی ها و خیانت ها همه و همه در برابر صاحبانش تجسم می یابد.

آنچه دامن آن ها را می گیرد کارهایی است که در دنیا انجام داده اند، بنابراین از چه کسی می توانند گله کنند جز از خودشان.

(1) - ص (38): 26.

(2) - کهف (18): 49.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 223

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هنگامی که روز قیامت شود، نامه اعمال آدمی را به دست او می دهند، سپس گفته می شود بخوان.

راوی خبر می گوید: از حضرت پرسیدم: آیا آنچه را در نامه است می شناسد و به خاطر می آورد؟

امام فرمود:

همه را به خاطر می آورد هر چشم به هم زدنی، کلمه ای، جایجا کردن قدمی و خلاصه هر کاری انجام داده است و لذا فریادشان بلند می شود و می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر آن که آن را احصا و شماره کرده است «1».

وضع محاسبات در قیامت

از آیات قرآن مجید استفاده می شود که براساس اعمال انسان پنج گونه محاسبه در صحرای با عظمت محشر وجود دارد و آن عبارت است از:

1- بغیر حساب.

2- سریع الحساب.

3- حساب یسیر.

4- حساب شدید.

5- سوء حساب.

(1) - تفسیر العیاشی: 328 / 2، حدیث 34؛ بحار الأنوار: 315 / 7، باب 16، حدیث 10.

[قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ] «1».

بگو: ای بندگان مؤمنم! از پروردگارتان پروا کنید. برای کسانی که در این دنیا اعمال شایسته انجام داده‌اند، پاداش نیکی است و زمین خدا گسترده است [بر شماست از سرزمینی که دچار مضیقه دینی هستید به سرزمینی دیگر مهاجرت کنید]. فقط شکیبایان پاداششان را کامل و بدون حساب دریافت خواهند کرد.

تعبیر بغیر حساب بنابر تحقیقات علمی صاحب «المیزان» «2» به معنای بی حساب بودن طایفه‌ای از مردان راه حق است و به عبارت دیگر عبارت است از ورود مؤمن به محشر و بلافاصله ورودش به بهشت بدون این که پرونده او را باز کنند و ترازویی برای سنجش اعمالش قرار دهند!

اینان همان انسان‌های باکرامتی هستند که برای حفظ ایمان و دین خود و پابرجایی فرهنگ الهی در تاریخ، در برابر انواع مصایب و رنج‌ها و مشقّت‌ها صبر و استقامت و پایداری کردند و در این زمینه از بذل جان و مال دریغ نورزیدند تا جایی که به شرف لقا و وصال حضرت دوست نایل شدند.

خود این برخوردی که از جانب حضرت حق با عباد مخلص می‌شود حساب خاصی است که به تعبیر قرآن بغیر حساب است.

(1) - زمر (39): 10.

(2) - المیزان: 258 / 17.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 225

آری، مردان راه و عاشقان جمال و عارفان معارف و بیداردلان باحال و سوختگان کوی عشق امتیازی برای تمام انسانها دارند.

اینان در تمام لحظات حیات از حضرت دوست غفلت نداشتند، و ذکر و وردی جز ذکر یار بر لب جان و زبان قلبشان نبوده و هیچ عملی را جز به رضای حق انجام ندادند و قدمی جز برای جلب خشنودی معشوق بر نداشتند.

کسی که بر مرض عشق مبتلا گردد	بود محال که مستوجب شفا گردد
نظر ز چشم سیه مست وی نمی بندم	گر استخوان من از غصه توتیا گردد
کم است بھر تلافی يك دقیقه هجر	هزار سال فلك گر به کام ما گردد
فروغ مهر نبینم به دور چرخ بلند	بلی چراغ خموش است و آسیا گردد
بریز باده که قلب سیه ز صیقل عشق	رسیده وقت که جام جهان نما گردد
اگر به کوچه زلفت صبا گذار آرد	دچار دزد شب و رهزن بلا گردد
من آن نیم که ز درد فراق ناله کنم	اگر که بند به بندم ز هم جدا گردد» ¹

2- سریع الحساب

[و مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ * أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ] «2».

و گروهی از آنان می گویند: پروردگارا! به ما در دنیا نیکی و در آخرت هم نیکی عطا کن، و ما را از عذاب آتش نگاه دار. * اینانند که از آنچه به دست آورده اند، نصیب و بهره فراوانی دارند، و خدا حسابرسی سریع است.

(1) - صفای اصفهانی.

(2) - بقره (2): 201- 202.

دسته‌ای از مردم جز امور مادی و مسائل ظاهری هدفی ندارند، اینان از تمام حیات به غیر از خوراك و پوشاك و مسكن و مركب چیزی نصیبشان نیست، ولی عده دیگر مردمی هستند که از پی معرفت و ایمان، اندیشه و افکارشان محدود به مسائل مادی محض نیست، بلکه شئون دنیایی را به عنوان مقدمه رشد و تکامل معنوی می‌خواهند و برای آخرتشان سعادت ابدی و همیشگی و این آیه کریمه منطق عالی اسلام را در مسائل مادی و معنوی مشخص می‌سازد و کسانی را که تنها در مادیات غوطه‌ورند محکوم می‌سازد.

معانی حسنه در روایات

حسنة در آیه شریفه دارای مفهومی وسیع است و تمام مواهب مادی و معنوی را در بر می‌گیرد، پاره‌ای از روایات در توضیح حسنة به بعضی از مصادیق آن اشاره کرده است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَوْتِيَ قَلْبًا شَاكِرًا وَلِسَانًا ذَاكِرًا وَرَوْحَةً مُؤْمِنَةً تُعِينُهُ عَلَى أَمْرِ دُنْيَاهُ وَآخِرَتِهِ فَقَدْ أَوْتِيَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَوُفِيَ عَذَابُ النَّارِ «1».

آن کس که خداوند به او قلبی سپاس‌گزار و زبانی آراسته به یاد حق و همسری با ایمان که وی را در امر دنیا و آخرت یاری کند ببخشد نیکی دنیا و آخرت نصیبش شده و از عذاب آتش بازداشته شده است.

اینان از آنچه کسب کرده‌اند بهره می‌برند که خداوند سریع الحساب است. سریع الحساب از اسما حضرت اوست و چون وجود مقدسش مستجمع جمیع صفات

(1) - فقه القرآن: 299/1، باب فی ذکر ایام التشریق یكون فيها...

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 227

کمال است و برای حضرتش محدودیتی در هستی و قدرت نیست از این جهت رسیدگی به حساب خلاق حتی در يك لحظه برای جنابش امر سختی نیست. در حدیث آمده:

إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مِقْدَارِ لَمَحِ الْبَصَرِ «1».

خداوند به اندازه يك چشم به هم زدن به حساب همه خلائق می‌رسد.

معطلی افراد در روز قیامت در امر محاسبه در رابطه با اعمال آنهاست نه در ارتباط با ضعف حسابگر، آنانکه در دنیا حقوق حق و حقوق خلق را معطل کردند، البته در آخرت در مرحله حساب معطل خواهند شد که گاهی هزاران سال آخرتی، معطلی آنان طول می‌کشد، چنانچه پاره‌ای از روایات بر این مهم دلالت دارد، ولی آنان که در دنیا به انجام فرایض اقدام کردند و از محرمات روی گرداندند و حق احدی از مردم را معطل نمودند، البته در قیامت در معرض نسیم رحمت سریع الحساب قرار گرفته و يك چشم به هم زدن از قیامت به بهشت می‌روند، اینان همان انسان‌هایی هستند که در معارف الهیه از آنها تعبیر به منبع برکت، چشمه فیض، انسان مؤمن، چراغ راه و موجودی الهی شده است، آن بزرگوارانی که در تمام طول زندگی جز خدا و خشنودی او نظری نداشتند و تلاش آنان فقط و فقط به خاطر تأمین سعادت جاودانی بود و محور عشقی جز حضرت دوست نداشتند.

3- حساب یسیر

[فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ* فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً] «2».

(1) - بحار الأنوار: 7/ 253، باب 11.

(2) - انشقاق (83): 7 - 8.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 228

اما کسی که نامه اعمالش را به دست راستش دهند،* به زودی با حسابی آسان به حسابش رسیدگی شود.

آری، اصحاب یمین که همان مردم با ایمان و دارنده اخلاق حسنه و اعمال صالحه‌اند، در روز قیامت از عفو و رحمت، از لطف و عنایت، از محبت و مرحمت برخوردار می‌شوند که این واقعیت که نصیب آنان می‌شود همان حساب یسیر است.

4- حساب شدید

[وَكَايْنٍ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْراً] «1».

چه بسیار آبادی‌ها که [اهلش] از فرمان پروردگارشان و فرستادگانش روی برگرداندند، پس ما آنان را به حساب سختی محاسبه کردیم و به عذاب بسیار شدیدی عذاب نمودیم.

منظور از حساب سخت محرومیت بدکاران از گذشت و عفو و مرحمت و لطف حضرت اوست.

5- سوء حساب

[الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ* وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ] «2».

همان کسانی که به عهد خدا [که همانا قرآن است] وفا می‌کنند و پیمان را

(1) - طلاق (65): 8.

(2) - رعد (13): 20 - 21.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 229

نمی‌شکنند.* و آنچه را خدا به پیوند آن فرمان داده پیوند، می‌دهند و از [عظمت و جلال] پروردگارشان همواره در هراسند و از حساب سخت و دشوار بیم دارند.

آری، وقتی یار در صحنه با عظمت قیامت روی به جانب انسان ندارد و از لطف و مرحمت و عنایتش به خاطر تمام آلودگی انسان دریغ دارد و هیچ شافع و ناصری برای نجات انسان لب باز نمی‌کند و سر و کار مجرم با دادگاه‌های سخت و ملائکه عذاب و عاملان غضب و خشم الهی است، این را می‌گویند سوء الحساب!!

فیض آن عارف وارسته و عاشق دل خسته در این زمینه می‌گوید:

دیوان حساب است و کتاب است در اینجا

هشدار که هر ذره حساب است در اینجا

میزان ثواب است و عقاب است در اینجا

حشرست و نشورست و صراط است و قیامت

فردوس برین است یکی را و یکی را آزار و جحیم است و عذاب است در اینجا

آن را که حساب عملش لحظه به لحظه است با دوست خطاب است و عتاب است در اینجا

آن را که گشودست ز دل چشم بصیرت بیند چه حساب است و چه کتاب است در اینجا

بیند همه پاداش عمل تاره به تاره با خویش مر آن را که حساب است در اینجا

با زاهدش ار هست خطابی به قیامت با ماش هم امروز خطاب است در اینجا

ما اگر به دستور قرآن مجید و انبیای عظام و امامان گرامی علیهم السلام لحظات خود را همراه با مراقبه و محاسبه به سر بریم، در فردای قیامت یا جزء بی حسابان به حساب خواهیم آمد یا جزء خوش حسابان، ورنه در ورطه محشر دچار حساب شدید و یا سوء حساب خواهیم شد.

محاسبه اعمال

اگر انسان باحساب زندگی کند، یعنی در تمام امور و در کلیه شؤون و در هر قدمی که برمی دارد و در هر سخنی که می خواهد بگوید و یا بشنود و خلاصه هرکاری که می خواهد انجام دهد خدا و قیامت را در نظر داشته باشد و عمل و کارش را هماهنگ با خواسته های حق و اوامر و نواهی انبیا و ائمه علیهم السلام انجام دهد، در حقیقت در بهترین حال و عالی ترین موقعیت است.

محاسبه از والاترین منازل عرفانی و کار با قیمت اهل سیر و سلوک است، در این زمینه مقدمه ای را از مقامات معنوی نقل می کنم:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتُنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِإِعَادٍ] «1».

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید؛ و هر کسی باید با تأمل بنگرد که برای فردای خود چه چیزی پیش فرستاده است.

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست که خدمتی به سزا برنیامد از دستم «2»

خدای بزرگ می‌فرماید:

(1) - حشر (59): 18.

(2) - حافظ شیرازی.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 231

[فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ] «1».

در هر صورت [تنها وظیفه تو ابلاغ [وحی] است و حسابرسی بر عهده ماست.

آنچه از خوب و بد، زشت و زیبا، صواب و خطا، بندگان مرتکب می‌شوند، خدای متعال حساب آنها را دارد و در قیامت برابر با آن حساب از آنان حساب می‌کشد.

[هَذَا كِتَابُنَا يَنْطَلِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] «2».

این نوشته ماست که بر پایه حق و درستی بر ضد شما سخن می‌گوید؛ زیرا ما آنچه را همواره انجام می‌دادید، می‌نوشتیم.

این حسابی است که مالک از مملوک یا معبود از عبد دارد، عبد نیز باید دارای حساب باشد.

چه خوش می‌فرماید حضرت مولی‌الموحدين امام عارفان امیرالمؤمنین علیه السلام:

عِبَادَ اللَّهِ زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا وَحَاسِبُوهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا «3».

بندگان خدا! خود را آزمایش و امتحان کنید و در ترازوی حق و حقیقت بسنجید، قبل از این که شما را در میزان قیامت بسنجند و به حساب خود برسید قبل از این که به حساب شما برسند.

سالکین الی الله اهل حسابند، پیوسته به حساب خود می‌رسند، اگر نفس خطایی کند فوراً علیه او به عتاب برخاسته و آن را تقبیح و توبیخ کنند و با عملی

(1) - رعد (13): 40.

(2) - جائیه (45): 29.

(3) - نهج البلاغة: خطبه 90؛ بحار الأنوار: 310 / 4، باب 4، حدیث 38.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 232

مثبت و امری عبادی آن را سرکوب نمایند و به مدار عبادت و تقوا بازگردانند.

عمل خلاف در قلب اثر می‌گذارد و قلب را کدر و تاریک می‌کند و مادامی که اثر عمل باقی است قلب گرفته و منقبض است و سالک برای جبران عمل خلاف، به برنامه خیر مبادرت می‌کند و از خدا می‌خواهد که از او بگذرد و از قلبش رفع کدورت کند.

سالک اگر متوجه اعمال خلاف نباشد و محاسبه نداشته باشد و سیئات را با حسنات جبران نکند، سیئات رو به فزونی می‌رود و کدورت قلب زیاد می‌شود و کار به جایی می‌رسد که اثر سوء اعمال خلاف، او را سرد و از سیر و سلوک باز می‌دارد و در این موقع حال طلب هم از او گرفته می‌شود و دیگر رغبتی برای او نسبت به اعمال خیر و صواب نیست.

تاجر و کاسب برای این که حساب سرمایه خود را داشته باشند چند دفتر دارند، دفتر باطله، دفتر روزنامه، دفتر کل، دفتر صندوق، دفتر انبار، دفتر اموال و بعضی دفاتر دیگر، یک تاجر حسابی همه این دفاتر را دارد، برای این که حساب او روشن باشد.

دفتر صندوق صادرات و واردات نقدی را نشان می‌دهد، دفتر انبار صادرات و واردات جنسی را، دفتر کل بدهکاری و بستانکاری را، دفتر روزنامه عملیات روزانه را.

یک صفحه در دفتر کل سود و زیان در آن ثبت می‌گردد، این صفحه نشان می‌دهد تاجر در چه حال است، تاجر وقتی ببیند زیان بر سود غلبه دارد و بدهکاری نسبت به بستانکاری افزون است چقدر مضطرب می‌گردد؟

سالك نیز باید مانند تاجر همه نوع حساب داشته باشد، حساب چشمش حساب گوشش و حساب زبان و قلبش و حساب دست و پایش برایش معلوم

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 233

باشد، بداند چه عملی دارد، چه می بیند، چه می شنود، چه می گوید، به کدام ناحیه توجه دارد، به کجا می رود، علاقه اش به چیست، با که معاشرت دارد، مقصودش چیست، حساب همه امور را داشته باشد، اگر اهل حساب و محاسبه نباشد چون تاجری است که دفتر حساب و کتاب ندارد و بالاخره ورشکست است.

سالك بعد از عقد توبه در طریق محاسبه قدم می گذارد و واضح است وقتی ضرر دامنگیر کسی شد، در هر امری باشد با احتیاط پیش می رود، تاجر وقتی ضرری متوجه او شد حساب ضرر خود را دارد، همیشه حساب می کند چه وقت جبران ضرر او می شود. آن که به واسطه ارتکاب به امر خلاف دور افتاد و سپس توبه نمود، حساب خلاف و نافرمانی خود را دارد که دیگر مرتکب آن نشود، روی همین اصل محاسبه بعد از عقد توبه است.

سالك و محاسبه سه اصل

در امر محاسبه سالك باید سه اصل را به دقت مورد بررسی قرار دهد و از آن سه موقعیت به نفع خود استفاده کند.

اصل اول: به جنایات و نافرمانی های خود و نعمتی که از طرف حق تعالی بدو رسیده نظر افکند، این دو را مقابل هم قرار دهد، مسلماً آن که از نور حکمت بی بهره است و سوء ظن به نفس ندارد، نمی تواند در مقام مقایسه برآید، تشخیص نعمت از فتنه یعنی آن نعمتی که جهت آزمایش و امتحان است بسیار امر مشکلی است. استدراج صورتاً احسان ولی در حقیقت خذلان است، در استدراج شخص مست بطر است، یعنی سرگرم نعمت هایی است که حق متعال بدو داده، نعمت او را از یاد خداوند غافل نموده است، ازدیاد نعمت موجب ازدیاد دوری از حق شده، این همان فتنه و آزمایش با نعمت است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 234

[وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ] «1».

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی دانند [به ورطه سقوط و هلاکت می کشانیم تا عاقبت به عذاب دنیا و آخرت دچار شوند].

اصل دوم: این است که سالک بفهمد آنچه از طاعات و عبادات به عهده اوست منتی است از حق بر او و بداند اصلاح حال او با انجام فرایض است و آنچه از او به عنوان طاعت و عبادت صادر می شود جزایی استحقاقاً بر او مترتب نیست، چه قیام به عبودیت واجب و انجام طاعات برای اصلاح حال است.

طیب به مریض نسخه می دهد، طیب به مریض منت دارد، اگر مریض دستور طیب را عملی نمود آیا باید بر طیب منت بگذارد؟!

طاعات و عبادات دواهایی هستند که مرض غفلت و جهل را برطرف می سازند، اگر کسی برای رفع مرض خود به طاعات و عبادات قیام کرد آیا باید بر حق منت بگذارد؟

گروهی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله به واسطه قبولی دین اسلام منت گذاردند، خطاب رسید:

[يٰۤمُنُوْنَ عَلَيْكَ اَنْ اَسْلَمُوْا قُلْ لَا تَمْنُوْا عَلَيَّ اِسْلَامَكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمْنُ عَلَيْكُمْ اَنْ هَدَاكُمْ لِلْاِيْمَانِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ] «2».

از این که اسلام آورده اند بر تو منت می گذارند؛ بگو: اگر [در ادعای مؤمن بودن] راستگوئید، بر من از اسلام آوردن خود منت نگذارید، بلکه خداست که با هدایت شما به ایمان بر شما منت دارد.

(1) - اعراف (8): 182.

(2) - حجرات (49): 17.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 235

بندگان حقیقی حضرت حق می گویند: خداوند بر ما منت گذارده که ما را به طاعت و عبادت خود امر نموده است.

اصل سوم: این که سالک نسبت به عملی که انجام می دهد اظهار رضایت نکند و از عمل خود خرسند نباشد.

سالک اگر به انجام امری قیام نمود باید هیچ گاه از آن امر راضی و خشنود نباشد، چه وقتی نفس از انجام امری راضی شد، رضایت نفس نتیجه را عکس می کند.

امری که نفس راضی باشد حق راضی نیست، امری که حق راضی باشد نفس راضی نیست. به همین جهت فرموده اند:

اعْدَى عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ «1».

دشمن‌ترین دشمن تو، تمایلات غیر منطقی توست.

سالک وقتی از انجام عملی اظهار رضایت نمود آن اظهار رضایت حاکی از آن است که سالک هنوز به مقام معبود و عزت کبریایی او آشنایی حاصل نکرده و نمی‌داند کسی نتواند حق عبادت و بندگی او را به جای آورد.

سعدی می‌گوید: عاکفان کعبه جلالش به تقصیر معترف که:

مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ «2».

آنگونه که شایسته است تو را عبادت نکردیم.

و واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که:

(1) - مجموعه ورام: 59 / 1، باب العتاب؛ بحار الأنوار: 64 / 67، باب 45، حدیث 1.

(2) - بحار الأنوار: 23 / 68، باب 61.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 236

مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ «1».

آنگونه که بایسته است تو را نشناختیم.

سالک اگر مدعی باشد من خدمتی بسزا انجام داده‌ام خود را مستحق جزا و پاداش داند، با این که این نظر مردود است و گفته شده که عارف سالک هرگز چنین مطلبی را اظهار نمی‌کند و ابراز نمی‌دارد.

اگر رضایت سالک نسبت به انجام فرایض روی این نظر باشد که بگوید: خدای را سپاس گزارم که توفیق به من عنایت کرد که بتوانم نسبت به ادای وظایف قیام کنم، با توجه به این که عمل من شایسته مقام کبریایی و مقبول درگاه الهی نیست، این اظهار رضایت ظاهراً به سالک ضرری نمی‌رساند. ضرر وقتی است که سالک به عمل خود نظر داشته باشد و آن را در خور مقام کبریایی الهی بداند.

(1) - عوالی الآلی: 4/ 132، حدیث 227؛ بحار الأنوار: 23/ 68، باب 61.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 237

[قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَأِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَزْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ» 1]. وَقَالَ بَعْضُ الْأَئِمَّةِ: حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا وَزَنُوا أَعْمَالَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا. قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: ذَكَرُ الْجَنَّةِ مَوْتُ وَذَكَرُ النَّارِ مَوْتُ، فَيَا عَجَبًا لِمَنْ يَحْيَى بَيْنَ مَوْتَيْنِ. رُوِيَ أَنَّ يَحْيَى بْنَ زَكْرِيَّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ يُفَكِّرُ فِي طَوْلِ اللَّيْلِ فِي أَمْرِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَيُسْهِرُ لَيْلَتَهُ وَلَا يَأْخُذُهُ النَّوْمُ ثُمَّ يَقُولُ عِنْدَ الصَّبَاحِ: اللَّهُمَّ إِنِّي الْمَقْرُ وَإِنِّي الْمُسْتَغْفَرُ؟ اللَّهُمَّ الْبَيْكُ]

کَمِيت و کیفیت اعمال

خداوند متعال در قرآن فرموده:

ما که به کَمِيت و کیفیت تمام اعمال بندگان آگاهیم همه آن اعمال را از ایشان بازخواست می کنیم هرچند به اندازه ارزی باشد و هیچ فعل و عملی از هرکه باشد خواه کم خواه زیاد، نمی شود که به حساب نیاید و به ترازوی عدالت سنجیده نشود.

بعضی از ائمه علیهم السلام فرموده اند:

(1) - انبیاء (21): 47.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 238

حساب خویش را برسد، قبل از این که به حسابتان برسند و اعمال خود را بسنجید قبل از آن که اعمالتان را بسنجند.

ابوذر می فرمود:

یاد بهشت و دوزخ در حقیقت مردن است، چرا که رسیدن به آن دو پس از مرگ میسر است و ای عجب از انسانی که با وجود حقیقت داشتن مرگ از مردن غافل است.

نقل شده که:

حضرت یحیی تمام شب را به فکر بهشت و دوزخ بود، چون صبح می رسید می گفت: الهی! گریزگاه کجاست و قرارگاه در چه جایی است؟ پس از آن می گفت:

خدایا! گریز به سوی توست و مفرّ و مأمن من تویی.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 239

باب

85

در حُسن ظنّ

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 241

قال الصادق عليه السلام:

حُسْنُ الظَّنِّ أَصْلُهُ مِنْ حُسْنِ إِيْمَانِ الْمَرْءِ وَسَلَامَةِ صَدْرِهِ وَعَلَامَتُهُ أَنْ يَرَى كُلَّ مَا نَظَرَ إِلَيْهِ بِعَيْنِ الطَّهَارَةِ وَالْفَضْلِ مِنْ حَيْثُ رُكِبَ فِيهِ وَفُذِفَ مِنَ الْحَيَاءِ وَالْأَمَانَةِ وَالصَّيَانَةِ وَالصَّدَقِ.

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَحْسِنُوا ظُنُونَكُمْ بِأَخْوَانِكُمْ تَعْتَنِمُوا بِهَا صَفَاءَ الْقَلْبِ وَنَقَاءَ الطَّبَعِ.

قال أَبُو بَنِي كَعْبٍ: إِذَا رَأَيْتُمْ أَحَدَ أَخْوَانِكُمْ فِي خَصْلَةٍ تَسْتَنْكِرُوهَا مِنْهُ فَتَأْوِلُوهَا سَبْعِينَ تَأْوِيلًا فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَلَوْبُكُمْ عَلَى أَحَدِهَا وَلَا فَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ حَيْثُ لَمْ تُعَذِّرُوهُ فِي خَصْلَةٍ يَسْتُثْرِبُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ تَأْوِيلًا وَأَنْتُمْ أُولَى بِالْإِنْكَارِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مِنْهُ.

أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَكَّرَ عِبَادِي آلائِي وَنِعْمَائِي فَأَنَّهُمْ لَمْ يَرَوْا مِنِّي إِلَّا الْحُسْنَ الْجَمِيلَ لِقَالَا يَظُنُّوْا فِي الْبَاقِي إِلَّا مِثْلَ الَّذِي سَلَفَ مِنِّي إِلَيْهِمْ، وَحُسْنُ الظَّنِّ يَدْعُو إِلَى حُسْنِ الْعِبَادَةِ وَالْمَعْرُورِ يَتِمَادِي فِي الْمَعْصِيَةِ وَيَتَمَتَّى الْمَغْفِرَةَ وَلَا يَكُونُ حُسْنُ الظَّنِّ فِي خَلْقِ اللَّهِ إِلَّا الْمُطِيعُ لَهُ يَرْجُو ثَوَابَهُ وَيَخَافُ عِقَابَهُ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَحْكِي عَنْ رَبِّهِ تَعَالَى: اَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدِي بِي يَا مُحَمَّدٌ فَمَنْ زَاغَ عَنْ وَفَاءِ حَقِيقَةِ مُوجِبَاتِ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ فَقَدْ أَغْطَمَ الْحُجَّةَ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ مِنَ الْمَحْدُوعِينَ فِي اسْرِ هَوَاهُ.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 242

[حُسْنُ الظَّنِّ أَصْلُهُ مِنْ حُسْنِ إِيْمَانِ الْمَرْءِ وَسَلَامَةِ صَدْرِهِ وَعَلَامَتُهُ أَنْ يَرَى كُلَّ مَا نَظَرَ إِلَيْهِ بِعَيْنِ الطَّهَارَةِ وَالْفَضْلِ مِنْ حَيْثُ رُكِّبَ فِيهِ وَكُذِّفَ مِنَ الْحَيَاءِ وَالْأَمَانَةِ وَالصَّيَانَةِ وَالصَّدْقِ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَحْسِنُوا ظُنُونَكُمْ بِأَخْوَانِكُمْ تَعْتَمِدُوا بِهَا صَفَاءَ الْقَلْبِ وَنَقَاءَ الطَّبَعِ. قَالَ أَبُو بَنْ كَعْبٍ: إِذَا رَأَيْتُمْ أَحَدَ أَخْوَانِكُمْ فِي خَصْلَةٍ تَسْتَنْكِرُونَهَا مِنْهُ فَتَأْوُلُوهَا سَبْعِينَ تَأْوِيلًا فَإِذَا أَطْمَأْنَنْتُمْ قُلُوبَكُمْ عَلَى أَحَدِهَا وَالَّا فَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ حَيْثُ لَمْ تُعَذِّرُوهُ فِي خَصْلَةٍ يَسْتُثْرُهَا عَلَيْهِ سَبْعُونَ تَأْوِيلًا وَأَنْتُمْ أَوَّلَى بِالْإِنْكَارِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مِنْهُ]

حسن ظن

مسئله حسن ظنّ با به عبارت دیگر خوش گمانی به حق و به عباد حق از مهم ترین مسائل الهی و اسلامی است.

خوش گمانی به حضرت حق و به عنایات و الطاف حضرت او البته پس از ایمان و عمل واقعی است که از طرف خداوند و انبیا و اولیا به انسان سفارش شده که هرکس آراسته به چنین حالی شود، شوق و ذوق او نسبت به عبادت و سفر به سوی دوست فوق العاده زیاد می شود و بیش از پیش به آراستن و پیراستن خود اقدام می نماید، بدگمانی نسبت به جناب حق ثمره ای جز کسالت نسبت به عبادت و ناامیدی از رحمت حضرت دوست ندارد.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 243

خوش گمانی و حسن ظنّ به مردم امری لازم و حقیقی واجب است، چرا که اعتبار و آبروی مردم و خلق خداوند در گرو حسن ظن و خوش گمانی انسان به مردم است، اگر بنا باشد انسان در کمترین و کوچک ترین کاری که از مردم می بیند به مردم بدگمان شود و محمل صحّتی برای کار مردم نسازد، پس چه آبرو و اعتباری برای مردم و افراد در بین خودشان خواهد ماند؟

آنان که نسبت به مردم بدگمانند چه این که گمان بد خود را اظهار کنند و یا ابراز ننمایند از نظر شارع مقدس گنهکارند و بدگمانی آنان نسبت به مردم در پرونده ایشان ثبت می شود و در میزان قیامت به محاسبه گذاشته خواهد شد!!

امام صادق علیه السلام درباره حسن ظنّ به خلق می فرمایند:

مایه و اصل و ریشه خوش گمانی ایمان قوی و نیکوی انسان و سالم بودن سینه و دل اوست از اخلاق سوء و علامت آن این است که به هر چیزی نظر می کند با چشم پاک و نظر فضیلت باشد و این حقیقت به خاطر آن است که در وجود او صفات و حالاتی ترکیب شده و در قلبش مایه هایی به ودیعت گذارده شده که طبیعت و اقتضای آن ها حسن ظن پیدا کردن است که بی توجهی به آن صفات و به کار نگرفتن آن اوصاف عین ظلم به خود و به دیگران است و آن صفات عبارت است از صفت: حیا و امانت و صیانت و صدق.

مقتضای حیای حسن نظر و خوش گمانی و شرم داشتن از پیدا کردن بدبینی و بدگمانی است و هم چنین امانت داشتن و امن خاطر بر خلاف خیانت و تعدی به حقوق دیگران است و درستی و صدق باطن، خواهان صفا و صمیمیت و مخالف کردار و گفتار و پندار نادرست است و هم چنین است صفت حفظ و نگهداری خود از معایب و نواقص و نقاط ضعف که نمی گذارد آدمی به عیب سوءظن و بدگمانی آلوده شود.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 244

خوش گمانی نتیجه مهذب بودن دل از صفات رذیله و آرایش آن با صفات حمیده است و بدون این دو مقدمه هرگز امکان پذیر نیست آدمی دارای حسن ظن شود. قلبی که صفت بخل یا حسد یا کبر یا عجب یا علاقه به دنیا و تمایلات نفسانی در آن رسوخ کرده است چگونه امکان دارد که نسبت به دیگران خوش بین و خیرخواه و با محبت بوده و خیر و سعادت و نفع و بزرگی آنان را بخواهد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

در حق برادران دینی خود گمان نیکو داشته باشید تا دل های شما صفا و طهارت پیدا کند.

ابی بن کعب گفت: چون یکی از برادران دینی خودتان را در يك حالت ناپسند و یا عملی مکروه دیدید، تا هفتاد مرتبه فعل او را تأویل به خوبی و حمل بر معنای مطلوب کنید و اگر بعد از این تأویل باز دل های شما آرامش پیدا نکرد البته خود

را ملامت و سرزنش کنید که نتوانستید خصلتی را که از يك فرد مسلمان دیدید و تا هفتاد مرتبه جای تأویل داشت پرده‌پوشی کرده و او را معذور بدارید، پس شما با این نفس مضطرب سزاوارتر به ملامت هستید.

سوء ظن در قرآن مجید

[وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا] «1».

و هر کس مرتکب خطا یا گناهی شود، سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد، بی تردید بهتان و گناهی آشکار بر دوش گرفته است.

(1) - نساء (4): 112.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 245

در این آیه که در مورد تهمت نازل شده، تعبیر لطیفی به کار برده شده و آن این که گناه را به منزله تیر قرار داده و انتساب آن را به دیگری به منزله پرتاب به سوی هدف. اشاره به این که همان طور که تیراندازی به سوی دیگری ممکن است آبروی او را که به منزله خون اوست از بین ببرد. بدیهی است وزر و وبال این کار برای همیشه بر دوش فردی که تهمت زده باقی خواهد ماند.

[وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا] «1».

و از چیزی که به آن علم نداری [بلکه برگرفته از شنیده‌ها، ساده‌نگری‌ها، خیالات و اوهام است] پیروی مکن؛ زیرا گوش و چشم و دل [که ابزار علم و شناخت واقعی‌اند] مورد بازخواست اند.

[لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ* لَوْ لَا جَاءُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ فَظَنَّكَ اللَّهُ هُمْ الْكَاذِبُونَ* وَ لَوْ لَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفْضَلْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ* إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ] «2».

چرا هنگامی که آن [تهمت بزرگ] را شنیدید، مردان و زنان مؤمن به خودشان گمان نیک نبردند [که این تهمت کار اهل ایمان نیست] و نگفتند:

این تهمت آشکار [از سوی منافقان] است؟! [که می‌خواهند در میان اهل ایمان فتنه و آشوب و بدبینی ایجاد کنند]* چرا بر آن تهمت، چهار شاهد

(1) - اسرا (17): 36.

(2) - نور (24): 12 - 15.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 246

نیاوردند؟ و چون شاهدان را نیاوردند، پس خود آنان نزد خدا محکوم به دروغگویی‌اند؛* و اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت بر شما نبود، به یقین به خاطر آن تهمت بزرگی که در آن وارد شدید، عذابی بزرگ به شما می‌رسید.* چون [که آن تهمت بزرگ را] زبان به زبان از یکدیگر می‌گرفتید و با دهان‌هایتان چیزی می‌گفتید که هیچ معرفت و شناختی به آن نداشتید و آن را [عملی] ناچیز و سبک می‌پنداشتید و در حالی که نزد خدا بزرگ بود.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَحْسَسُوا] «1».

ای اهل ایمان! از بسیاری از گمان‌ها [در حق مردم] بپرهیزید؛ زیرا برخی از گمان‌ها گناه است، و [در اموری که مردم پنهان ماندنش را خواهند] تفحص و پی‌جویی نکنید.

سوء ظن در روایات

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْبُهْتَانُ عَلَى الْبَرِّ أَثْقَلُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّاسِيَاتِ «2».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: تهمت زدن بر پاک دامن، از کوه‌های سر به فلک کشیده بارش در پیشگاه خدا سنگین‌تر است!!

حضرت علی علیه السلام فرمود:

مؤمن با برادر مؤمنش حيله نمی‌کند و به خیانت نمی‌نماید و وی را سرکوب

(1) - حجات (49): 12.

(2) - الأمالی، شیخ صدوق: 244، المجلس الثالث والأربعون، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 194 / 72، باب 62، حدیث 3.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 247

نمی کند و به او تهمت نمی زند و به او نمی گوید از تو بیزارم.

اگر چیزی از برادر مؤمنت دیدی عذری برایش اقامه کن، اگر عذری نیافتی آنقدر سعی کن تا عذری بیابی، سوء ظن به مردم را که مادر بسیاری از گناهان است رها کنید که خدای عزوجل از آن نمی کرده است «1».

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ بَهَتْ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يُخْرِجَ بِمَا قَالَهُ فِيهِ «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به مرد و زن مؤمن بختان بزند و در حق آنان مسئله ای را مطرح کند که در آنان نیست، خداوند در قیامت او را بر تلی از آتش قرار می دهد، تا از آنچه در حق دیگران گفته و باعث آبروی آنان شده تبرئه شود!!

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيَاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْكُذِبِ «3».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از بدگمانی در حق مردم پرهیزید که دروغ ترین دروغ ها بدگمانی است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: فاصله بین حق و باطل چه اندازه است؟

فرمود: چهار انگشت. آن گاه دست خود را بین گوش و چشم خویش قرار داد و فرمود: آنچه را دیده ات ببیند حق است و آنچه را گوشت بشنود اکثرش باطل است «4».

(1) - الخصال: 622 / 2، حدیث 10؛ بحار الأنوار: 194 / 72، باب 62، حدیث 4.

(2) - عیون اخبار الرضا: 33 / 2، باب 31، حدیث 63؛ بحار الأنوار: 194 / 72، باب 62، حدیث 5.

(3) - قرب الإسناد: 15؛ وسائل الشیعة: 59 / 27، باب 6، حدیث 33192.

(4) - الخصال: 236 / 1، حدیث 78؛ بحار الأنوار: 195 / 72، باب 62، حدیث 9.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 248

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا أَتَاهُمُ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ إِثْمًا الْإِيمَانُ فِي قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاطُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه مؤمن برادرش را متهم کند، ایمان در قلبش چون نمک در آب، آب می شود.

آیات و روایاتی که در این زمینه نقل شد برای کسی که بخواهد از این گناه عظیم دست بردارد کافی می باشد.

راستی، قلب به هنگامی که از مسیر الهی منحرف شود و پس از انحرافش زبان را به استخدام بگیرد چه ضربه های غیر قابل جبرانی که به مردم آبرودار و افراد مظلوم و بی گناه نمی زند!

اگر لطف دوست و عنایت یار دستگیر انسان نباشد آدمی برای ابد روی سعادت را نخواهد دید و به وصال حضرت حق نایل نخواهد شد و از فیوضات ربانیه فیض نخواهد برد.

(1) - الکافی: 361 / 2، باب التهمة وسوء الظن، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 302 / 12، باب 161، حدیث 16359.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 249

[أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَكَّرْتُ عِبَادِي آلائِي وَنِعْمَائِي فَأَنَّهُمْ لَمْ يَرَوْا مِنِّي إِلَّا الْحَسَنَ الْجَمِيلَ لِقَالَا يَظُنُّوْنَ فِي الْبَاقِي إِلَّا مِثْلَ الَّذِي سَلَفَ مِنِّي إِلَيْهِمْ، وَحُسْنُ الظَّنِّ يَدْعُو إِلَى حُسْنِ الْعِبَادَةِ وَالْمَعْرُورُ يَتِمَادِي فِي الْمَعْصِيَةِ وَيَتَمَتَّى الْمَغْفِرَةِ وَلَا يَكُونُ حُسْنُ الظَّنِّ فِي خَلْقِ اللَّهِ إِلَّا الْمُطِيعُ لَهُ يَرْجُو ثَوَابَهُ وَيَخَافُ عِقَابَهُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَحْكِي عَنْ رَبِّهِ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدِي بِي يَا مُحَمَّدُ فَمَنْ زَاغَ عَنْ وَفَاءِ حَقِيقَةِ مُوجِبَاتِ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ فَقَدْ اعْظَمَ الْحُجَّةَ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ مِنَ الْمُخْدُوعِينَ فِي اسْرِ هَوَاهُ]

حسن ظن به خداوند متعال

امام صادق علیه السلام به مسئله حسن ظن به حضرت حق اشاره می کنند و می فرمایند:

خداوند متعال به حضرت داود وحی کرد: بندگان مرا از نعمت های ظاهری و باطنی من که شامل حال آنهاست خبر ده؛ زیرا آنان در طول زندگی خودشان غیر از احسان و خوبی از من ندیده اند، تا برای آینده و جهان دیگر نیز چیزی را غیر از احسان و خوبی از جانب من منتظر نباشند.

حسن ظن داشتن به پروردگار متعال مقتضی آن است که انسان در مقابل احسان و نعمت های او بیشتر سپاس گزاری و عبادت کند و مقتضای فریب خوردن از نفس

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 250

و مغرور شدن به خود آن است که انسان از خدای خود غفلت کرده و از عصیان و خلاف خودداری نکند و در عین آلودگی توقع مغفرت و آمرزش داشته باشد که این معنی از مفهوم حسن ظن داشتن بیرون است، همه باید بدانند که حسن ظن پس از ایمان و عمل صالح صحیح است چنانکه آیات کتاب خدا بر آن دلالت دارد.

حسن ظن از کسی حقیقت و واقعیت دارد و از انسانی درست و صحیح است که خود را در برابر انتظار و توقعی که نسبت به احسان و نعمت و رحمت حق دارد وادار به طاعت و سپاسگزاری و انجام وظایف نماید و در عین این که پس از ایمان و عملش حسن ظن دارد، پیوسته از عذاب و قهر الهی و از عصیان و خلاف ترسناک باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت حق نقل می کند:

من همراه حسن ظن بنده ام هستم و برابر گمان نیکوی او با او معامله می کنم و هرگاه کسی به مقتضای حسن ظن خود عمل نکرده و از وفا کردن به لوازم گمان خود کوتاهی کند، هرآینه به ضرر خود قدم برداشته و برخلاف دعوا و اظهار خود سلوک کرده و حجت و دلیل بر علیه او اقامه شده و از جمله کسانی خواهد بود که فریب خورده و پیروی هوا و غفلت و هوس خویش نموده است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 251

در تفویض

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 253

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْمُقَوَّضُ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ فِي رَاحَةِ الْأَبَدِ وَالْعَيْشِ الدَّائِمِ الرَّغْدِ، وَالْمُقَوَّضُ حَقًّا هُوَ الْعَالِي عَنْ كُلِّ هِمَّةٍ دُونَ اللَّهِ تَعَالَى كَمَا قَالَ
امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَقَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى خَالِقِي

رَضِيتُ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لِي

كَذَلِكَ يُخَسِّنُ فِيمَا بَقِيَ «1»

كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ فِيمَا مَضَى

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ:

[وَأَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ* فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكُرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ] «2».

وَالْتَفْوِضُ خَمْسَةُ أَحْرَفٍ لِكُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا حُكْمٌ فَمَنْ أَتَى بِأَحْكَامِهِ فَقَدْ أَتَى بِهِ.

التَّائِي مِنْ تَرْكِ التَّدْبِيرِ فِي الدُّنْيَا، وَالْفَاءُ مِنْ فَنَاءِ كُلِّ هِمَّةٍ غَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى، وَالْوَاوُ مِنْ وَفَاءِ الْعَهْدِ وَتَصْدِيقِ الْوَعْدِ، وَالْيَاءُ مِنَ الْيَأْسِ
مِنْ نَفْسِكَ وَالْيَقِينِ بِرَبِّكَ، وَالضَّادُ مِنَ الضَّمِيرِ الصَّبَاحِيِّ لِلَّهِ وَالضَّرُورَةِ إِلَيْهِ.

وَالْمُقَوَّضُ لَا يُصْبِحُ إِلَّا سَالِمًا مِنْ جَمِيعِ الْآفَاتِ وَلَا يُنْسَى إِلَّا مُعَافٍ بِدِينِهِ.

(1) - مولوی.

(2) - غافر (40): 44 - 45.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 254

[الْمُقَوِّضُ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ فِي رَاحَةِ الْأَبَدِ وَالْعَيْشِ الدَّائِمِ الرَّغَدِ، وَالْمُقَوِّضُ حَقًّا هُوَ الْعَالِي عَنْ كُلِّ هِمَّةٍ دُونَ اللَّهِ تَعَالَى كَمَا قَالَ
امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَقَوِّضْتُ أَمْرِي إِلَى خَالِقِي

رَضِيتُ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لِي

كَذَلِكَ يُخَسِّنُ فِيمَا بَقِيَ

كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ فِيمَا مَضَى

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ:

[وَأَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ* فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوهًا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ] [1]

حقیقت تفویض

برنامه واگذاری تمام امور به حضرت دوست از مهم ترین مسائل و از بهترین حالات است.

تفویض به معنای واگذاری تمام شؤون حیات به نقشه های حق و برنامه های انبیا و اولیای الهی است، این بهترین معنای تفویض است، چنان که از روایت حضرت صادق علیه السلام استفاده می شود.

کسی که امور خود را به حضرت حق واگذار می کند، در راحت همیشگی

(1) - غافر (40): 44 - 45.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 255

و معیشت وسیع دایمی است.

آری، وقتی کسی تمام نقشه‌های الهی را که منعکس در قرآن و گفتار انبیا و ائمه علیهم السلام است با جان و دل پذیرفت و تسلیم حقایق الهیه شد و بر اساس آن نقشه‌ها و واقعیات به زندگی ادامه داد از هر جهت راضی و راحت و زندگیش بی‌دغدغه و بی‌دردسر خواهد بود.

آن کس که به تدبیر خود و تدبیر غیر حق زندگی کند، بدون شك در بن‌بست و رنج و ناراحتی قرار خواهد گرفت و جز ضایع کردن عمر و دچار شدن به رذایل اخلاقی و شقاوت و نکبت محصولی نصیب او نخواهد شد.

تفویض‌کننده واقعی کسی است که قصد و همت او از همه مطالب و مقاصدی که غیر حق است بالاتر باشد و در راه خدا و برای حضرت او از تمام امور و موضوعات که به تدبیر نفسانی خود و غیر است صرفنظر کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

راضی شدم به آنچه خداوند برای من مقرر فرموده و امور خود را به حضرت او وا گذاشتم.

خدایی که در گذشته به من احسان کرد، هم چنان در آینده به من احسان خواهد فرمود.

نروم سوی سوا حسبی الله و کفی

دل چو بستم به خدا حسبی الله و کفی

سر و جاتم به فدا حسبی الله و کفی

تن من خاک رهش دل من جلوه گهش

نبرم نام دوا حسبی الله و کفی

او چو دردی دهم یا که داغی نهم

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 256

همه مهرست و وفا حسبی الله و کفی

همه نورست و ضیا همه روی است و صفا

من مرض اوست شفا حسبی الله و کفی

او کند مهر و وفا من کنم جور و جفا

چون توان رفت کجا حسبی الله و کفی

گر بخواند بدوم و براند نروم

ورد جان ساز دلا حسبی الله و کفی «1»

فیض از این گونه بگوی در غم دوست بموی

در معنای دیگر، تفویض واگذار کردن امور خود است به پروردگار و منظور از امور آن موضوعاتی است که خارج از اختیار انسان بوده و برای او پیشامد می‌کند، خواه حوادث آسمانی باشد خواه زمینی.

حقیقت تفویض آن گاه صورت می‌گیرد که انسان با چشم دل خدای جهان را عالم و محیط و قادر و مهربان ببیند، یعنی معرفت توحیدی مشاهده برای او حاصل شود نه از راه تصور علمی و برهان معمولی.

چون سالک راه توحید به این مقام نایل شد، قهراً در مقابل شهود عظمت و جلال و جمال حق تعالی از خواسته‌های خود خالی شده و چنان خود را ضعیف و فقیر و محتاج و عاجز و محدود و بی‌اختیار می‌بیند که جریان امور خود را از هر جهت چه دنیوی و چه اخروی به خداوند عزیز واگذار می‌کند و کمال مرتبه تفویض آن است که انسان چنان غرق وحدت و فنای عظمت و محو نور حقیقت گردد که از خود بی‌خبر و غافل شود و به جز او چیزی مشاهده نکند و هرچه دارد در راه جلوه

(1) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 257

جمال و جلال از دست بدهد و چیزی برای خود نخواهد «1».

مؤمن آل فرعون و تفویض امور به حق

مؤمن آل فرعون مردی بود از فرعونیان که به نوشته کتب مذهبی پسر عمو، یا پسر خاله فرعون بود و تعبیر به آل فرعون را در قرآن نیز شاهد بر این معنا گرفته‌اند «2».

او در بحرانی‌ترین لحظات به موسی بن عمران پیامبر بر حق خدا ایمان آورد و برای حفظ و حراست جان موسی و پیشرفت فرهنگ حضرت حق در عین بودن مشکلات فراوان پیش‌گام و پیش‌قدم بود.

او مدتی در سنگر الهی تقیه و پنهان کاری مذهبی دست به عالی ترین برنامه ها جهت پیشرفت برنامه های الهی موسی در میان فرعونیان و دربار طاغوت زمان زد ولی در آخرین مرحله بنا به فرموده قرآن مجید پرده ها را کنار زد و آنچه گفتنی بود به طور صریح گفت و دشمنان هم درباره او تصمیمات خطرناکی گرفتند.

آن قوم لجوج و مغرور و خودخواه در برابر سخنان این مرد شجاع و با ایمان سکوت نکردند و متقابلاً در جهت شرك و دعوت او به بت پرستی سخن گفتند.

او با تمام وجود فریاد زد: ای قوم! چرا من شما را به سوی نجات دعوت می کنم اما شما مرا به سوی آتش می خوانید، من سعادت شما را می طلبم و شما بدبختی مرا، من شما را به هدایت می خوانم و شما مرا به بی راهه.

شما مرا دعوت می کنید که به خدای یگانه کافر شوم و شریک هایی که به آن علم ندارم برای حضرت حق قرار دهم، در حالی که من شما را به سوی خداوند عزیز غفار دعوت می کنم.

(1) - شرح مصباح مصطفوی: 386.

(2) - مؤمن (40): 28.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 258

مؤمن آل فرعون در يك مقایسه روشن به آنها یادآوری کرد که دعوت شما دعوت به سوی شرك است، چیزی که حداقل دلیلی بر آن وجود ندارد و راهی است تاریک و خطرناک، اما من شما را به راهی روشن، راه خداوند عزیز و توانا، راه خداوند غفار و بخشنده دعوت می کنم.

بت هایی که مرا به آن دعوت می کنید صاحب هیچ دعوتی در دنیا و آخرت نیستند، این موجودات بی حس و شعور هرگز مبدأ حرکتی نبوده اند و نخواهند بود، نه سخنی می گویند، نه رسولانی دارند و نه دادگاه و محکمه ای، خلاصه نه گرهی از کار کسی می گشایند نه می توانند گرهی در کار کسی بزنند.

به همین دلیل باید بدانید، تنها بازگشت ما در قیامت به سوی خداست، اوست که رسولان خود را برای هدایت انسانها فرستاده و اوست که آنها را در برابر اعمالشان پاداش و کیفر می دهد و نیز باید بدانید که اسرافکاران و متجاوزان اهل دوزخند.

به این ترتیب مؤمن آل فرعون سرانجام ایمان خود را آشکار ساخت و خط توحیدی خویش را از خط شرك آلود آن قوم جدا کرد، دست ردّ به سینه نامحرمان زد و يك تنه با منطق گویایش در برابر تمام کفر ایستاد.

در آخرین سخنش با تهدیدی پرمعنی گفت: به زودی آنچه را من امروز به شما می گویم به خاطر خواهید آورد و هنگامی که آتش خشم و غضب الهی دامنشان را در این جهان و آن جهان می گیرد به صدق گفتار من پی می برید.

اما افسوس که آن زمان دیر است، اگر در آخرت باشد راه بازگشت وجود ندارد و اگر در دنیا باشد به هنگام نزول عذاب تمام درهای توبه بسته می شود.

آن گاه افزود: من تمام کارهای خود را به خداوند یگانه یکتا واگذار می کنم که او نسبت به بندگان بیناست.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 259

[وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ] «1».

و من کارم را به خدا وامی گذارم؛ زیرا خدا به بندگان بیناست.

به همین دلیل نه از تهدیدهای شما می ترسم و نه کثرت و قدرت شما و تنهایی من مرا به وحشت می افکند، چرا که سر تا پا خود را به کسی سپرده ام که قدرتش بی انتهاست و از حال بندگان به خوبی آگاه است.

این تعبیر ضمناً دعای مؤدبانه ای بود از این مرد با ایمان که در چنگال قومی زورمند و بی رحم گرفتار بود، تقاضایی بود از پیشگاه پروردگار که در این شرایط او را در کنف حمایت خویش قرار دهد.

خداوند مهربان هم این بنده مؤمن مجاهد را تنها نگذاشت و چنانچه در قرآن مجید می خوانیم خداوند او را از نقشه های شوم و سوء آنها حفظ فرمود.

[فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِالْاِثْمِ سُوءُ الْعَذَابِ] «2».

پس خدا او را از آسیب های آنچه بر ضد او نیرنگ می زدند، ننگه داشت و عذاب سختی فرعونیان را احاطه کرد.

تعبیر «سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوهَا» نشان می‌دهد که اجمالاً توطئه‌های مختلف بر ضد او چیدند اما این توطئه‌ها چه بود؟ قرآن سرپسته بیان کرده است، طبعاً انواع مجازاتها و شکنجه‌ها و سرانجام قتل و اعدام بوده است، اما لطف الهی همه آنها را خنثی کرد «3».

در «مجمع البیان» آمده که:

(1) - مؤمن (40): 44.

(2) - مؤمن (40): 45.

(3) - تفسیر نمونه: 110 / 20 (ذیل آیات 44 و 45 سوره مؤمن).

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 260

او با استفاده از يك فرصت مناسب خود را به حضرت موسی رسانید و همراه بنی اسرائیل از دریا عبور کرد. و نیز گفته‌اند:

وقتی تصمیم بر قتل او گرفتند به کوهی متواری شد و از نظرها پنهان گشت «1».

معنای عرفانی تفویض

تفویض امر، واگذاری تمام برنامه‌های اختیاری و غیر اختیاری به خداوند متعال است، به وجهی که از واگذار کننده سلب اختیار و نظر شود.

فرق توکل با تفویض این است که توکل بعد از وقوع سبب و تفویض در قبل و در بعد از سبب است، به این معنی که علت و سببی پیش می‌آید متوکل به خدا توکل می‌کند، تفویض واگذاری امور است به حق متعال بدون وجود علت و سبب.

تفویض عین تسلیم و توکل شعبه‌ای از تسلیم است، متوکل در مقام توکل نمی‌تواند از خود سلب اختیار کند، ولی مفوض در تفویض از خود سلب اختیار می‌نماید.

مفوض می گوید:

لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم

«2»

درجات تفویض

تفویض از توکل به لحاظ معنی وسیع تر و از لحاظ اشاره لطیف تر و بر سه درجه است:

(1) - مجمع البیان: 676 / 7 (ذیل آیات 44 و 45 سوره مؤمن).

(2) - حافظ.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 261

درجه اول تفویض: آن است که سالک بر نیت و قصد خود تکیه، از مکر حق ائمن و از یاری او مأیوس نباشد، بداند

اگر حق متعال بدو قدرت ندهد بر هیچ عملی قادر نیست.

درجه دوم تفویض: با مشاهده اضطرار است، سالک مضطراً می بیند که عمل او نجات دهنده او و گناه او هلاک کننده او نیست، هیچ عمل منجی و هیچ گناهی مهلك نیست و سبب موجب اشتغال کسی نمی گردد، مسبب است که امور به ید قدرت لایزالی اوست.

چیزی که مضطراً سالک را در این مقام به تفویض می کشاند این است که سالک می بیند عمل او فی نفسه موجب نجات او نبوده و گناه او بخصوصه سبب هلاک او نمی گردد، اگر به عنایت به او نظر شود عمل ناقابل او قابل تلقی شده او را به فلاح و رستگاری می رساند، اگر به سبب خلاف و نافرمانی مورد مؤاخذه واقع شود مطرود حق تعالی خواهد بود، چه کسی نیست که بتواند حق نعمت و بندگی حق را بجای آرد، پس ردّ و قبول حق نه به سبب اعمال و افعال است بلکه با نظر لطف و قهر اوست.

چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی است آن به که کار خود به عنایت رها کند¹»

درجه سَوَم تفویض: با مشاهده انفراد حق متعال است در حکم، سالک می بیند هر حرکت و سکونی و هر قبض و بسطی تحت حکم و امر حق تعالی است و درمی یابد که انصراف از جمع به تفرقه یا از تفرقه به جمع به اراده ذات کبریا بی الهی است.

(1) - حافظ.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 262

این درجه از تفویض حدّ اعلای تفویض است، سالک وقتی به شهود درمی یابد که بود و نبود در تحت امر «كُنْ فَيَكُونُ»^{*} است و جز ذات اقدس الهی در اراده عالم حاکم و مؤثری نیست و موجودات محکوم به حکم و مأمور به امر او هستند، اراده از او سلب و تفویض خود به خود صورت می گیرد، این تفویض اضطراری و قهری است¹.

(1) - مقامات معنوی: 19 / 2.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 263

[والتَّفْوِیْضُ خَمْسَةُ أَحْرَفٍ لِكُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا حُكْمٌ فَمَنْ اتَى بِأَحْكَامِهِ فَقَدْ اتَى بِهِ.

التَّائِي مِنْ تَرْكِ التَّدْبِيرِ فِي الدُّنْيَا، وَالْفَاءُ مِنْ فَنَاءِ كُلِّ هِمَّةٍ غَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى، وَالْوَاوُ مِنْ وَفَاءِ الْعَهْدِ وَتَصْدِيقِ الْوَعْدِ، وَالْيَاءُ مِنَ الْيَأْسِ مِنْ نَفْسِكَ وَالْيَقِينِ بِرَبِّكَ، وَالضَّادُ مِنَ الضَّمِيرِ الصَّافِي لِلَّهِ وَالضَّرُورَةِ إِلَيْهِ. وَالْمُقَوَّضُ لَا يُصْبِحُ إِلَّا سَالِمًا مِنْ جَمِيعِ الْآفَاتِ وَلَا يُنْسَى إِلَّا مُعَانِي بِدِينِهِ]

ترکیب تفویض

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

تفویض مرکب از پنج حرف است و از برای هر حرفی دلالتی و حکمی است و هرگاه انسانی به مقتضای دلالت این حروف عمل کند هرآینه حقیقت تفویض را بجا آورده است.

تا- دلالت دارد به ترك تدبیرات برای پیش آمدهای دنیوی و واگذارن آنها به مقدرات حضرت دوست.

فا- اشاره است به فانی شدن هرگونه قصد در اموری که وجهه الهی ندارد.

واو- دلالت دارد به وفاکردن و اجرای وعد و پیمان بین عبد و حق.

یا- دلالت دارد بر یأس از آنچه در تحت قدرت خود یا زیردست دیگران است

عرفان اسلامی، ج12، ص: 264

و یقین و اطمینان به پروردگار عالم.

ضاد- دلالت می کند بر ضمیر صاف و پاک و ضرورت و احتیاج و توجه کامل به سوی حق.

و کسی که امور خود را به خداوند تفویض کرد، پیوسته صبح می کند در حالتی که از هرگونه آفات و ابتلائات محفوظ است و شام می کند با عافیت و سلامتی در تمام جهات دینی و روحی.

مشغله عشق چیست خانه برانداختن	فتنه برانگیختن بر سر دل تاختن
حاصل عشاق ازو بی سروسامان شدن	سوختن از تاب درد با غم دل ساختن
شعله زندگر چنین آتش عشق از درون	نیست مرا شمع وار چاره ز بگداختن
با چو تو نقش آوری هر که زند نرد عشق	چاره ندارد مگر هستی خود باختن
از همه کار جهان ما به تو پرداختیم	عمر تلف کردنست جز به تو پرداختن
جز به توام با کسی نیست تعلّق که هست	شرط شناساییت غیر تو نشناختن

ناظر روی تو را شرط بود از نخست
پیش نظر هرچه هست از نظر انداختن

دل که پردی سزد گر بنوازی که هست
قاعده دلبری بردن و بنواختن

هرکه چو عبرت نهاد بر خط حکم تو سر
نیست روا بر سرش تیغ جفا آختن

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 265

باب

87

در یقین

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 267

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْيَقِينُ يُوصِلُ الْعَبْدَ إِلَى كُلِّ حَالٍ سَنَى وَمَقَامٍ عَجِيبٍ اخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ عِظَمِ شَأْنِ الْيَقِينِ حِينَ ذُكِرَ عَنْهُ أَنَّ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَمْشِي عَلَى الْمَاءِ فَقَالَ: لَوْ أَزْدَادَ يَقِينُهُ لَمْ يَمْشِ فِي الْهَوَاءِ. فَدَلَّ بِهَذَا أَنَّ رُتَبَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَعَ جَلَالَةِ مَحَلِّهِمْ مِنَ اللَّهِ كَانَتْ تَتَفَاضَلُ عَلَى حَقِيقَةِ الْيَقِينِ لَا غَيْرُ.

وَلَا نِهَآيَةَ لِيَزَادَةِ الْيَقِينِ عَلَى الْآبَدِ. وَالْمُؤْمِنُونَ أَيْضاً مُتَفَاوِتُونَ فِي قُوَّةِ الْيَقِينِ وَضَعْفِهِ فَمَنْ قَوِيَ مِنْهُمْ يَقِينُهُ فَعَلَامَتُهُ التَّوَكُّلُ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ إِلَّا بِاللَّهِ وَالْإِسْتِقَامَةُ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ وَعِبَادَتِهِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا قَدْ اسْتَوَتْ عَنْدَهُ حَالَتَا الْوُجُودِ وَالْعَدَمِ وَالزِّيَادَةِ وَالنُّقْصَانِ وَالْمَدْحِ وَالذَّمِّ وَالْعِزِّ وَالذُّلِّ لِأَنَّهُ يَرَى كُلَّهَا مِنْ عَيْنٍ وَاحِدَةٍ.

وَمَنْ ضَعُفَ يَقِينُهُ تَعَلَّقَ بِالْأَسْبَابِ وَرَخَّصَ لِنَفْسِهِ بِذَلِكَ وَاتَّبَعَ الْعَادَاتِ وَأَقَاوِيلَ النَّاسِ بِغَيْرِ حَقِيقَةٍ وَالسَّعَى فِي أُمُورِ الدُّنْيَا وَجَمْعِهَا وَامْتِسَاكِهَا، يُقَرُّ بِاللِّسَانِ أَنَّهُ لَا مَانِعَ وَلَا مُعْطَى إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى وَأَنَّ الْعَبْدَ لَا يُصِيبُ إِلَّا مَا رَزَقَ وَقُسِمَ لَهُ وَالْجُهْدُ لَا يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَيُنْكَرُ ذَلِكَ بِفِعْلِهِ وَقَلْبِهِ.

قال الله تعالى:

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 268

[يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ] «1».

وَأَمَّا عَطَفَ اللَّهُ تَعَالَى لِعِبَادِهِ حَيْثُ إِذْنَ لَهُمْ فِي الْكَسْبِ وَالْحَرَكَاتِ فِي بَابِ الْعَيْشِ مَا لَمْ يَتَعَدَّوا حُدُودَهُ وَلَا يَتَزَكُّوا فَرَائِضَهُ وَسُنَنَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي جَمِيعِ حَرَكَاتِهِمْ وَلَا يَغْدِلُوا عَنْ مَحَجَّةِ التَّوَكُّلِ وَلَا يَقِفُوا فِي مَيْدَانِ الْحِرْصِ، وَأَمَّا إِذَا نَسُوا ذَلِكَ وَارْتَبَطُوا بِخِلَافٍ مَا حَدَّثَهُمْ كَانُوا مِنَ الْهَالِكِينَ الَّذِينَ لَيْسَ مَعَهُمْ مِنَ الْحَاصِلِ إِلَّا الدَّعَاوَى الْكَاذِبَةُ. وَكُلُّ مُكْتَسِبٍ لَا يَكُونُ مُتَوَكِّلًا فَلَا يَسْتَجْلِبُ مِنْ كَسْبِهِ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا حَرَامًا وَشُبْهَةً، وَعَلَامَتُهُ أَنْ يُؤْثِرَ مَا يَخْصُلُ مِنْ كَسْبِهِ وَيَجُوعُ وَيُتَفَقَّ فِي سَبِيلِ الدِّينِ وَلَا يُمْسِكُ.

وَالْمَأْذُونُ فِي الْكَسْبِ مَنْ كَانَ بِنَفْسِهِ مُتَكَسِّبًا وَيَقْلِبُهُ مُتَوَكِّلًا وَأَنْ كَثُرَ الْمَالُ عِنْدَهُ قَامَ فِيهِ كَالَامِينِ عَالِمًا بِأَنْ كَوْنَ ذَلِكَ عِنْدَهُ وَقُوَّتُهُ سَوَاءٌ أَنْ أَمْسَكَ أَمْسَكَ لِلَّهِ وَأَنْ أَنْفَقَ أَنْفَقَ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَيَكُونُ مَنْعُهُ وَاعْطَاؤُهُ فِي اللَّهِ.

(1) - آل عمران (3): 167.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 269

[الْيَقِينُ يُوصِلُ الْعَبْدَ إِلَى كُلِّ حَالٍ سَنَى وَمَقَامٍ عَجِيبٍ اخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ عَظِيمِ شَأْنِ الْيَقِينِ حِينَ ذُكِرَ عِنْدَهُ أَنَّ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَمْشِي عَلَى الْمَاءِ فَقَالَ: لَوْ ارْتَدَّادَ يَقِينُهُ لَمْ يَشَى فِي الْهَوَاءِ. فَدَلَّ بِهَذَا أَنَّ رُتَبَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَعَ جَلَالَةِ مَحَلِّهِمْ مِنَ اللَّهِ كَانَتْ تَتَفَضَّلُ عَلَى حَقِيقَةِ الْيَقِينِ لَا غَيْرُ]

حقیقت یقین

در جلد اول «مصباح الشریعة» درباره یقین از دیدگاه قرآن و روایات و مسائل عرفانی مطالبی نگاشته شد، در این فصل نیازی به توضیح بیشتر دیده نمی شود، تنها به ترجمه روایت اکتفا می گردد و از حضرت دوست متواضعانه درخواست می شود که دل های همه ما را به نور یقین روشن کند که یقین به جناب او موثر بندگی خالص و ترك محرمات و یقین به رزاقیت حضرتش سبب ترك حرص و طمع و دست برداشتن از مال حرام و حذر از عذاب آخرت و یقین به نبوت و امامت علت همرنگ شدن با اخلاق انبیا و ائمه علیهم السلام و یقین به مرگ موثر زهد و ورع و پارسایی و پاکدامنی و راحتی و امنیت است و راه تحصیل این همه یقین انس با قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام و مطالعه در اوضاع و احوال جهان و جهانیان است که دارنده یقین محبوب حقیقی را بر ما سوا ترجیح داده و در زندگیش جز وقار و متانت

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 270

و صلاح و سداد و پاکی و طهارت و عشق به جمال و کمال چیزی دیده نمی شود.

صفت یقین به هر حال آدمی را به مرتبه ای بلند و بالا و مقامی شگفت آور می رساند، رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از حالات عیسی علیه السلام و مسئله از روی آب رفتن وی گفتگو کرد فرمود: هرگاه یقین او از این مرتبه نیز بالاتر می رفت روی هوا حرکت می کرد!!

از این سخن معلوم می شود که مراتب و مقامات انبیا با جلالت و بزرگواری هر یک از آنان تنها به صفت یقین بر همدیگر برتری پیدا می کرد.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 271

[وَلَا نِهَایَةَ لِزِیَادَةِ الْیَقِینِ عَلَى الْآبِدِ. وَالْمُؤْمِنُونَ اِیضاً مُتَّفَاعِلُونَ فِی قُوَّةِ الْیَقِینِ وَضَعْفِهِ فَمَنْ قَوِی مِنْهُمْ یَقِینُهُ فَعَلَامَتُهُ التَّوْبَرُّی مِنْ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ اِلَّا بِاللَّهِ وَالْاَسْتِیْقَامَةُ عَلَى اَمْرِ اللَّهِ وَعِبَادَتِهِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا قَدْ اسْتَوَتْ عِنْدَهُ حَالَتَا الْوُجُودِ وَالْعَدَمِ وَالزِّیَادَةِ وَالنَّقْصَانِ وَالْمَدْحِ وَالذَّمِّ وَالْعِزِّ وَالذُّلِّ لِأَنَّهُ یَرِی كُلُّهَا مِنْ عَیْنٍ وَاحِدَةٍ. وَمَنْ ضَعُفَ یَقِینُهُ تَعَلَّقَ بِالسَّبَابِ وَرَخَّصَ لِنَفْسِهِ بِذَلِكِ وَاتَّبَعَ الْعَادَاتِ وَأَقَاوِیلَ النَّاسِ بَعِیْرَ حَقِیقَةِ السَّعْیِ فِی أُمُورِ الدُّنْیَا وَجَمَعَهَا وَامْسَاكَهَا، یُتَرُّ بِاللِّسَانِ أَنَّهُ لَا مَانِعَ وَلَا مُعْطِیَ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى وَأَنَّ الْعَبْدَ لَا یُصِیْبُ إِلَّا مَا رَزَقَ وَفُسِمَ لَهُ وَالْجُهْدُ لَا یَزِیدُ فِی الرِّزْقِ وَیُنْكَرُ ذَلِكُ بِفِعْلِهِ وَقَلْبِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا یَكْتُمُونَ] «1»]

باید توجه داشت که مراتب یقین و درجات آن بی شمار است و افراد مؤمن و اولیای حق از جهت دارابودن این مرتبه متفاوت می شوند. کسی که در حدّ اعلای

(1) - آل عمران (3): 167.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 272

یقین است و این صفت در قلبش فوق العاده تر است اثر و علامتش این است که حول و قوتی در برابر اراده و عظمت حضرت حق برای خود قایل نیست و در وظایف بندگی و انجام اوامر الهی پیوسته کوشا و مستقیم باشد و ظاهراً و باطناً عبادت حق بجا آورد و بود و نبود و زیادی و کمی و مدح و ذم و عزت و ذلت در نظرش یکسان است؛ زیرا این همه حالات مختلف از يك سرچشمه سرازیر و در جریان است.

کسی که یقین او ضعیف و سست باشد، پیوسته در تمام امور متوجه وسایل و اسباب شده و بدون توجه به مسببیت مطلق حق به آن اسباب و وسایل توسّل و تمسّک پیدا می کند و این معنی را پیش خود جایز دانسته و صحیح تصور می نماید و خلاف اخلاص و توحید به حساب نمی آورد و در تمام امور زندگی بدون دقّت و تکیه بر حق از رسوم و عادات مردم هر چند غلط باشد پیروی کرده و گفتار و اقوال دیگران را معتبر می شمارد.

در امور مربوط به زندگی مادی در حدّ خودکشی سعی نموده و در جمع دنیا و نگهداری و امساك آن سخت اهتمام می ورزد.

او اظهار می دارد که مانع و معطی و دهنده و گیرنده ای جز حق نیست و به هیچ کس نمی رسد مگر آنچه مقرر شده و سعی و کوشش اثری در تغییر مقدرات و در زیادی قسمت ندارد، اما باطن و قلبش مخالف این گفته هاست. چنانچه در قرآن می فرماید:

با زبان اظهار می کنند آنچه در قلوبشان نیست و خدا به آنچه پنهان می دارند آگاه است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 273

[وَأَمَّا عَطَفَ اللَّهُ تَعَالَى لِعِبَادِهِ حَيْثُ إِذْنَهُمْ فِي الْكَسْبِ وَالْحَرَكَاتِ فِي بَابِ الْعَيْشِ مَا لَمْ يَتَعَدَّوْا حُدُودَهُ وَلَا يَتَزَكُّوا فَرَأَيْضَهُ وَسَنَّ نَبِيَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي جَمِيعِ حَرَكَاتِهِمْ وَلَا يَعْدِلُوا عَنْ حُجَّةِ التَّوَكُّلِ وَلَا يَقِفُوا فِي مِيدَانِ الْحِرْصِ، وَأَمَّا إِذَا نَسُوا ذَلِكَ وَارْتَبَطُوا بِخِلَافٍ مَا حَدَّثَهُمْ كَانُوا مِنَ الْهَالِكِينَ الَّذِينَ لَيْسَ مَعَهُمْ مِنَ الْحَاصِلِ إِلَّا الدَّعَاوِي الْكَاذِبَةُ. وَكُلُّ مُكْتَسِبٍ لَا يَكُونُ مُتَوَكِّلًا فَلَا يَسْتَجْلِبُ مِنْ كَسْبِهِ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا حَرَامًا وَشُبْهَةً، وَعَلَامَتُهُ أَنْ يُؤْثِرَ مَا يَخْصُلُ مِنْ كَسْبِهِ وَيَجُوعَ وَيُنْفَقَ فِي سَبِيلِ الدِّينِ وَلَا يُمْسِكَ. وَالْمَأْذُونُ فِي الْكَسْبِ مَنْ كَانَ يَنْفُسِهِ مُتَكَسِّبًا وَبَقْلِيَّةً مُتَوَكِّلًا وَأَنْ كَثُرَ الْمَالُ عِنْدَهُ قَامَ فِيهِ كَالَامِينِ عَالِمًا بِأَنْ كَوْنَ ذَلِكَ عِنْدَهُ وَقُوَّتُهُ سَوَاءٌ أَنْ امْسَكَ امْسَكَ لِلَّهِ وَأَنْ انْفَقَ انْفَقَ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَيَكُونُ مَنَعُهُ وَأَعْطَاؤُهُ فِي اللَّهِ]

یقین و توکل

حضرت حق از باب مهر و محبت به بندگان خود اذن داده برای زندگی مادی به کسب و کار اشتغال ورزند، البته به شرط این که از حدود الهی تجاوز نکرده و در تمام حرکات و اعمال و مجاری کسب و کار رضای او را منظور کنند و به حضرت

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 274

وی اعتماد نمایند و از آلوده شدن به حرص و طمع پرهیزند.

چون این حقایق را فراموش کنند یعنی در اتصال به دنیا از حدود حق فراروند و از توکل بگریزند و به حرص و طمع دچار گردند از طایفه هالکین شوند و از زمره کسانی به حساب آیند که جز ادعای دروغ مایه‌ای ندارند.

آنان که در رشته کسب و کار بدون توکلند و مطیع دستورهای دوست نیستند جز مال حرام و اندوخته شبهه‌ناک برای آنان نماند، علامت متوکل این است که در بذل مال امساك نداشته، بلکه دیگران را بر خود مقدم کرده و از ایثار و انفاق خدشه‌ای در قلبش نیاید.

متکی به حضرت حق بدنش در کسب و کار و قلبش در خضوع و خشوع نسبت به جناب اوست، چون تحصیل ثروت کرد خود را امین حق بیند و بر این اساس طبق رضای صاحب مال در مال تصرف کند و باقی بودن و فانی شدن مال در نظرش یکسان گردد، در چنین حال بذل و انفاق و امساك و منعش برای خداست و هرگونه تصرفش در ثروت و مال بر طبق برنامه‌های یار است.

زنده آن باشد که از خود رسته شد

در وجود زنده‌ای پیوسته شد

خویش را در پای او انداختن	چیست پیوستن به او دل باختن
اختیار خود به او بگذاشتن	دست از تدبیر خود برداشتن
اختیار خود برو با او گذار	گر همی خواهی حیات خوش گوار

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 275

باب

88

در خوف و رجا

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 277

قال الصادق عليه السلام:

الْخَوْفُ رَقِيبُ الْقَلْبِ وَالرَّجَاءُ شَفِيعُ النَّفْسِ، وَمَنْ كَانَ بِاللَّهِ عَارِفًا كَانَ مِنَ اللَّهِ خَائِفًا، وَهُمَا جَنَاحَا الْإِيمَانِ، يَطِيرُ بِهِمَا الْعَبْدُ الْمُحَقِّقُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى، وَعَيْنَا عَقْلُهُ يُبْصِرُ بِهِمَا إِلَى وَعْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَوَعِيدِهِ وَالْخَوْفُ طَالِعُ عَدْلِ اللَّهِ بِاتِّقَاءِ وَعِيدِهِ، وَالرَّجَاءُ دَاعِي فَضْلِ اللَّهِ وَهُوَ يُجَيِّ الْقَلْبَ وَالْخَوْفُ يُمَيِّتُ النَّفْسَ.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الْمُؤْمِنُ بَيْنَ خَوْفَيْنِ، خَوْفِ مَا مَضَى وَخَوْفِ مَا بَقِيَ.

وَيَمُوتُ النَّفْسُ تَكُونُ حَيَاةُ الْقَلْبِ وَبِحَيَاةِ الْقَلْبِ الْبُلُوغُ إِلَى الْأَسْتِقَامَةِ. وَمَنْ عَبْدَ اللَّهِ عَلَى مِيزَانِ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ لَا يَصِلُ وَيَصِلُ إِلَى مَأْمُولِهِ.

وَكَيْفَ لَا يَخَافُ الْعَبْدُ وَهُوَ غَيْرُ عَالِمٍ بِمَا يُجْتَمُ صَحِيفَتُهُ وَلَا لَهُ عَمَلٌ يَتَوَصَّلُ بِهِ اسْتِحْقَاقًا وَلَا قُدْرَةٌ لَهُ عَلَى شَيْءٍ وَلَا مَقَرٌّ، وَكَيْفَ لَا يَرْجُو وَهُوَ يَعْرِفُ نَفْسَهُ بِالْعَجْزِ وَهُوَ غَرِيقٌ فِي بَحْرِ آلاءِ اللَّهِ وَنِعَمَائِهِ مِنْ حَيْثُ لَا تُحْصَى وَلَا تُعَدُّ.

فَالْمُحِبُّ يَعْبُدُ رَبَّهُ عَلَى الرَّجَاءِ بِمُشَاهَدَةِ أَحْوَالِهِ بِعَيْنِ سَهَرٍ **«1»**، وَالزَّاهِدُ يَعْبُدُ عَلَى الْخَوْفِ. قَالَ أُوَيْسُ هَرِمٍ بَنِ حَيَّانَ: قَدْ عَمِلَ النَّاسُ عَلَى الرَّجَاءِ، تَعَالَى: نَعْمَلُ عَلَى الْخَوْفِ.

(1) - در نسخه عبدالرزاق لاهیجی «بَعَثَ مُتَّهِمًا» آمده است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 278

وَالْخَوْفُ خَوْفَانِ ثَابِتٌ وَمُعَارِضٌ. فَالثَّابِتُ مِنَ الْخَوْفِ يورِثُ الرَّجَاءَ وَالْمُعَارِضُ مِنْهُ يورِثُ خَوْفًا ثَابِتًا.

وَالرَّجَاءُ رَجَاءَانِ عَاكِفٌ وَبَادٍ. فَالْعَاكِفُ مِنْهُ يُقَوِّى نِسْبَةَ الْمَحَبَّةِ، وَالْبَادِى مِنْهُ يُصَحِّحُ أَصْلَ الْعَجْزِ وَالتَّقْصِيرِ وَالْحَيَاءِ.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 279

[الْخَوْفُ رَقِيبُ الْقَلْبِ وَالرَّجَاءُ شَفِيعُ النَّفْسِ وَمَنْ كَانَ بِاللَّهِ عَارِفًا كَانَ مِنَ اللَّهِ خَائِفًا، وَهُمَا جَنَاحَا الْإِيمَانِ، يَطِيرُ بِهِمَا الْعَبْدُ الْمُحَقِّقُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى، وَعَيْنَا عَقْلُهُ يُبْصِرُ بِهِمَا إِلَى وَعْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَوَعِيدِهِ وَالْخَوْفُ طَالِعُ عَدْلِ اللَّهِ بِاتِّقَاءِ وَعِيدِهِ، وَالرَّجَاءُ دَاعِي فَضْلِ اللَّهِ وَهُوَ يُجْنِي الْقَلْبَ وَالْخَوْفُ يُمِيتُ النَّفْسَ]

حقیقت خوف و رجا

مسئله خوف و رجا که به فرموده امام صادق علیه السلام برای هر انسان عابدی به منزله دو بال پرواز است در جلد اول کتاب با تمام توابعش از طریق قرآن و روایات و دعاهاى مأثوره به طور مشروح مورد بحث قرار گرفت بدین جهت فقط به ترجمه روایت اکتفا می شود.

ترس از مقام حق و یا از عذاب قیامت که معلول انواع گناهان است دیده بان دل و محافظ وجود از افعال و اعمال زشت است و امید و رجا نسبت به رحمت دوست شفیع نفس در پیشگاه حضرت حق است که هرچند آلودگی و گناهت زیاد باشد در صورت توبه به عرصه آمزش می رسی که چیزی با کرم و عنایت یار برابر نیست.

حاصل این که چنانچه حق به وفور عفو و رحمت و شمول لطف و مکرمت که مشعر رجا و امید است موصوف می باشد، هم چنین بارگاه حریم او به جنود قهر

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 280

و سطوت که مورث خوف و بیم است محقوف است، پس باید در بندگان امید و بیم یکسان بوده و هیچ يك بر دیگری زیادت نکند، چنانچه فرموده اند:

هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آن که در قلب او دو نور است: نور بیم و نور امید که اگر وزن شوند هیچ يك بر دیگری زیادتی نکند «1».

هرکس از معرفت بیشتری نسبت به حق برخوردار است خوفش بیشتر است، خوف و رجا دو بال ایمانند که مؤمن با این دو بال به سوی رضوان می پرد و امید و خوف دو چشم عقلند که با این دو چشم وعده و وعید حق یعنی بشارت به بهشت و انداز از جهنم را تماشا می کند. امید، هر عبادی را به جانب کرم می خواند و باعث حیات قلب و نجات دل از افسردگی است و خوف باعث مرگ شهوات و هواهای نفس می باشد.

(1) - تفسیر القمی: 164 / 2.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 281

[قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمُؤْمِنُ بَيْنَ خَوْفَيْنِ، خَوْفٍ مَا مَضَى وَخَوْفٍ مَا بَقِيَ. وَمَيَّوتِ النَّفْسِ تَكُونُ حَيَاةُ الْقَلْبِ وَحَيَاةُ الْقَلْبِ الْبُلُوعُ إِلَى الْأَسْتِقَامَةِ. وَمَنْ عَبْدَ اللَّهَ عَلَى مِيزَانِ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ لَا يَضِلُّ وَيَصِلُ إِلَى مَأْمُولِهِ. وَكَيْفَ لَا يَخَافُ الْعَبْدُ وَهُوَ غَيْرُ عَالِمٍ بِمَا يُحْتَمُّ صَحِيفَتُهُ وَلَا لَهُ عَمَلٌ يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى حَقِّقَاتٍ وَلَا قُدْرَةٌ لَهُ عَلَى شَيْءٍ وَلَا مَقَرٌّ، وَكَيْفَ لَا يَرْجُو وَهُوَ يَعْرِفُ نَفْسَهُ بِالْعَجْزِ وَهُوَ غَرِيقٌ فِي بَحْرِ آلَاءِ اللَّهِ وَنِعَمَائِهِ مِنْ حَيْثُ لَا تُحْصَى وَلَا تُعَدُّ. فَالْمُحِبُّ يَعْبُدُ رَبَّهُ عَلَى الرَّجَاءِ بِمُشَاهَدَةِ أَحْوَالِهِ بِعَيْنِ سَهَرٍ، وَالزَّاهِدُ يَعْبُدُ عَلَى الْخَوْفِ]

خوف مؤمن

رسول الهی صلی الله علیه و آله فرمود:

مؤمن بین دو خوف است: خوف از گذشته به این که مبدا آنچه از عمر گذشت موافق رضای دوست نگذشته باشد و خوف از آینده که مبدا به هوا و هوس بگذرد و حاصل و ثمری برابر با میل یار به بار نیاورد.

به موت نفس اماره دل زنده می شود و زندگی به سبب حیات دل بر استقامت در عمل و اخلاق قدرت می گیرد.

هرکس حضرت معبود را بر اساس خوف و رجای مساوی عبادت کند هرگز

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 282

گمراه نمی شود و به امیدی که دارد به رحمت جناب یار می رسد، چرا که امید زیاد به حالت خطرناك امن از عذاب و مکر می رسد و خوف زیاد به یأس از رحمت دوست می کشد و اضافه هر يك بر دیگری خطر عظیم است.

چرا برای عبد خوف نباشد؟ در حالی که عاقبت خود را خبر ندارد که به سعادت ختم می شود یا به شقاوت، از طرف دیگر عمل و کوششی که بتواند به آن تکیه کند و به استناد آن مستحق نتیجه مطلوب و ثواب جمیل باشد، نخواهد داشت؛ زیرا اگر توفیق عملی به دست آید، با توجه و عنایت اوست و باز باید متوجه باشد که هرگز خود او با نیرو و قدرتش نمی توانست کار خوبی انجام داده و یا از عمل بدی پرهیز کند؛ زیرا حول و قوه فقط و فقط از حضرت حق است و بس و عبد غرق در آلاء و نعمای اوست، آلاء و نعمایی که حد و حصر و عدد و شماره ندارد.

خوف و امید هر کدام مسلك خاصی هستند و هر يك به کسی منسوب است، امید مسلك عاشق است و عاشق همیشه در این احساس است که معشوق چه وقت به آزار و عذاب عاشق راضی است؟!

و خوف مسلك زاهد است که مولای خود را به عنوان سلطان قهر اخذ کرده و از این جهت در جمیع حرکات و سکنات از او خائف و هراسان است که مبدا خلاف میل دوست واقع شود.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 283

[قَالَ أَوْيَسُ لِهَرِمِ بْنِ حَيَّانَ: قَدْ عَمِلَ النَّاسُ عَلَى الرَّجَاءِ، تَعَالَ: نَعْمَلْ عَلَى الْخَوْفِ.

وَالْخَوْفُ خَوْفَانِ ثَابِتٌ وَمُعَارِضٌ. فَالثَّابِتُ مِنَ الْخَوْفِ يورِثُ الرَّجَاءَ وَالْمُعَارِضُ مِنْهُ يورِثُ خَوْفًا ثَابِتًا وَالرَّجَاءُ رَجَاءَانِ عَاكِفٌ وَبَادٍ. فَالْعَاكِفُ مِنْهُ يُقَوِّى نِسْبَةَ الْمَحَبَّةِ، وَالبَادِ مِنْهُ يُصَحِّحُ اصْلَ الْعَجْزِ وَالتَّقْصِيرِ وَالْحَيَاءِ]

نصیحت اویس قرن درباره خوف

اویس قرن - که از بزرگان قوم و از خواص حضرت مولا و از عارفان عاشق و بیداردلان واصل است - به هَرم بن حیّان گفت:

مردمان کار به خود آسان کرده، بندگی خدا را بر اساس امید انجام می دهند، بیا تا من و تو بر مقتضای خوف عمل کنیم که به احتیاط در دین نزدیکتر است.

خوف دو خوف است:

1- خوف ثابت.

2- خوف معارض.

خوف ثابت که مرکوز طبع است و به مقتضای آن اتیان اوامر و اجتناب از نواهی انجام می گیرد و مسامحه که از توابع رجا است از او ناشی نمی شود و به سبب معارضه خوف با رجا تزلزل و اضطراب بهم نمی رساند و اینچنین خوف بدون شك

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 284

عامل مغفرت است.

خوف معارض خوفی است که هرچندگاه معارضه با امید می کند و به سبب معارضه در اساس خوف تزلزل بهم می رساند، اما به ملاحظه مرجحات خوف برگشت به خوف ثابت می کند و مانند خوف ثابت سبب نجات می گردد.

امید هم دو امید است:

امید ثابت.

امید مسافر.

امید ثابت از برای صاحب امید ملکه و فطری است و صفتی است راسخ و این امید موجب قوّت عشق و محبّت نسبت به محبوب است.

امید مسافر یا غیر ثابت در مرحله حال است و به مرتبه رسوخ نرسیده و این امید مصحح عجز و تقصیر و حیاست به این معنی که دارند آن به عجز و تقصیرش راه برده و دانسته که کفایت تمام مهمات فقط به دست حضرت اوست و جنابش وقتی در دنیا با بنده امیدوارش به نیکی معامله کند به طریق اولی معامله اش در آخرت با بنده اش بهتر و نیکوتر است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 287

باب 89

در مسئله رضا

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

صِفَةُ الرِّضَا أَنْ يَرْضَى الْمَحْبُوبَ وَالْمَكْرُوهَ.

وَالرِّضَا شُعَاعُ نَوْرِ الْمَعْرِفَةِ، وَالرَّاضِي فَاِنْ عَنِ جَمِيعِ اخْتِيَارِهِ، وَالرَّاضِي حَقِيقَةً هُوَ الْمَرْضِيُّ عَنْهُ. وَالرِّضَا اسْمٌ يَجْتَمِعُ فِيهِ مَعَانِي الْعُبُودِيَّةِ.

سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدًا الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: تَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِالْمَوْجُودِ شَرْكَاً وَبِالْمَقْهُودِ كُفْراً وَهُمَا خَارِجَانِ عَنْ سُنَّةِ الرِّضَا. وَاعْجَبُ مَنْ يَدَّعِي الْعُبُودِيَّةَ لِلَّهِ كَيْفَ يُنَازِعُهُ فِي مَقْدُورَاتِهِ؟ حَاشَا الرَّاضِينَ الْعَارِفِينَ.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 288

[صِفَةُ الرِّضَا أَنْ يَرْضَى الْمَحْبُوبَ وَالْمَكْرُوهَ]

رضا و خشنودی از حق

گرچه در ضمن مجلّلات گذشته، به مناسبت های گوناگون به مسئله رضای عبد از معبود و عاشق از معشوق اشاره شده ولی به خاطر اهمیّت مسئله لازم است در این فصل به توضیح بیشتری در این زمینه اقدام شود.

باید دانست که رضای از حضرت دوست فرع معرفت به وجود مقدس او و شؤون او و قضا و قدر او و مصلحت خواهیش نسبت به عبد است.

رضا اگر همراه با معرفت باشد رضای اختیاری است و از ارزش و قیمت برخوردار و مورث اجر عظیم اخروی است ورنه چندان اجری بر آن مترتب نیست، کسی که از نور معرفت محروم است و در برخورد با پیش آمدها و حوادث می گوید:

اگر راضی نباشم چه کنم؟ و یا می گوید: چاره ای جز تسلیم و رضا نیست، این تسلیم و رضا که از عرصه گاه شوق و عشق و محبت و معرفت خارج است فاقد ارزش و اعتبار است و در حرم حرم حضرت یار قابل توجه نیست.

عبد باید به مقررات شرعیه الهیه و تکالیف اخلاقیه و عملیه که از جانب حضرت حق به مصلحت دنیا و آخرت او تنظیم شده راضی باشد و با کمال شوق و ذوق به ادای آنها پردازد.

عبد باید به مقدرات حق در باب خلقت و آفرینش و صورت و سیرتش در

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 289

کمال رضایت باشد که نقاش ازل نقاشی و صورت گریش بجا و عین حکمت و عدل و لطف و مرحمت است.

عبد باید نسبت به اندازه روزی و رزقش که از طریق کار معمول و کسب مشروع به دست می آورد راضی و تسلیم و قانع و شاکر باشد.

عبد باید به داشتن زن و فرزند و پدر و مادر و خواهر و برادر که حضرت دوست برایش مقرر فرموده راضی و خشنود باشد و به کم ظرفیتی یا پر ظرفیتی آنان بسازد و در جنب زندگی با آنان چه سخت چه راحت به کمال خود بیفزاید و با صبر و استقامت در کنار آنان خود را به خشنودی حق برساند.

عبد باید به صحت و سلامت و به مرض و نقاهت و به فقر و ثروت و به مکروه و محنت و به راحت و امنیت و به اندوه و شادی که در صورت صحیح برخورد کردن با همه اینها به رشد و کمال می رسد راضی و راحت باشد و خلاصه به آنچه در ظاهر و باطن از جانب دوست به او می رسد، چه دارای شیرینی ظاهر و یا تلخی ظاهر باشد راضی بوده و قلباً اعلام خشنودی و تسلیم کند.

عبد را با چون و چرا نسبت به دستگاه حق و اوضاع آفرینش و پیش آمدها و حوادث و ابتلائات و راحتیها و سختیها اصلاً کاری نیست، او را حالتی است که بر اثر آن حالت تمام هویت و وجودش فریاد می زند:

پسندم آنچه را جانان پسندند

الهی قمشه‌ای آن مرد پاکباز و آن طایر حریم راز می گوید:

خوش باش که ایزدست سلطانش

تا چند الهی از جهان نالی

زیبا نگری به چشم عرفانش

گر زشت بود کنون جهان نقشش

خاری که بروید از بیابانش

در دیده عاشق است گلزاری

در مکتب این بزرگ کیهانش

ایزد همه را کتاب عشق آموخت

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 290

این کودک خردسال نادانش

بس نیست شگفت اگر به یاد آرد

بشکفته ز خاطر پریشانیش

نومید مشو که بس گل امید

آن در که گشود لطف یزدانش

بالله نتواند آن که بندد کس

آن کس که خدا بود نگهبانش

خلقی اگرش عدوست هست ایمن

رضا از دیدگاه عرفان

لاهیجی که در توضیح مسائل عرفانی قدرتی به سزا داشت در شرح این بیت که از عارف شبستری نقل شده:

ارادت با رضای حق شوم ضم

رود چون موسی اندر باب اعظم

می گوید: ارادت و خواست سالک سایر به جانب حق، با رضای حق منضم شود و اصلاً غیر رضای حق در هیچ امری طلب ننماید و ارادت خود از میانه بردارد و در جمیع اقوال و افعال نظرش بر رضای الهی باشد نه به حظّ نفس خود و ارادت و رضای او در ارادت و رضای حق محو و متلاشی گشته، خواست الهی شده باشد، قوله تعالی:

[ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً] «1».

به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد.

اشارت با بشارتی است بر آن که سیر رجوعی مشروط به رضاست و به انتفای شرط انتفای مشروط لازم است. گویا این معنا دارد که راه به رجوع به جانب حق نیست مگر به رضا رود چون موسی اندر باب اعظم، یعنی چون ارادت او با رضای

(1) - فجر (89): 28.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 291

حق منضم شد، همچو موسی پیغمبر در باب اعظم یعنی در مقام رضا بازگشت به جانب الهی نماید.

مشایخ کبار فرموده‌اند:

الرَّضَا بَابُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ وَجَنَّتُهُ الدُّنْيَا.

مقام رضا باب اعظم خداوند است و باغستان مقام رضا، دنیاست که عرصه گاه تکلیف و مسئولیت است.

و تحقق به مقام رضا به حضرت موسی علیه السلام غالب بوده و قصه آن حضرت دلالت بر این معنی دارد که از ابتدا تا انتها در رضا ید و بیضا نموده است و این آیه کریمه مؤید همین است:

[وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى] «1».

ای موسی! چه چیز تو را شتابان کرد که قبل از قوم خود [در آمدن به کوه طور] پیشی گرفتی؟* گفت: پروردگارا! من به سوی تو شتافتم تا خشنود شوی. آنان گروهی هستند که اینک به دنبال من می آیند.

و حقیقت رضا بیرون آمدن بنده است از رضای خود به دخول در رضای محبوب و راضی شدن به هرچه حضرت خداوند درباره وی اراده آن چیز نموده باشد، به حیثیتی که هیچ اراده و داعیه او بر خلاف اراده الله نباشد.

[وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ] «2».

(1) - طه (20): 83 - 84.

(2) - و تا خدا نخواهد، نخواهید خواست. انسان (76): 30.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 292

از عارفی پرسیدند که «ما تُريدُ» چه می خواهی؟ فرمود: «أريدُ أَنْ لَا أُرِيدَ».

می خواهم که مرا هیچ خواست نباشد و اراده من در اراده الله محو باشد تا مراد من مراد حق باشد.

راضی به حق آن کس را توان گفت که او را بر تقدیرات الهی اصلاً اعتراضی نباشد. از آن سالک راه پرسیدند: بنده کی به مقام رضا رسد؟ فرمود: وقتی رسد که در مصیبت و بلا چنان فرحناك و خوشدل باشد که در هنگام نعمت و سرور خوشدل است.

ابی محمد روم می گوید: رضا آن است که استقبال احکام الهی به فرح و شادمانی نمایی و میان مکروه و مرغوب فرقی ننهی.

آن مرد عارف گفت:

الرَّضَا رَفْعُ الْاِخْتِيَارِ.

رضا آن است که این کس اختیار خود را از میان مرتفع گرداند و هرچه برای وی خواسته باشد بدان راضی بُود.

به حضرت امام حسن علیه السلام عرضه داشتند که اباذر فرموده:

نزد من درویشی بهتر از توانگری و بیماری بهتر از تندرستی است. امام فرمود که رحمت بر اباذر باد، اما من می گویم که هر که کار خویش با خدا گذارد، هرگز تمنا نکند جز آنچه را که خدا از برای او اختیار فرموده است «1».

شیخ ابوتراب نوربخشی گفته که:

به مرتبه رضا نمی رسد کسی که دنیا را در دل وی مقداری و واقعی بوده باشد.

نقل است که:

(1) - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 3/ 156، نیز من کلام الحکماء فی مدح القناعة.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 293

عنه غلام يك شب پيا ايستاده بود تا وقت صبح، همین می گفت که الهی! اگر مرا عذاب می کنی تو را دوست دارم و اگر رحمت کنی هم دوست می دارم.

و انتقام تو ز جان محبوب تر

ای جفای تو ز دولت خوب تر

بوالعجب من عاشق و این هر دو ضد «1»

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد

و علامت رضای حق از بنده آن است که بنده از حق راضی باشد که:

[رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ] «2».

خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند.

علم به رضا

آورده‌اند که:

شاگردی از استاد خود پرسید که بنده می‌داند که حضرت حق از وی راضی است یا نمی‌داند؟ استاد فرمود که نمی‌داند، چون رضای حق امر غیبی است، شاگرد گفت که بنده رضای حق در خود می‌داند، استاد گفت: چگونه می‌داند؟ شاگرد گفت: هرگاه که بنده خود را از حق راضی می‌یابد، باید بداند که حق از او راضی است، استاد فرمود که احسنت یا غلام.

و مقام رضا که عبارت از رفع اختیار بنده و تساوی نعمت و بلا و شدت و رخا است موسوم به باب الله الاعظم از آن جهت شده که مفتاح مغالق ابواب باقی مقاماتست و فی الحقیقه اشق منازل سالکان راهست.

عارف معارف الهیه، عاشق دل‌باخته حاجی سبزواری می‌گوید:

(1) - مثنوی معنوی، مولوی.

(2) - مجادله (58): 22.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 294

خفته خاک درت روضه رضوان چکند

تخت جم کی نگر ملک سلیمان چکند

ننگرد صف صفا قطع بیابان چکند

تشنه نوش لب چشمه حیوان چکند

آن که از خاک نشینان در اهل دل است

هرکه گردید به دور حرم اهل صفا

گیرم آن شه ز کرم داد مرا فیض حضور دل به این تیرگی و موجب حرمان چکند

رضا خشنودی است و آن ثمره محبت است و مقتضی عدم انکار است، چه به ظاهر و چه در باطن و چه در دل و چه در قول و چه در عمل.

و اهل ظاهر را مطلوب آن باشد که خدا از ایشان راضی باشد تا از خشم و عقاب او ایمن شوند.

و اهل حقیقت را مطلوب آن باشد که از خدای تعالی راضی باشند و آن چنان بود که ایشان هیچ حال از احوال مختلف مانند مرگ و زندگانی و بقا و فنا و رنج و راحت و سعادت و سلامت و مرض و مشقت و غنا و فقر مخالف طبع نباشد و یکی بر دیگر ترجیح نهند، چه دانسته باشند که صدور همه از باری تعالی است و محبت او در طبایع ایشان راسخ شده باشد. پس بر ارادت و مراد او هیچ مزیدی نطلبند و به هرچه پیش آید راضی باشند.

پس مادام که کسی را اعتراضی بر امری از امور واقع، کائناً من ماکان در خاطر آید یا ممکن باشد که در خاطر آورد از مرتبه رضا بی نصیب باشد.

و صاحب مرتبه رضا همیشه در آسایش باشد، چه او بایست و نبایست نباشد، بل نبایست و بایست او همه بایست باشد [و رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ] «1» دریاں بهشت را رضوان خوانده‌اند.

راضی در هرچه نگه کند به نور رحمت الهی نگردد:

(1) - توبه (9): 72.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 295

الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ.

مؤمن با نور الهی نگاه می‌کند.

چه باری تعالی را که موجد همه موجودات است اگر بر هر امری از امور انکار باشد آن امر را وجود محال باشد و چون بر هیچ امر او را انکار نباشد پس از همه راضی باشد نه بر هیچ فایده متأسف شود و نه به هیچ حادث مبتهج گردد.

[إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] «1».

که اینها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

رضا در دلی است که در او غبار نفاق نبود و رضا شاد بودن است در تلخی قضا و ترك اختیار است پیش از قضا و تلخی نایافتن بعد از قضا و جوش زدن دوستی در عین بلا.

رضا رفع اختیار است و بلا را نعمت شمردن، باید که در رضا بجایی رسی که اگر هفت طبقه دوزخ در چشم راست تو نهند، در خاطر تو نگذرد که چرا در چشم چپ نهند، رضا آرام گرفتن است در تحت مجاری احکام.

وز درگاه او خیمه فراتر نرزی

زخار برین در در دیگر نرزی

تا دست به فتراك رضا در نرزی

هرگز نشوی سواره بر اسب مراد

و راضی باید که مستقبل و ماضی آزاد آید و بر سر کوی حال نشیند و هرچه آید از محبوب بیند که هرچه دوست کند همچو دوست محبوب است.

و رضا بیرون آمدن است از رضای نفس خود و درآمدن به رضای حق تعالی به تسلیم احکام ازلیه و تفویض امور کلی و جزئی به حضرت مقدر تقدیر تدبیر ابدیه بلا اعراض و اعتراض.

(1) - لقمان (31): 17.

و بدان که رضا به ترك اعتراض است به افعال و اقوال محبوب با پاکی نفس به قضا و قدر.

رضا در روایات

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنْ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ وَلَا يَرْضَا عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: ریشه طاعت خدا صبر است و خشنودی عبد از حق نسبت به آنچه بنده را خوش آید و بد آید و هیچ بنده‌ای از خدا راضی نباشد در آنچه خوش دارد و بد دارد جز آن که برای او بهتر است هم در آنچه خوش دارد و هم در آنچه بد دارد.

وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ اِرْضَاهُمْ بِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «2».

و نیز آن حضرت فرمود: به راستی داناترین مردم به خدا، راضی‌ترین آنان است به قضای حق.

امام باقر علیه السلام از رسول خدا نقل می‌کند که خداوند عزوجل فرمود:

به حقیقت که بعضی از بنده‌های مؤمنم افرادی هستند که امر دینشان برایشان درست نشود جز با توانگری و وسعت در زندگی و تندرستی، پس آنها را به آن

(1) - الکافی: 60 / 2، باب الرضاء بالقضاء، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 253 / 2، باب 75، حدیث 3555.

(2) - الکافی: 60 / 2، باب الرضاء بالقضاء، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 333 / 69، باب 119، حدیث 19.

من داناتم به آنچه امر دین بندگان مؤمنم به آن درست شود، به راستی بعضی از آنان در پرستش من کوشش کنند و رنج برند و از خواب و بستر با لذت خود برخیزند و در شبها برای من نماز شب خوانند و خود را در عبادت به مشقت اندازند و من يك شب دو شب چرت را بر آنان به کار زخم خیر خواهی و آنان تا بامداد بخوابند، از خواب که برخیزند خود را دشمن داشته و زبون شناسند، اگر آنان را برای هر آنچه از عبادت خواهند رها کنم خودبین شوند و خودبینی آنان را به فتنه دچار سازد و از این راه به حالی برسند که سبب هلاک آنان گردد.

خودبینی و عجب کار آنان را به آنجا رساند که گمان برند از عابدان برتری گرفته و از تقصیر در عبادت وارهیده، در این صورت از من دور گردد و گمان دارند که نزدیک شوند. آن‌ها که اهل عملند، نباید به اعمال خود تکیه کنند، همان اعمالی که برای درک ثواب از من انجام می‌دهند؛ زیرا اگر آنان تمام عمر خود را خرج عبادت کنند باز هم در طاعت من تقصیرکارند و به کنه عبادت من نرسند، باید به رحمت من اعتماد کنند و به فضل و بخشش من راضی باشند و به حسن ظن و خوش بینی به من اطمینان کنند؛ زیرا در این صورت رحمت من آنان را جبران کند و بخشش من به آن‌ها برسد، رضوان و آمرزش من به آنان جامه عفو در پوشد؛ زیرا منم خدای بخشناونده و مهربان و بدان صفت نامیده شده‌ام «1».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

(1) - الکافی: 60 / 2، باب الرضا بالقضاء، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 327 / 69، باب 119، حدیث 12.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 298

به موسی بن عمران وحی شد: من هیچ آفریده‌ای را نیافریدم که نزد من محبوب‌تر باشد از بنده مؤمنم، به راستی او را گرفتار می‌کنم بر آنچه که خیر اوست و عافیت می‌دهم بر آنچه سود اوست و آنچه برای او مضر است از وی دریغ دارم باز هم به نفع او، من داناتم بدانچه بنده من به آن اصلاح می‌شود، باید بر بلائم صبر کند و به نعمت هابم شکر نماید و به قضایم راضی باشد، تا او را نزد خود در شمار صدیقان نویسم وقتی به رضایم کار کند و امرم را اطاعت نماید «1».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَقِيَ الْحَسَنُ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ كَيْفَ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا وَهُوَ يَسْخَطُ قِسْمَهُ وَيُحَقِّرُ مَنْزِلَتَهُ وَالْحَاكِمُ عَلَيْهِ اللَّهُ وَأَنَا الصَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجَسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُو اللَّهَ فَيُسْتَجَابَ لَهُ «2».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: حسن بن علی علیهما السلام به عبدالله بن جعفر برخورد و به او فرمود: ای عبدالله! چگونه مؤمن مؤمن باشد با این که از قسمت مقدر خود خشمگین است و خود را زیون یابد با این که خدا بر او چنین حکمی کرده است، من ضامنم که هر که در پندار دلش جز رضا نباشد به درگاه خدا هر دعا کند مستجاب شود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: بَائٍ شَيْءٍ يَغْلُمُ الْمُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ:

(1) - الكافي: 61 / 2، باب الرضا بالقضاء، حديث 7؛ بحار الأنوار: 348 / 13، باب 11، حديث 36.

(2) - الكافي: 62 / 2، باب الرضا بالقضاء، حديث 11؛ وسائل الشيعة: 251 / 3، باب 75، حديث 3549.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 299

بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالرَّضَا فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ شُرُورٍ أَوْ سَخَطٍ «1».

شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید: چگونه مؤمن بداند مؤمن است؟ فرمود:

با تسلیم در برابر خدا و رضا به آنچه بر او وارد آید از مایه شادی یا خشم.

این است مسئله رضا و خشنودی از حق که در آیات و روایات و کلمات حکیمانه ارباب عشق بر آن تکیه شده است.

(1) - الكافي: 62 / 2، باب الرضا بالقضاء، حديث 12؛ بحار الأنوار: 336 / 69، باب 119، حديث 24.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 300

[صِفَةُ الرِّضَا أَنْ يَرْضَى الْمَحْبُوبَ وَالْمَكْرُوهَ. وَالرِّضَا شُعَاعُ نَوْرِ الْمَعْرِفَةِ، وَالرَّاضِي فَاِنْ عَنْ جَمِيعِ اخْتِيَارِهِ، وَالرَّاضِي حَقِيقَةً هُوَ الْمَرْضِيُّ عَنْهُ. وَالرِّضَا اسْمٌ يَجْتَمِعُ فِيهِ مَعَانِي الْعُبُودِيَّةِ.

سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدًا الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: تَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِالْمَوْجُودِ شَرَكٌ وَبِالْمَقْهُودِ كُفْرٌ وَهُمَا خَارِجَانِ عَنْ سُنَّةِ الرَّضَا. وَاعْجَبُ مَنْ يَدْعِي الْعُبُودِيَّةَ لِلَّهِ كَيْفَ يُنَازِعُهُ فِي مَقْدُورَاتِهِ؟ حَاشَا الرَّاظِينَ الْعَارِفِينَ]

رضایت به محبوب و مکروه

رضا آن است که انسان راضی باشد از محبوب و مکروه نفسش آن محبوب و مکروهی که از جانب دوست به مصلحت او به او می‌رسد، رضا شعاعی است از نور معرفت و بینش و شخص راضی همیشه از تمایلات و خواهش‌های خود منصرف شده و میل خود را در برابر خواسته‌های یار فانی می‌کند، شخصی که راضی شده، در حقیقت مورد رضای دوست نیز واقع شده است.

رضا عنوانی است که جامع تمام مراتب عبودیت و بندگی در برابر حضرت حق است.

از پدرم حضرت باقر علیه السلام شنیدم:

علاقه دل به چیزی که موجود است از امور ظاهریه شرک و به آنچه حاضر نیست

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 301

و مفقود است کفر است و این هر دو معنی از طریقت رضا بیرون است و تعجب می‌کنم از کسی که دعوی بندگی می‌کند، چگونه منازعت و خلاف دارد در تقدیرات و کارهای حضرت حکیم، دور و منزهند از اینان اشخاصی که در مقام رضا بوده و اهل معرفت‌اند.

در پرده راز خود نهان باش

گر مرد رهی چو رهروان باش

گر راهروی تو هم چنان باش

بنگر که چگونه ره سپردند

در بند نصیب دیگران باش

از بند نصیب خویش برخیز

زنده به حیات جاودان باش

فانی شو از این وجود فانی

نادیده درآ به آستان باش

خواهی که وصال دوست بینی

در يك قدم اين جهان و آن نیز

بگذار جهان و در جهان باش

عطار ز مدعی پرهیز

رو گوشه گزین و در میان باش «1»

(1) - عطار نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 303

باب

90

در بلا

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 305

قال الصادق عليه السلام:

البلاء زين المؤمنين وكرامة لمن عقل لان في مباشرته والصبر عليه والثبات عنده تصحيح نسبة الايمان.

قال النبي صلى الله عليه و آله: نحن معاشر الانبياء اشد الناس بلاء والمؤمنون الامثل فالامثل. ومن ذاق طعم البلاء تحت سر حفظ الله تعالى له تكدد به اكثر من تلذذه بالنعمة واشتاق اليه اذا فقده لان تحت نيران البلاء والمحنة انوار النعمة وتحت انوار النعمة نيران البلاء والمحنة وقد ينجو من البلاء كثير وقد يهلك من النعمة كثير. وما اتى الله تعالى على عبد من عباده من لدن آدم عليه السلام الى محمد صلى الله عليه و آله الا بعد ابتلائه ووفاء حق العبودية فيه. فكرامات الله تعالى في الحقيقة نهايات بداياتها البلاء وبدايات نهاياتها البلاء.

وَمَنْ خَرَجَ مِنْ شَبَكَةِ الْبَلَوِ جُعِلَ سَرَّاجَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَوْنِسَ الْمُتَّقِينَ وَدَلِيلَ الْقَاصِدِينَ وَلَا خَيْرَ فِي عَبْدٍ شَكَاهُ مِنْ مِحْنَةٍ تَقَدَّمَهَا
آلَافُ نِعْمَةٍ وَاتَّبَعَهَا آلَافُ رَاحَةٍ. وَمَنْ لَا يَقْضِي حَقَّ الصَّبْرِ فِي الْبَلَاءِ حُرِمَ قَضَاءُ الشُّكْرِ فِي النَّعْمَةِ كَذَلِكَ مَنْ لَا يُؤَدِّي حَقَّ
الشُّكْرِ فِي النَّعْمَةِ يُحْرَمُ قَضَاءَ الصَّبْرِ فِي الْبَلَاءِ، وَمَنْ حُرِمَ هُمَا فَهُوَ مِنَ الْمَطْرُودِينَ.

وَقَالَ ابْنُ أَبِي دُعَائِهِ: اللَّهُمَّ قَدْ أَتَى عَلَى سَبْعُونَ فِي الرَّخَاءِ وَأَتَى عَلَى سَبْعُونَ فِي الْبَلَاءِ. وَقَالَ وَهَبٌ: الْبَلَاءُ لِلْمُؤْمِنِ كَالشَّكَاكِ
لِلدَّابَّةِ وَالْعَقَالِ لِلْإِبِلِ وَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ. وَرَأْسُ الصَّبْرِ الْبَلَاءُ، وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا
الْعَالِمُونَ.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 306

[الْبَلَاءُ زَيْنُ الْمُؤْمِنِ وَكَرَامَةُ لِمَنْ عَقَلَ لِأَنَّ فِي مُبَاشَرَتِهِ وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ وَالثَّبَاتِ عِنْدَهُ تَصْحِيحُ نِسْبَةِ الْإِيمَانِ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً وَالْمُؤْمِنُونَ الْأَمْثَلُ فَلَا مَثَلَ. وَمَنْ ذَاقَ طَعْمَ الْبَلَاءِ تَحْتَ سِرِّ حِفْظِ اللَّهِ تَعَالَى
لَهُ تَلَذُّدٌ بِهِ أَكْثَرَ مِنْ تَلَذُّدِهِ بِالنَّعْمَةِ وَاشْتِاقٌ إِلَيْهِ إِذَا فَقَدَهُ لِأَنَّ تَحْتَ نِيرَانِ الْبَلَاءِ وَالْمِحْنَةِ انْثَارَ النَّعْمَةِ وَتَحْتَ انْثَارِ النَّعْمَةِ نِيرَانُ
الْبَلَاءِ وَالْمِحْنَةِ وَقَدْ يَنْجُو مِنَ الْبَلَاءِ كَثِيرٌ وَقَدْ يَهْلِكُ مِنَ النَّعْمَةِ كَثِيرٌ]

ابتلا و آزمایش

حضرت صادق علیه السلام در این فصل به حقیقتی تحت عنوان بلا و آزمایش اشاره می فرماید که هیچ کس در مدت
عمرش از دچار شدن به آن چاره ندارد.

امتحانات الهی به وسایلی هم چون مال، آبرو، شخصیت، علم، مصیبت فرزند، مصیبت بر جان، فقر، جهاد، پیش آمدن
زمینه امر به معروف و نهی از منکر و بسیاری از امور دیگر در جهت رشد و پرورش استعدادها و برای کسب فضایل و
دور شدن از رذایل برای انسان پیش می آید.

در قرآن مجید و روایات و اخبار به این نکته گوشزد شده که خداوند بزرگ هیچ کس را از امتحان و آزمایش استشنا نکرده
و مردم نباید دعا کنند خداوند آنان را

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 307

آزمایش نکند، بلکه باید بخواهند راه موفقیت در امتحان را پیش پای آنان بگذارند.

انسان باید هر امری از امور که از جانب حق برایش مقرر می‌گردد امتحان و آزمایش بداند و سعی کند براساس احوالات الهی درون و هماهنگی با رهنمودهای الهی در قرآن و هدایت انبیا و امامان علیهم السلام در اخبار از عهده آزمایش و امتحان برآید تا از شقاوت و بدبختی دور شده و به سعادت ابدی و لذت سرمدی برسد.

از آنجا که در جلد ششم این کتاب رؤوس و امّهات مسائل ابتلا و آزمایش ذکر شده است، در اینجا تنها به ترجمه اصل روایت اکتفا می‌شود.

ابتلا و آزمایش و گرفتاری‌هایی که از جانب دوست می‌رسد برای مؤمن زینت و برای اهل عقل و تدبیر کرامت است؛ زیرا دچار شدن به آزمایش همراه با صبر و ثبات وسیله محکم شدن ایمان و نورانی شدن باطن اوست.

اشرف موجودات فرمود: ما انبیا از لحاظ آزمایش و ابتلا شدیدترین مردمیم و سپس نزدیک‌تر به ما از این جهت مردم مؤمن و به همین ترتیب...

کسی که در سایه توجه و مراقبت حق طعم ابتلا را چشید، هر آینه لذت و خوشی او بیش از آن افرادی است که متنعم به لذات مادی‌اند و نحوه لذت آنان در برخورد به آزمایش به صورتی است که همیشه به رسیدن ابتلا علاقه‌مندند و مشتاق برخورد به آزمایشند.

آری، در سایه ابتلائات الهی و سختی‌ها انوار نعمت و رحمت فروزان است و برعکس در کنار انوار نعمت و وسعت مادی آتش‌های ابتلا قرار داده شده و در این دو مرحله بسیار کم هستند آنان که نجات یافته و به نتیجه دلخواه رسیده‌اند.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 308

[وَمَا أَنَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِهِ مِنْ لَدُنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا بَعْدَ ابْتِلَائِهِ وَوَفَاءِ حَقِّ الْعُبُودِيَّةِ فِيهِ.]

فَكَرَامَاتُ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْحَقِيقَةِ نَهَايَاتُ بَدَايَاتِهَا الْبَلَاءُ وَبَدَايَاتُ نَهَايَاتِهَا الْبَلَاءُ. وَمَنْ خَرَجَ مِنْ شَبَكَةِ الْبَلَوَى جُعِلَ سَرَّاجَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَوْنِسَ الْمُتَقَرِّبِينَ وَدَلِيلَ الْقَاصِدِينَ وَلَا خَيْرَ فِي عَبْدٍ شَكَا مِنْ مِحْنَةٍ تَقَدَّمَهَا آلاَفُ نِعْمَةٍ وَاتَّبَعَهَا آلاَفُ رَاحَةٍ.

وَمَنْ لَا يُقْضَىٰ حَقُّ الصَّبْرِ فِي الْبَلَاءِ حُرْمَ قَضَاءِ الشُّكْرِ فِي النِّعْمَةِ كَذَلِكَ مَنْ لَا يُؤَدَّى حَقَّ الشُّكْرِ فِي النِّعْمَةِ يُحْرَمَ قَضَاءَ الصَّبْرِ فِي الْبَلَاءِ، وَمَنْ حُرِّمَهُمَا فَهُوَ مِنَ الْمَطْرُودِينَ]

ستایش خداوند بعد از ابتلا

خدای مهربان از زمان آدم تا خاتم، بنده‌ای را مورد ستایش قرار نداده مگر بعد از ابتلا و آزمایش او با سختی‌ها و پس از وفا و عمل به وظایف بندگی، پس مقامات و کرامت‌هایی که از جانب دوست می‌رسد نتیجه و آثار آزمایش‌ها و ابتلائات و بدایات و مقدماتی است که نهایات آن‌ها ابتلائات و سختی‌هاست.

انسان مؤمنی که از میدان ابتلا سرفراز بیرون آمده، چراغ اهل ایمان و رفیق و انیس بندگان مقرب حق می‌شود و راهنمای آنان که قصد سفر و سلوك معنوی و وصول به منزل نهای دارند.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 309

در آن بنده‌ای که از آزمایش شکایت می‌کند خیری نیست، آزمایشی که قبل از آن هزاران رحمت و نعمت بوده و هم هزاران رحمت و نعمت پس از ابتلا به او روی خواهد آورد.

کسی که به هنگام رو آوردن آزمایش صبر و ثبات از خود نیارد، در موارد نعمت هم حق شکر و سپاس بجای نیاورد و البته هرکس از صبر در بلا و شکر در نعمت محروم گشت به طور مسلم از طرد شدگان و واماندگان در مسیر حق خواهد بود.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 310

[و قال ايوب في دعائه: اللهم قد اتى على سبعون في الرخاء و اتى على سبعون في البلاء. و قال وهب: البلاء للمؤمن كالشكال للدابة و العقال للابل و قال اميرالمؤمنين عليه السلام:

الصبر من الايمان كالرأس من الجسد. و رأس الصبر البلاء، و ما يعقلها الا العالمون]

صبر در بلا

حضرت ایوب که به انواع آزمایش‌ها مبتلا شد و از عهده همه آن‌ها برآمد در دعای خود عرضه می‌داشت:

الها! هفتاد سال در زندگی من راحت و نعمت روی آورد تا هفتاد سال دیگر سختی‌ها را تحمل کرده و به رنگ دیگر زندگی صابر باشم.

وهب بن منبه گفت:

بلا برای شخص مؤمن چون کلافی است برای جانداران و مانند زانوبندی است برای شتر.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

صبر از ایمان چون سر است از جسد و سر صبر هم آزمایش و بلاست و نمی‌فهمند این معنا را مگر اهل بصیرت و فهم.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 311

بلا در کلام عرفا

عارف الهی جناب شیخ حسن مصطفوی در توضیح ابتلا می‌گوید:

بلا جریان‌های مخالف و ناگوار است که در مجرا و مسیر زندگی انسان پیش‌آمد می‌کند و چون سخن در این مباحث مربوط به سالک راه الهی و مؤمن است قهراً مقصود از بلا آن جریان‌ها و پیش‌آمدهایی می‌باشد که در سیر و سلوک انسان و در راه روحانی دیده می‌شود و چون سالک الهی در مسیری سلوک می‌کند که برنامه آن راه از جهت تمایلات و اعمال و افکار و اخلاق بر خلاف روش زندگی مادی است، خواه و ناخواه اختلافی پیدا خواهد شد.

سالک صراط روحانی از دو جهت برخلاف سیر می‌کند: از جهت مقتضیات نفسانی و تمایلات مادی شخصی و از جهت تمایلات مادی دیگران و برنامه زندگی دنیوی سایر مردم.

در مرحله اول: می‌باید از پیروی قوای شهوت، غضب، حرص، طمع، جهل، غفلت، خودپرستی، خودنمایی، خودخواهی، هوسرانی، اعمال سوء، بدخواهی، بدبینی و آنچه مربوط به امور نفسانی و دنیوی است پرهیز کند، پس در مسیر روحانی اول دشمن و مخالف و بدخواه آدمی از داخل خود او و نفس حیوانی اوست که پیوسته او را به خواسته‌های خود دعوت کرده و سخت با روش و برنامه زندگی روحانی او مخالفت می‌کند.

آدمی به طبیعت خود می‌خواهد شهوت‌رانی کند، اعمال زور و ظلم و تجاوز و هوسرانی نماید و غوطه‌ور در خوابیدن و سایر التذاذات مادی بشود، عنوان و شهرت و اسم و رسم پیدا کند، مال و ملک و ثروت و قدرت ظاهری داشته باشد، پابند به حدود و قیود و احکام نباشد، پس مخالفت با این تمایلات و سلوک به

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 312

طریقتی که خلاف این برنامه‌هاست بسیار سخت و ناراحت کننده بوده و گذشتن از این مراحل و عبور از این منازل و عقبات ابتلا و گرفتاری بزرگی است.

در مرحله دوم: می‌باید خود را از اغلب طبقات مردم کنار کشیده و اگر مزاحمت و مخالفتی از آن‌ها دیده شود تحمل کند و در سلوک راه معنوی خود تمام سعی و کمال استقامت را داشته و از تنهایی و یا از قلّت همراهان نیندیشیده و از کثرت مخالفان و از سرزنش و ملامت مردم عادی و از دشمنی و عداوت افراد مادی وحشت نکرده و با تظاهر و جلوه‌های زندگی دنیوی در برنامه روحانی خود متزلزل و سست نشود.

ابتلائات و سختی‌ها و ناراحتی‌هایی که در این مرحله پیش‌آمد می‌کند، طبیعی و قهری و روی قاعده و به اقتضای جریان عادی است و گاهی انجام دادن و عمل به وظیفه و دستور و حکم مخصوصی، شخص سالک روحانی را به مخالفت و دشمنی و آزار مردم واداشته و ناراحتی کلی و اختلاف شدید و مجاهدات و مبارزات سختی را پیش می‌آورد و این رقم از ابتلا اغلب برای انبیای الهی و پیشوایان روحانی که جنبه تبلیغاتی و هدایت افراد را به عهده دارند پیش‌آمد می‌کند و البته هر چه مأموریت عمیق‌تر و وسیع‌تر باشد محتاج به تحمل و استقامت و فعالیت بیشتری خواهد داشت و تا این تحمل و استقامت و ایستادگی و صبر در ناملایمات نباشد، سالک مستوجب کرامات الهی و مقامات معنوی روحانی نخواهد شد و باز معلوم شد که در نتیجه کرامات و حصول مقامات، تکالیف سخت و وظایف سنگینی متوجه خواهد شد که انجام دادن آن‌ها محتاج به مبارزتهای شدید و استقامت محکم و طولانی خواهد بود.

جز وصل توام هیچ تمنای دگر نیست

جز دیدن روی تو مرا رای دگر نیست

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 313

این چشم جهان بین مرا در همه عالم	جز بر سر کوی تو تماشای دگر نیست
وین جان من سوخته را جز سر زلفت	اندر همه گیتی سر سودای دگر نیست
يك لحظه غمت از دل من می نشود دور	گویی که غمت را جز از این رای دگر نیست
هستند تو را جمله جهان واله و شیدا	لیکن چو منت واله و شیدای دگر نیست
عشاق تو گرچه همه شیرین سخنانند	لیکن چو عراقیت شکر خای دگر نیست» ¹

(1) - فخرالدین عراقی.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 315

باب

91

در صبر

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 317

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الصَّبْرُ يُظْهِرُ مَا فِي بَوَاطِنِ الْعِبَادِ مِنَ النُّورِ وَالصَّفَاءِ، وَالْجَزَعُ يُظْهِرُ مَا فِي بَوَاطِنِهِمْ مِنَ الظُّلْمَةِ وَالْوَحْشَةِ.
وَالصَّبْرُ يَدَّعِيهِ كُلُّ أَحَدٍ وَمَا يَثْبُتُ عِنْدَهُ إِلَّا الْمُخْتَبُونَ. وَالْجَزَعُ يُنْكِرُهُ كُلُّ أَحَدٍ وَهُوَ ابْنِيٌّ عَلَى الْمُنَافِقِينَ لِأَنَّ نُزُولَ الْمِحْنَةِ
وَالْمُصِيبَةِ يُخْبِرُ عَنِ الصَّادِقِ وَالْكَاذِبِ.

وَتَفْسِيرُ الصَّبْرِ مَا يَسْتَمِرُّ مَذَاقُهُ، وَمَا كَانَ عَنِ اضْطِرَابٍ لَا يُسَمَّى صَبْرًا.

وَتَفْسِيرُ الْجَزَعِ اضْطِرَابُ الْقَلْبِ وَتَحَزُّنُ الشَّخْصِ وَتَغْيِيرُ اللَّوْنِ وَتَغْيِيرُ الْحَالِ.

وَكُلُّ نَازِلَةٍ خَلَّتْ أَوَائِلُهَا مِنَ الْأَخْبَاتِ وَالْأَنَابَةِ وَالتَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ فَصَاحِبُهَا جَزُوعٌ غَيْرُ صَابِرٍ.

وَالصَّبْرُ مَا أَوَّلُهُ مُرٌّ وَآخِرُهُ خُلُقٌ لِقَوْمٍ، وَلِقَوْمٍ أَوَّلُهُ وَآخِرُهُ خُلُقٌ، فَمَنْ دَخَلَهُ مِنْ أَوَائِلِهِ فَقَدْ دَخَلَ، وَمَنْ دَخَلَهُ مِنْ أَوَائِلِهِ فَقَدْ خَرَجَ.

وَمَنْ عَرَفَ قَدْرَ الصَّبْرِ لَا يَصْبِرُ عَمَّا مِنْهُ الصَّبْرُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي قِصَّةِ مُوسَى وَالْحُضُرِ عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمَا السَّلَامُ: [وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا] «1».

(1) - كهف (18): 68.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 318

فَمَنْ صَبَرَ كُرْهًا وَلَمْ يَشْكُ إِلَى الْخَلْقِ وَلَمْ يَجْزَعْ بِهَيْئِكَ سِتْرِهِ فَهُوَ مِنَ الْعَامِّ وَنَصِيئُهُ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ] «1» اِي بِالْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ.

وَمَنْ اسْتَقْبَلَ الْبَلَاءَ بِالرَّحْبِ وَصَبَرَ عَلَى سَكِينَةٍ وَوَقَارٍ فَهُوَ مِنَ الْخَاصِّ وَنَصِيئُهُ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ] «2».

(1) - بقره (2): 155.

(2) - بقره (2): 153.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 319

[الصَّبْرُ يُظْهِرُ مَا فِي بَوَاطِنِ الْعِبَادِ مِنَ النُّورِ وَالصَّنَاءِ]

حقیقت صبر

حضرت صادق علیه السلام در این فصل به یکی از مهم‌ترین مسائل روحی که ضامن حفظ فضایل و زحمات عبادی انسان در راه خدا است، یعنی صبر اشاره می‌فرمایند.

گرچه دشمنان اسلام و در رأس آنان استعمارگران پلید از صدها سال پیش سعی کردند مفهوم این واقعیت و بسیاری از واقعیت‌ها را تغییر داده و از این راه ضربه‌های هولناک به پیکر اسلام و مسلمانان بزنند، ولی گمان نمی‌رود کسی که اندک تأمل در آیات قرآن و روایات بنماید، معنای حقیقی این حقیقت بر او پوشیده بماند.

قرآن مجید صبر را در آیات مربوط به جهاد و عبادات و ترك محرمات و هجوم مصایب و سختی‌ها استعمال کرده و آن را از مهمترین عوامل فلاح و پیروزی و علّت تحصیل تقوای الهی می‌داند.

بنابراین، صبر یعنی پایداری در راه خدا برای حفظ شخصیت انسانی خویش و پایداری در برابر دشمنان برای تداوم فرهنگ الهی و ایستادگی در برابر تمایلات و شهوات غلط جهت حفظ حالات الهی و پایداری در هر کار مثبتی که به نفع انسان و خانواده و جامعه اوست و هم چنین به معنای تحمل و خودداری در برابر آزار کم‌ظرفیت‌ها مانند اقوام و دوستان و سایر مردم است، تا از این راه و به خصوص

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 320

عفو و گذشت از آنان جهت تأدیب ایشان و متخلّق شدنشان به اخلاق اولیای عاشقان.

باید گفت: ردّ پای صبر را در همه طاعات و عبادات و ترك گناهان و تحمل شدايد و مصایب که به خاطر رشد شخصیت و شکوفایی استعدادها از جانب حضرت حق به انسان می‌رسد می‌توان دید.

کسی که صبر ندارد و از تحمل روحی نسبت به طاعات و ترك محرمات و برخورد با شدايد و مصایب برکنار و عاری است، از عنایات دنیایی و آخرتی حضرت دوست بی بهره و محروم و از فیوضات ربانیه و نفحات الهیه ممنوع است.

صبر و مقاومت را در تمام زمینه‌های حیات باید از انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیا آموخت که آن بزرگواران بهترین معلّم و راهنما در تمام امور، مخصوصاً در مسئله صبرند.

در حدّی که این مختصر اجازه می‌دهد، صبر را از نظر قرآن و روایات و مباحث عرفانی مورد بررسی قرار می‌دهیم، باشد که از این منابع فیض الهی چنان که باید نصیبی عاید و واصل ما مهجوران شود و از این طریق به عنایات و الطاف خاصّه حضرت یار برسیم.

صبر در قرآن مجید

قرآن کریم می‌فرماید:

برای دست یافتن به روح تحمّل در برابر حوادث سخت و طوفان‌های شکننده درونی و برونی و مصایب کمرشکن و آنچه که برای دین و ایمان و شخصیت شما ضرر دارد، از صبر و نماز کمک بخواهید، صبر و حوصله در برابر طاعات و عبادات و ترك محرمات و حوادث به تدریج در انسان حالتی قوی ایجاد می‌کند در حدّی که

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 321

مانند کوه استوار گردد و نماز روح و اندیشه و قلب را ملکوتی نموده و آدمی را به معراج عشق و صفا و قرب و وصال می‌برد و انسان را از میدان فحشا و منکرات دور نموده، به عرصه فضایل و معنویات نزدیک و بلکه در دریای حسنات غرق می‌نماید.

[و اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ] «1».

از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی‌ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید.

قرآن عظیم می‌فرماید:

خداوند مهربان در همه جا و در همه حال با صبرکنندگان است و این معیت حق با صابران واقعاً مسئله بزرگ و عظیمی است و نعمتی است که شکرش از عهده هیچ کس بر نمی‌آید.

[إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ] «2».

خدا با صابران است.

از مفهوم آیات کتاب استفاده می‌شود که عمده مشکلاتی که در راه خدا و به خصوص به هنگام جنگ با دشمنان تولید می‌شود، ترس و گرسنگی و از بین رفتن اموال و نفوس آدمی و اولاد اوست.

در آیات صد و پنجاه و هفت به بعد سوره بقره که مسائل بالا در آن ذکر شده، بحث از صابران را به میان آورده، برای این که **اولاً:** به آن‌ها بشارت دهد، **ثانیاً:** کیفیت صبر را به آن‌ها بیاموزد و **ثالثاً:** نکته اصلی لزوم صبر را روشن سازد و **رابعاً:**

(1) - بقره (2): 45.

(2) - بقره (2): 153.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 322

جزای عمومی آن که درود و رحمت و هدایت خداست برای آن‌ها شرح دهد.

ابتدا به پیامبرش دستور می‌دهد که صابران را بشارت دهد، اما به چه چیز بشارت دهد؟ این معنا در آیه ذکر نشده و سرپسته گذارده شده است، برای این که عظمت آن را بیشتر مجسم سازد؛ زیرا هرچه هست بالاخره از طرف خداست و حتماً خوب و عالی است و خداوند هم آن را تضمین نموده، سپس صابران را معرفی می‌کند که آن‌ها اشخاصی هستند که هنگام مصیبت می‌گویند:

[إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ] «1».

ما مملوك خداييم و يقيناً به سوي او بازمي گرديم.

بدیهی است که منظور تنها گفتن این جمله نیست، هم چنان که منظور تنها عبور دادن معنی آن از خاطر نمی‌باشد، بلکه مقصود متلبس شدن به حقیقت معنی آن است، یعنی انسان خود را مملوك واقعی حق بداند و معتقد باشد که بازگشت او به سوی خداست، البته کسی که واقعاً به این دو حقیقت ایمان دارد عالی‌ترین درجات صبر را در برابر حوادث به دست خواهد آورد و جزع و بی‌تابی و غفلت به کلی از کانون دل او ریشه کن می‌شود.

[أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْتَخُونَ] «2».

آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته‌اند.

[و الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا]

(1) - بقره (2): 156.

(2) - بقره (2): 157.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 323

و أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ [«1»].

و در تنگدستی و تهدیدی و رنج و بیماری و هنگام جنگ شکیبایند؛ اینانند که [در دین‌داری و پیروی از حق] راست گفتند، و اینانند که پرهیزکارند.

[و اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ] «2».

و خدا شکیبایان را دوست دارد.

[بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا] «3».

ای اهل ایمان! [در برابر حوادث] شکیبایی کنید، و دیگران را هم به شکیبایی وادارید.

[و تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا] «4».

و وعده نیکوتر و زیباتر پروردگارت بر بنی اسرائیل به [پاداش] صبری که [بر سختی‌ها و بلاها] کردند تحقق یافت.

[فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ] «5».

شکیبایی ورز؛ یقیناً فرجام [نیک] برای پرهیزکاران است.

[إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ] «6».

بی تردید هر کس پرهیزکاری کند و شکیبایی ورزد، [پاداش شایسته می یابد]؛

(1) - بقره (2): 177.

(2) - آل عمران (3): 146.

(3) - آل عمران (3): 200.

(4) - اعراف (7): 137.

(5) - هود (11): 49.

(6) - یوسف (12): 90.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 324

زیرا خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کند.

[أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا] «1».

اینان به علت صبری که [بر ایمان و عمل به قرآن] کردند و بدی [مردم] را با نیکی و خوبی خود دفع می کنند و از آنچه به آنان روزی کرده ایم، انفاق می نمایند، دوبار پاداششان می دهند.

صبر در روایات

در زمینه صبر در کتب با عظمت روایی به قدری روایت وارد شده که ذکر همه آنها کتابی جداگانه می خواهد، در این قسمت به ذکر چند روایت اکتفا می شود، باشد که همان روایات چراغی فروزان در راه زندگی ما و راهنمایی در سیر و سلوک ما گردد. مجموع روایات باب صبر را می توانید در «الکافی»، «بحار الأنوار»، «مستدرک الوسائل» و «الوافی» فیض کاشانی ببینید.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الصَّبْرُ رَأْسُ الْإِيمَانِ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: صبر، سر ایمان است.

و در روایت دیگر بدین گونه مطلب را دنبال می کند:

صبر از ایمان چون سر است به تن، هرگاه سر برود، تن هم می رود، هم چنان صبر که برود ایمان از دست خواهد رفت
«3».

(1) - قصص (28): 54.

(2) - الکافی: 87 / 2، باب الصبر، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 3 / 257، باب 76، حدیث 3568.

(3) - الکافی: 87 / 2، باب الصبر، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 81 / 68، باب 62، حدیث 17.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 325

ابوبصیر می گوید:

از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: به راستی آزاده در هرحال آزاد است، اگر گرفتاری برایش رخ دهد در برابر آن صبر کند و اگر مصایب بر او هجوم آورند او را نشکنند و اگر چه اسیر و مقهور گردد و به جای رفاه به او سختی رسد، چنانچه یوسف صدیق امین چنین بود، این که او را به بردگی گرفتند و اسیر و مقهور شد آزادیش را لکه دار نکرد و تاریکی چاه و هراس آن به او زیانی نرساند، تا این که خدا بر او منت نهاد و آن جبار سرکش را بنده او ساخت پس از آن که مالک او بود، وی را رسول خود نمود و به وسیله او بر امتی رحم کرد، آری، این چنین است صبر که خیر به دنبال دارد، شما هم صبر کنید و به آن دل دهید تا اجر ببرید «1».

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْجَنَّةُ مَخْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ. وَجَهَنَّمَ مَخْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهَا لَذَّتْهَا وَشَهْوَتَهَا دَخَلَ النَّارَ «2».

امام باقر علیه السلام فرمود: بهشت در میان ناگواری ها و صبر است، هرکس در دنیا بر ناگواری ها صبر کرد به بهشت می رود و دوزخ در میان لذات و شهوات غلط است هرکه به دنبال شهوت و لذت رود اهل جهنم است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد آمد، مردی را بر مسجد غمناک و سر به گریبان دید، فرمود، چرا ناراحتی؟ عرضه داشت: پدر و مادر و برادر مرده‌اند و من می‌ترسم

(1) - الکافی: 89 / 2، باب الصبر، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 69 / 68، باب 62، حدیث 3.

(2) - الکافی: 89 / 2، باب الصبر، حدیث 7؛ وسائل الشیعة: 309 / 15، باب 42، حدیث 20600.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 326

زهر ترك شوم، حضرت به او فرمود: بر تو باد به تقوا و به صبر، تا فردا پیش وی روی، صبر در امور چون سر است از تن، چون سر از تن جدا شود، تن فاسد گردد و چون در کارها صبر نباشد همه کارها فاسد شود «1».

قال امیرالمؤمنین علیه السلام: الصَّبْرُ صَبْرَانِ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَسَنٌ جَمِيلٌ، وَاحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ الصَّبْرُ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْكَ. وَالذِّكْرُ ذِكْرَانِ ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَيْكَ فَيَكُونُ حَاجِزاً «2».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: صبر، دو صبر است: صبر در مصیبت که خوب و خوشایند است و بهتر از آن صبری است که در برابر حرام الهی به خرج دهی و ذکر دو ذکر است: ذکر در وقت مصیبت و برتر از آن ذکر خدا در برابر حرام است به نحوی که بین تو و حرام مانع شود و تو به وسیله آن ذکر پاکدامن بمانی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

صبر بر سه مرحله است: صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر بر گناه.

هرکه در مصیبت صبر کند تا آن را به تسلی خوب پاسخ گوید، خداوند برایش سیصد درجه بنویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر به مانند آسمان تا زمین است.

هرکه بر طاعت صبر کند برایش ششصد درجه نویسد که میان درجه‌ای تا درجه دیگر از عمق زمین است تا عرش.

و هرکه در برابر مصیبت صبر کند، یعنی خویشتن را از گناه حفظ کند برایش نهمصد درجه بنویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر از عمق زمین تا پایان عرش است «3».

- (1) - الکافی: 90 / 2، باب الصبر، حدیث 9؛ بحار الأنوار: 73 / 68، باب 62، حدیث 6.
- (2) - الکافی: 90 / 2، باب الصبر، حدیث 11؛ مشکاة الأنوار: 22، الفصل الخامس فی الصبر.
- (3) - الکافی: 91 / 2، باب الصبر، حدیث 15؛ بحار الأنوار: 77 / 68، باب 62، حدیث 12.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 327

قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِنَّ الصَّبْرَ وَحُسْنَ الْخُلُقِ وَالْبِرَّ وَالْحِلْمَ مِنْ اخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ «1».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به حقیقت صبر و خوش اخلاقی و نیکی و حلم از اخلاق پیامبران است.

وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَذُوقُ الْمَرْءُ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: الْفَقْهُ فِي الدِّينِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ، وَحُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعَاشِ «2».

و نیز آن جناب فرمود: مرد از حقیقت ایمان نمی‌چشد مگر سه خصلت در او باشد: دین‌شناسی، صبر بر مصایب، اندازه‌نیکو نگاه داشتن در زندگی.

وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَبْرُكَ عَلَى مُحَارِمِ اللَّهِ أَيْسَرُ مِنْ صَبْرِكَ عَلَى عَذَابِ الْقَبْرِ، مَنْ صَبَرَ عَلَى اللَّهِ وَصَلَ إِلَيْهِ «3».

و نیز آن حضرت فرمود: ایستادگی و صبر بر محرمات آسان‌تر از صبر بر عذاب قبر است، اینجا می‌توان با کمی صبر از گناه مصون ماند، آنجا نمی‌توان با تمام تحمل بر عذاب خدا صبر کرد، هرکس برای او صبر کند به او می‌رسد.

سیاه روز و سراسیمه و پریشان باش

دلا موافق آن زلف عنبرافشان باش

برو به عالم صورت شبیه ایشان باش

به معنی ار نتوانی به رنگ یاران شد

وگرنه تا به ابد مستعد هجران باش

بخر به جان گرانمایه وصل جانان را

کنون ز کرده بی‌حاصلت پشیمان باش

به عمر اگر عملی غیر عشق کردستی

(1) - جامع الأخبار: 116، الفصل الحادی والسبعون فی الصبر؛ بحار الأنوار: 92 / 68، باب 62، حدیث 46.

(2) - قرب الإسناد: 46؛ بحار الأنوار: 85 / 68، باب 62، حدیث 29.

(3) - الدعوات، راوندی: 292، حدیث 39؛ بحار الأنوار: 95 / 68، باب 62، حدیث 60.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 328

غلام عالم ترکیب تا به کی باشی	طلسم را بشکن شاه عالم جان باش
به زیر بار طبیبان شهر نتوان رفت	به درد خوکن و آسوده دل ز درمان باش
نظر به دامن گلچین نمی توان کردن	به خار سرکن و فارغ ز سیر بستان باش
نصیب خضر خدا کرد آب حیوان را	بگو سکندر ظلمت دویده حیران باش «1»

صبر در آینه عرفان

صبر بر سه نوع باشد:

اول: صبر عام و آن جنس نفس باشد بر سبیل تجلّد و اظهار ثبات در تحمّل، تا ظاهر حال او به نزدیک عاقلان و عموم مردمان مرضی باشد.

دوم: صبر زهد و عباد و اهل تقوا و ارباب حلم از جهت توقع ثواب آخرت.

سیم: صبر عارفان، چه بعضی از ایشان التذاذ یابند به مکروه از جهت تصور آن که معبود ایشان را به آن مکروه از دیگر بندگان خاص گردانیده و ملحوظ نظر او شده‌اند.

و علامت صبر حبس نفس است و استحکام درس و مداومت بر طلب انس و محافظت بر طاعات و استقصای در واجبات و صدق در معاملات و طول قیام در مجاهدات و اصلاح جنایات و ترك شکایات و فرو خوردن تلخی‌ها و روی ترش ناکردن.

و صبر آن است که فرق نکند میان حال نعمت و محنت و سکون نفس در بلا و بلا را به همت توان کشید.

باید اگر بالای گوئین بر تو گمارند در آن آه نکنی و اگر محنت عالمین بر تو فرود

(1) - فروغی بسطامی.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 329

آید به جز کوی صبر نجویی و در بلا درآمدن هم چنان باشی که از بلا بیرون آمدن.

[وَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ] «1».

و شکیبایی کن، و شکیبایی تو جز به توفیق خدا نیست.

اقسام صبر

صبر را روی حالات صابران و نحوه صبر آنها به چند قسم تقسیم کرده‌اند:

صبر لله، صبر فی الله، صبر مع الله، صبر عن الله، صبر بالله.

- 1- صبر لله: عبارت از حبس نفس از جزع است در موقع وقوع در امری مکروه، یا موقع فوت شدن امری مطلوب.
- 2- صبر فی الله: ثبات و استقامت در راه حق متعال است به جهت تحمل بلیات، ترك لذات و دفع موانع.
- 3- صبر مع الله: صبر اهل دل و اهل حضور است که در وقت بروز موانع و ظهور آثار نفس برای آنان پیش می آید.
- 4- صبر عن الله: به دو قسمت تقسیم شده یکی اختصاص به فساق دارد، یکی اختصاص به عشاق دارد، در قسم اول حکایت از بُعد و دوری می کند، در قسم دوم حکایت از قرب. در معنی اول هرچه فاسق در فسقش صابرتر باشد بدحال تر است، در معنی دوم هرچه عاشق صابرتر باشد مقرب تر است، صبر در معنی اول مربوط به اهل جفا و حجاب است و در معنی دوم مربوط به اهل عیان و مشاهده.
- 5- صبر بالله: صبر موحدان و صبر اهل تمکین است که در مقام استقامت در امر حق متعال پیش می آید.

(1) - نخل (16): 127.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 330

درجات صبر

خواجه می گوید: صبر عبارت است از حبس نفس از جزع که اظهار آن دال بر شکوه و شکایت است. صبر برای عامه سخت ترین منزل، برای اهل محبت مخوف ترین مقام و برای موحدان نازل ترین موقف است و بر سه درجه است:

درجه اول از صبر: صبر از معصیت است که برای بقای ایمان و دوری از عذاب است و با مطالعه وعید الهی حاصل می گردد، در این مقام اگر موجبات صبر انفعال و شرمندگی باشد و حیای از حق موجب شود که سالک از معاصی کناره گیری نماید این نحوه صبر عالی تر است.

درجه دوم از صبر: صبر بر طاعت است که به محافظت طاعت، رعایت طاعت و به تقسیم طاعت حاصل است.

تحسین طاعت به علم، رعایت طاعت به اخلاص و محافظت طاعت به دوام طاعت است.

درجه سوم از صبر: صبر در بلايا و مصایب است که برای رسیدن به حسن جزای الهی است، تحمل این صبر با انتظار فرج از طرف حق متعال سهل و آسان می گردد. سبک گردانیدن مصایب و سهل شمردن آنها با یاد خدا و متذکر شدن نعم اوست، آن که متذکر حق متعال است زیر بار مصایب احساس ناراحتی نمی کند «1».

(1) - مقامات معنوی: 39 / 2.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 331

[الصَّبْرُ يُظْهِرُ مَا فِي بَوَاطِنِ الْعِبَادِ مِنَ النُّورِ وَالصَّفَاءِ، وَالْجَزَعُ يُظْهِرُ مَا فِي بَوَاطِنِهِمْ مِنَ الظُّلْمَةِ وَالْوَحْشَةِ. وَالصَّبْرُ يَدْعِيهِ كُلُّ أَحَدٍ وَمَا يَنْبَغُ عِنْدَهُ إِلَّا الْمُخْتَبُونَ. وَالْجَزَعُ يُنْكِرُهُ كُلُّ أَحَدٍ وَهُوَ أَثْبَتُ عَلَى الْمُنَافِقِينَ لِأَنَّهُ نَزُولُ الْمُصِيبَةِ يُخْرِجُ عَنِ الصَّادِقِ وَالْكَاذِبِ. وَتَفْسِيرُ الصَّبْرِ مَا يَسْتَمِرُّ مَذَاقُهُ، وَمَا كَانَ عَنِ اضْطِرَابٍ لَا يُسَمَّى صَبْرًا. وَتَفْسِيرُ الْجَزَعِ اضْطِرَابُ الْقَلْبِ وَخَوْفُ الشَّخْصِ وَتَغْيِيرُ اللَّوْنِ وَتَغْيِيرُ الْحَالِ. وَكُلُّ نَازِلَةٍ خَلَّتْ أَوَائِلُهَا مِنَ الْأَخْبَاتِ وَالْأَنَابَةِ وَالتَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ فَصَاحِبُهَا جَزَعٌ غَيْرُ صَابِرٍ]

معنای صبر و جزع

امام صادق علیه السلام می فرماید:

صبر آنچه را که در باطن انسان از صفات نیکو و نورانیت و صفاست آشکار می کند و جزع آنچه را در قلب آدمی است از ضعف و تاریکی و اضطراب و وحشت بروز می دهد.

همه ادعا می کنند صابرند و جزع و فرج را از خود نفی می کنند، اما صابر کسی است که در مقابل عظمت حق و فرمان او گردن نهاده. مفهوم جزع را در منافقان بهتر می توان دید، چون ابتلائی برای آنان پیش آید اضطراب و تردید و وحشت و تیرگی

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 332

باطن آنان ظاهر می شود، در قدم اول اطمینان و تظاهر به ایمان و ثبات قدم را از دست می دهند و دروغ بودن ادعایشان آشکار می شود.

حقیقت صبر آن است که در پیش آمدن تلخی و سختی بر قرار و ثابت قدم باشد، پس قید سختی و قبول آن در مفهوم صبر مأخوذ است، در صورتی که امری ناگوار نباشد، یا روی اضطراب و ناراحتی بر امری ایستادگی کند از مفهوم صبر خارج است.

جزع برعکس صبر است، ادامه دادن امری یا حالتی است که توأم با اضطراب و اندوه و ناراحتی قلب و متغیر شدن حالت و رنگ و سیماست.

معلوم شد که صبر ممدوح آغاز آن قرین خضوع و خشوع و تسلیم و توجه به حق و سپس ادامه دادن آن عادت روحی است و چون توأم با این قیود نگردد جزع است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 333

[وَالصَّبْرُ مَا أَوَّلُهُ مُرٌّ وَآخِرُهُ خُلُوعٌ، وَلِقَوْمٍ أَوَّلُهُ وَآخِرُهُ خُلُوعٌ، فَمَنْ دَخَلَهُ مِنْ أَوَّلِهِ فَقَدْ دَخَلَ، وَمَنْ دَخَلَهُ مِنْ آوَائِهِ فَقَدْ خَرَجَ. وَمَنْ عَرَفَ قَدْرَ الصَّبْرِ لَا يَصْبِرُ عَمَّا مِنْهُ الصَّبْرُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي قِصَّةِ مُوسَى وَالْحِضْرِ عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمَا السَّلَامُ:]

[وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا] «1». فَمَنْ صَبَرَ كُرْهًا وَلَمْ يَشَأْ إِلَى الْخُلُقِ وَلَمْ يَجْزَعْ بِمُتْلِكِ سِتْرِهِ فَهُوَ مِنَ الْعَامِّ وَنَصِيئُهُ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ] «2» ائِ بِالْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ. وَمَنْ اسْتَقْبَلَ الْبَلَاءَ بِالرَّحْبِ وَصَبَرَ عَلَى سَكِينَةٍ وَوَقَارٍ فَهُوَ مِنَ الْخَاصِّ وَنَصِيئُهُ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

[إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ] «3»]

صابران واقعی

صبر برای جمعی آغاز آن تلخ است و پایانش شیرین و برای جمعی دیگر اولش و آخرش تلخ است، پس کسی که وارد مسیر صبر می شود و پایان و نتیجه آن را در نظر می گیرد به طور مسلم از صابران است و توفیق به دست آوردن نتیجه مطلوب به

(1) - کشف (18): 68.

(2) - بقره (2): 155.

(3) - بقره (2): 153.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 334

صبر را پیدا خواهد کرد.

کسی که توجه او به تلخی آغاز و ابتدای آنست هرگز مصداق صابر و صبر نیست و چون کسی مقام و منزلت این کار را شناخت هرگز راضی نخواهد بود که در موجبات صبر توقف و تسامح ورزیده و خود را آماده نسازد.

خداوند متعال در قصه موسی و خضر می‌فرماید:

چگونه می‌توانی صبر کنی بر آنچه احاطه نداری؟

پس آن کسی که روی کراهت و ناچاری صبر ورزیده و در عین حال مواظب است که گله و شکایتی نکند و باطن خود را با اضطراب و جزع آشکار ننماید از صبرکنندگان عمومی است و از جهت نصیب و حظ مشمول فرمایش خداست که می‌فرماید:

بشارت بده صابران را به بهشت و مغفرت و رحمت.

اما اگر از جان و دل به استقبال بلا رفت و بدون کمترین جزع و فزعی صبر کرد و با کمال اطمینان خاطر و آرامش دل و وقار و ثبات استقامت ورزید از خواص صابران به حساب آید و مشمول قول حق قرار خواهد گرفت که فرمود:

[إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ] «1».

خدا با صابران است.

صبر يك زن برای خدا

از یکی از بزرگان دین نقل شده که:

از گورستانی می‌گذشتم، زنی را دیدم میان چند قبر نشسته و اشعاری می‌خواند بدین مضمون:

(1) - بقره (2): 153.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 335

صبر کردم در حالی که عاقبت صبر را می دانم عالی است، آیا بی تابي بر من سزاوار است که من بی تابي کنم؟

صبر کردم بر امری که اگر قسمتی از آن به کوه های شروری وارد می شد متزلزل می گردید. اشک به چشمانم وارد شد، سپس آن اشک ها را به دیدگان خود برگرداندم و اکنون در قلب گریانم.

آن مرد دین می گوید: از آن زن پرسیدم بر تو چه شده و چه مصیبتی وارد گردیده که می گویی صبری که کردم در عهده همه کس نیست.

در جواب گفت: روزی شوهرم گوسپندی را برای کودکانم ذبح نمود و پس از آن کارد را به گوشه ای پرتاب کرد و از منزل خارج شد، یکی از دو فرزندم که بزرگتر بود به تقلید شوهرم دست و پای برادر کوچک خود را بسته و خوابانید و به او گفت:

می خواهم به تو نشان دهم که پدرم این طور گوسپند ذبح کرد، در نتیجه برادر بزرگتر سر برادر کوچکتر را برید و من پس از این که کار از کار گذشته بود فهمیدم، از دست پسر سخت خشمگین شدم به او حمله بردم که وی را بزنم به بیابان فرار کرد، چون شوهرم به خانه برگشت و از جریان آگاه شد به دنبال پسر رفت و او را در بیابان دچار حمله حیوانات دید که مرده است، جنازه او را به زحمت به خانه آورد و از شدت عطش و رنج جان سپرد، من خود را سراسیمه به جنازه شوهر و پسر رساندم، در این اثنا کودک خردسال خود را به دیگ غذا که در حال جوش بود می رساند و دیگ به روی او واژگون شده او را می کشد. خلاصه من در ظرف يك روز تمام اعضای خانواده ام را از دست دادم، در این حال فکر کردم که اگر برای خدا در این حوادث عظیم صبر کنم مأجور خواهم بود. آن گاه دنباله اشعار شعری را به مضمون زیر خواند:

تمام امور از جانب خداست و واگذار به اوست و هیچ امری واگذار به عبد نیست «1».

(1) - ایمان و وجدان: 10.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 337

باب

92

در حزن و اندوه

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 339

قال الصادق عليه السلام:

الْحُزْنُ مِنْ شِعَارِ الْعَارِفِينَ لِكَثْرَةِ وَارِدَاتِ الْغَيْبِ عَلَى اسْرَارِهِمْ وَطُولِ مُبَاهَاتِهِمْ تَحْتَ سِرِّ الْكِبْرِيَاءِ.

وَالْمَحْزُونُ ظَاهِرُهُ قَبْضٌ وَبَاطِنُهُ بَسْطٌ، يَعِيشُ مَعَ الْخَلْقِ عَيْشَ الْمَرْضَى وَمَعَ اللَّهِ عَيْشَ الْقُرْبَى.

وَالْمَحْزُونُ غَيْرُ الْمُتَفَكِّرِ لِأَنَّ الْمُتَفَكِّرَ مُتَكَلِّفٌ وَالْمَحْزُونُ مَطْبُوعٌ، وَالْحُزْنُ يَبْدُو مِنَ الْبَاطِنِ وَالْفَكْرُ يَبْدُو مِنْ رُؤْيَا الْمُحَدَّثَاتِ

وَيَبْنِيهِمَا فَرْقٌ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي قِصَّةِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: [إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا

تَعْلَمُونَ] **[1]** وَقِيلَ لِزَيْعِ بْنِ خُثَيْمٍ: مَا لَكَ مَهْمُومًا؟ قَالَ: لَا نِيَّ مَطْلُوبٌ. وَبِمِثْلِ الْحُزْنِ الْأَنْكِسَارُ وَشِمَالُهُ الصَّمْتُ، وَالْحُزْنُ يَخْتَصُّ بِهِ الْعَارِفُونَ لِلَّهِ تَعَالَى، وَالتَّفَكُّرُ يَشْتَرِكُ فِيهِ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ.

وَلَوْ حُجِبَ الْحُزْنُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ سَاعَةً لَأَسْتَغَاثُوا، وَلَوْ وُضِعَ فِي قُلُوبِ غَيْرِهِمْ لَأَسْتَنْكَرُوهُ، فَالْحُزْنُ أَوَّلُ ثَانِيهِ الْأَمْنِ وَالْبِشَارَةُ

وَالتَّفَكُّرُ ثَانِ أَوَّلُهُ تَصْحِيحُ الْإِيمَانِ وَثَالِثُهُ الْإِفْتِقَارُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِطَلَبِ النَّجَاةِ.

وَالْحُزْنُ مُتَفَكِّرٌ وَالْمُتَفَكِّرُ مُعْتَبِرٌ. وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَالٌ وَعِلْمٌ وَطَرِيقٌ وَعِلْمٌ وَمَشْرِبٌ.

(1) - يوسف (12): 86.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 340

[الْحَزْنُ مِنْ شِعَارِ الْعَارِفِينَ لِكَثْرَةِ وَاِرْدَاتِ الْغَيْبِ عَلَى اسْرَارِهِمْ وَطُولِ مُبَاهَاتِهِمْ تَحْتَ سِرِّ الْكِبَرِيَاءِ. وَالْمَحْزُونُ ظَاهِرُهُ قَبْضٌ وَبَاطِنُهُ بَسْطٌ، يَعِيشُ مَعَ الْخَلْقِ عَيْشَ الْمَرْضَى وَمَعَ اللَّهِ عَيْشَ الْقُرْبَى. وَالْمَحْزُونُ غَيْرُ الْمُتَفَكِّرِ لِأَنَّ الْمُتَفَكِّرَ مُتَكَلِّفٌ وَالْمَحْزُونُ مَطْبُوعٌ، وَالْحَزْنُ يَبْدُو مِنَ الْبَاطِنِ وَالْفِكْرُ يَبْدُو مِنْ رُؤْيَا الْمُحَدَّثَاتِ وَبَيْنَهُمَا فَرْقٌ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي قِصَّةِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: [إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ] «1»]

حزن شعار اهل عرفان

حزن اگر به خاطر فوت شدن امور ظاهر و برنامه‌های مادی باشد، از نظر قرآن مجید، مردود و صاحبش از فیوضات محروم است.

منظور از این حزن و اندوه در روایت مورد ترجمه، حزنی است که از احساس کوچکی خود نسبت به عظمت حضرت حق به انسان دست می‌دهد و حزنی است که بر اثر رسیدن به مقام شهود نسبت به واقعیات و این که چرا آدمی در عین آن همه ایمان و عمل باز فوق العاده حقیر و فقیر است عارض انسان می‌گردد و حزنی است

(1) - یوسف (12): 86.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 341

که از معاینه قیامت و حساب و کتاب و هول نسبت به آن روزگار به انسان متوجه می‌شود و این حزن که خود علت حرکت و سیر و سلوک بیشتر به سوی حضرت یار است حزنی است پسندیده و محمود و از اوصاف عارفان بالله است.

در طول مجلدات سابق به هر مناسبتی که پیش آمد در این زمینه سخن به میان آمده، در اینجا احتیاج به شرح مفصل نمی‌بینم تنها به ترجمه اصل روایت اکتفا می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

حزن و اندوه، شعار اهل عرفان است و آن بر اثر واردات غیبی بر قلوب ایشان و به سبب امتداد افتخار درك سایه و پوشش عنایت و بزرگواری حق بر آنان است.

شخص محزون از لحاظ ظاهر گرفته، ولی در باطن دارای عالمی وسیع و گسترده است، او با مردم چون بیماران و بی‌حالات زندگی می‌کند و با خدای خود همانند اهل قرب و بدون قید و خلاصه خصوصی و عاشقانه.

شخص محزون با متفکر فرق دارد، متفکر با زحمت در قلب خود ایجاد فکر می‌کند، ولی حزن جوشش درون است، دیگر آن که حزن از باطن در ظاهر خودنمایی می‌کند، ولی تفکر در اثر برخورد با امور خارجی محقق می‌شود.

خداوند متعال در جریان قصه یعقوب از زبان او نقل می‌کند، من شدت حزن و اندوه خود را به پیشگاه پروردگارم اظهار داشته و به او شکایت می‌برم و آنچه را من از جانب او آگاهم شما ای فرزندان من آگاه نیستید.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 342

[وَقِيلَ لِرَبِّعِ بْنِ خُثَيْمٍ: مَا لَكَ مَهْمُومًا؟ قَالَ: لِأَنِّي مَطْلُوبٌ.

وَيَمِينُ الْحُزْنِ الْإِنْكَسَارُ وَشِمَالُهُ الصَّمْتُ، وَالْحُزْنُ يَخْتَصُّ بِهِ الْعَارِفُونَ لِلَّهِ تَعَالَى، وَالتَّفَكُّرُ يَشْتَرِكُ فِيهِ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ. وَلَوْ حُجِبَ الْحُزْنُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ سَاعَةً لَأَسْتَعَاثُوا، وَلَوْ وُضِعَ فِي قُلُوبِ غَيْرِهِمْ لَأَسْتَنْكَرُوهُ، فَالْحُزْنُ أَوَّلُ ثَانِيَةِ الْأَمْنِ وَالْبِشَارَةُ وَالتَّفَكُّرُ ثَانٍ أَوَّلُهُ تَصْحِيحُ الْإِيمَانِ وَثَانِيَّتُهُ الْإِفْتِقَارُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِطَلَبِ النَّجَاةِ. وَالْحُزْنُ مُتَّفَكِّرٌ وَالْمُتَّفَكِّرُ مُعْتَبِرٌ. وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَالٌ وَعِلْمٌ وَطَرِيقٌ وَعِلْمٌ وَمَشْرَبٌ]

حزن عارفان

به ربیع بن خثیم گفتند: چرا محزون و مهمومی؟ گفت: به خاطر این که مسئولیتی بزرگ بر عهده من است و پیوسته من مورد درخواست و بازخواستم.

جانب راست حزن فروتنی در برابر حق و جانب چپ آن خاموشی است و حقیقت حزن بدون این دو صفت میسر نمی‌شود.

حزن صفتی است مخصوص به اهل معرفت، ولی تفکر مشترك میان عارف و عامی است.

اگر حزن نسبت به حضرت حق ساعتی از قلوب عارفان برداشته شود هر آینه به ناله و استغاثه برخیزند و هرگاه به دیگری عطا شود، به خاطر فقدان در وجودشان

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 343

به کراهت آیند.

حزن در حقیقت مقامی است که نتیجه آن امن از قهر و غضب الهی و بشارت به رحمت و فیوضات معنوی است.

تفکر در پشت سر ایمان واقعی و اعتقاد ثابت پیدا شده و نتیجه تفکر، احساس فقر و احتیاج و نیازمندی به درگاه او و سبب درخواست نجات و استخلاص از جناب اوست و هر شخص محزون قهراً متفکر است و هر متفکری عبرت آموزست.

برای هر يك از این دو دسته حالات مخصوص و معارف و علوم و روش و مشرب خاصی است.

احوالی که اختصاص به صاحب حزن دارد عبارت است از:

1- وصول به مرتبه یقین.

2- معاینه دیدن احوال قیامت از سؤال و کتاب و حشر و نشر.

3- آگاهی صاحب حزن از علت است به معلول، از حق است به مخلوق.

4- / علم صاحب حزن گاهی عطائی است.

5- مشرب محزون سوز و گداز و درد و نیاز است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 347

باب 93

در حیا

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْحَيَاءُ نَوْرٌ جَوْهَرُهُ صَدْرُ الْإِيمَانِ وَتَفْسِيرُهُ التَّثَبُّتُ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ يُنْكِرُهُ التَّوْحِيدُ وَالْمَعْرِفَةُ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْحَيَاءُ مِنْ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ بِالْحَيَاءِ.

وَصَاحِبُ الْحَيَاءِ خَيْرٌ كُلُّهُ، وَمَنْ حَرِمَ الْحَيَاءَ فَهُوَ شَرُّ كُلِّهِ وَأَنْ تَعَبَدَ وَتَوَرَّعَ، وَأَنْ حُطَّوهُ تَنَحَّطَ فِي سَاحَاتِ هَيْبَةِ اللَّهِ بِالْحَيَاءِ مِنْهُ الْبَيْهَ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً. وَالْوَقَاحَةُ صَدْرُ النَّفَاقِ وَصَدْرُ النَّفَاقِ الْكُفْرُ.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا لم تستح فاعمل ما شئت. اي اذا فارقت الحياء فكل ما عملت من خير وشر فانت به معاقب.

وَقُوَّةُ الْحَيَاءِ مِنَ الْحُزْنِ وَالْخَوْفِ. وَالْحَيَاءُ مَسْكَنُ الْحَشْيَةِ وَالْحَيَاءُ أَوَّلُ الْهَيْبَةِ وَصَاحِبُ الْحَيَاءِ مُشْتَغَلٌ بِشَأْنِهِ، مُعْتَزِلٌ مِنَ النَّاسِ مُزْدَجِرٌ عَمَّا هُمْ فِيهِ وَلَوْ تَرَكَ صَاحِبُ الْحَيَاءِ مَا جَالَسَ أَحَدًا. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا ارَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَلْهَاهُ عَنْ مَحَاسِنِهِ وَجَعَلَ مَسَاوِيَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَكَرَّهَهُ مُجَالَسَةَ الْمُعْرِضِينَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى. وَالْحَيَاءُ خَمْسَةُ أَنْوَاعٍ: حَيَاءُ ذَنْبٍ، وَحَيَاءُ تَقْصِيرٍ وَحَيَاءُ كَرَامَةٍ، وَحَيَاءُ حُبٍّ، وَحَيَاءُ هَيْبَةٍ، وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ ذَلِكَ أَهْلٌ، وَلَا هَلْهِ مَرْتَبَةٌ عَلَى حَدِّهِ.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 348

[الحیاء نور جوهره صدر ایمان]

حقیقت حیا

حیا حالتی است معنوی و ملکوتی که بر اثر معرفت انسان به حضرت حق و توجه به اسما و صفات جناب او در وجود آدمی پدید می آید و باعث حفظ انسان از گناه و علّت حرکت به سوی طاعت و عبادت است.

حیاداران عالم، از وقار و سکون، ادب و عظمت، تربیت و عبادت، آگاهی و دانش، صفا و بینش برخوردارند.

حیاداران، نسبت به حقایق چشمی باز و قلبی آگاه و روحی در حال پرواز دارند و اگر آنان را ذره ذره کنند، محال است در محضر دوست که خود را همیشه در آن محضر حاضر می دانند دست به آلودگی بزنند و از عبادت و اطاعت جناب حق کم بگذارند.

در مجلّدات قبل به مسئله حیا اشاره رفته و تا جایی که لازم بوده به شرح این حقیقت عالی اقدام شده، در این جا فقط به چند روایت و ترجمه اصل متن اکتفا می شود.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 349

حیا در روایات

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ فِي الْجَنَّةِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: حیا معلول ایمان است و ایمان در بهشت است.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَيَاءُ وَالْعِفَافُ وَالْعَيُّ - اغْنَى عَنِ اللِّسَانِ لَا عَيَّ الْقَلْبِ - مِنَ الْإِيمَانِ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: حیا و عفت و کم گوئی - یعنی کندی زبان نه کندی دل - همه از ایمان است.

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ فَإِذَا ذَهَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ صَاحِبُهُ «3».

یکی از دو امام (حضرت باقر و امام صادق علیهما السلام) فرمود: حیا و ایمان همراهند و در یک رشته بسته‌اند، چون یکی از آنها برود، دیگری هم می‌رود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ «4».

امام صادق علیه السلام فرمود: ایمان نیست برای کسی که حیا ندارد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَكَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى

(1) - الکافی: 2/ 106، باب الحیاء، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 12/ 166، باب 110، حدیث 15970.

(2) - الکافی: 2/ 106، باب الحیاء، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 68/ 329، باب 81، حدیث 2.

(3) - الکافی: 2/ 106، باب الحیاء، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 12/ 166، باب 110، حدیث 15969.

(4) - الکافی: 2/ 106، باب الحیاء، حدیث 5؛ بحار الأنوار: 68/ 331، باب 81، حدیث 5.

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: چهار چیزند در هرکس باشد و از سر تا پایش را گناه گرفته باشد، خداوند همه آن گناهان را به حسنه تبدیل کند، راستگویی و حیا و خوش خلقی و شکرگزاری.

تبدیل سیئه به حسنه

علامه مجلسی رحمه الله می گوید:

در این تبدیل سیئه به حسنه وجوهی ذکر شده:

1- گناهان پیشین به توبه محو شود و بجای آنها طاعت آینده آید.

2- روحیه گناهکاری از آنها محو شود و روحیه طاعت بجای آن نشیند.

3- خدا توفیق کارهایی به او دهد که ضد کارهای پیشین او باشد.

4- بجای هر کیفری ثوابی برای او ثبت کند «2».

داستان‌های مهمی از اهل حیا در قسمت‌های گذشته نقل شده، می‌توانید به آنها مراجعه کنید.

در اینجا ذکر این مطلب لازم است که حیا و شرم در امور مثبتة حالتی است احمقانه و ضربه مهلکی است بر سعادت دنیا و آخرت انسان و باید توجه داشت که حیا در هنگام گناه و طاعت باید به کار گرفته شود به این معنی که اگر زمینه منکر و فحشایی برای انسان فراهم شد، از حضرت حق خجالت کشیده و از گناه کناره گیرد و چون زمینه عبادت پیش آید از ترك آن شرم کند.

(1) - الکافی: 2/ 107، باب الحیاء، حدیث 7؛ وسائل الشیعة: 12/ 167، باب 110، حدیث 15973.

(2) - بحار الأنوار: 68/ 332، باب 81، ذیل حدیث 7.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 351

در روایت بسیار مهمی که اکثر کتب حدیث از جمله «الکافی»، «تحف العقول»، «بحار الأنوار»، نقل کرده‌اند، وجود مقدس حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام حیا را از جنود عقل معرفی کرده‌اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث پرمایه ای فرموده اند:

هرکجا عقل باشد حیا و ایمان همانجاست «1».

انسان وقتی در سایه معرفت به حق و مسائل الهی به تقویت عقل و در نتیجه به رشد ایمان و حیا برخیزد، در میدان صفا و عرصه طاعت و عبادت و خدمت به خلق قرار می گیرد و از خود موجودی الهی و با برکت خواهد ساخت و مصداق حقیقی خلیفه الله و انسان کامل خواهد شد و در این وقت است که از عقل و حیا و ایمان آتش عشق و شوق شعله ور گشته و جز با رسیدن به مقام لقا و وصل آدمی قانع نخواهد شد.

(1) - تحف العقول: 401، جنود العقل والجهل؛ بحار الأنوار: 107/1، باب 4، حدیث 3، علامات العقل وجنوده.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 352

[الْحَيَاءُ نَوْرٌ جَوْهَرُهُ صَدْرُ الْإِيمَانِ وَتَفْسِيرُهُ التَّشَبُّثُ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ يُنْكِرُهُ التَّوْحِيدُ وَالْمَعْرِفَةُ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْحَيَاءُ مِنْ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ بِالْحَيَاءِ. وَصَاحِبُ الْحَيَاءِ خَيْرٌ كُلُّهُ، وَمَنْ حَرَّمَ الْحَيَاءُ فَهُوَ شَرُّ كُلُّهُ وَأَنْ تَعْبَدَ وَتَوَرَّعَ، وَأَنْ خُطُوهُ تَخَطَّأَ فِي سَاحَاتِ هَيْبَةِ اللَّهِ بِالْحَيَاءِ مِنْهُ إِلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً. وَالْوَقَاحَةُ صَدْرُ النَّفَاقِ وَصَدْرُ النَّفَاقِ الْكُفْرُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا لَمْ تَسْتَحْ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ. إِنْ إِذَا فَارَقْتَ الْحَيَاءَ فَكُلُّ مَا عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ فَأَنْتَ بِهِ مُعَاقَبٌ]

حیا ریشه ایمان

امام صادق علیه السلام در متن روایت باب حیا می فرماید:

حیا نوری است که جوهر آن نور و حقیقت ذاتش صدر ایمان است به این معنی که عمده اجزای ایمان حیاست و ایمان کامل، معلول آن صفت معنوی و ملکوتی است.

معنای حیا توقّف در هر کاری است که منافی توحید و معرفت است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

حیا از ایمان است و استحکام ایمان از حیاست.

هرکه صاحب حیا و آزم است دارنده همه خوبی هاست، وهرکه از این حقیقت

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 353

محروم است صاحب همه بدی‌هاست، هرچند اهل عبادت و ورع باشد.

يك گام که صاحب حیا می‌گذارد، در فضای هیبت الهی و در پیشگاه حق عزیزتر است از هفتاد سال عبادت که بدون حیا باشد.

بی حیایی اساس و بنیان هر نفاق و نفاق اصل و ریشه کفر است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هرگاه حالت حیا که بهترین مانع از گناه است در تو نباشد، پس هرچه خواهی کن که گویا از دفتر بندگی حق بیرونی و خوبی و بدیت به خاطر فقد صفت حیا موجب عقاب الهی است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 354

[وَفُؤُهُ الْحَيَاءِ مِنَ الْحُزْنِ وَالْخَوْفِ. وَالْحَيَاءُ مَسْكَنُ الْحَشِيَّةِ وَالْحَيَاءُ أَوَّلُ الْهَيْبَةِ وَصَاحِبُ الْحَيَاءِ مُشْتَغِلٌ بِشَأْنِهِ، مُعْتَزِلٌ مِنَ النَّاسِ مُزْدَجِرٌ عَمَّا فِيهِ وَلَوْ تُرِكَ صَاحِبُ الْحَيَاءِ مَا جَالَسَ أَحَدًا. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَلْهَاهُ عَنْ مُحَاسِنِهِ وَجَعَلَ مَسَاوِيَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَكَرَّهَهُ مُجَالَسَةَ الْمُعْرِضِينَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى. وَالْحَيَاءُ خَمْسَةُ أَنْوَاعٍ: حَيَاءُ ذَنْبٍ، وَحَيَاءُ تَقْصِيرٍ وَحَيَاءُ كَرَامَةٍ، وَحَيَاءُ حُبٍّ، وَحَيَاءُ هَيْبَةٍ، وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ ذَلِكَ أَهْلٌ، وَلَا هِلَهُ مَرْتَبَةٌ عَلَى حِدَةٍ]

مراحل حیا

آن کس که حزن و اندوه برگزیده و بر تقصیرش در بندگی و خوف از عاقبت و عذاب قوی‌تر است حیایش بیشتر است، حیا عرصه گاه خشیت و ابتدایش تجلی هیبت و عظمت او در قلب است.

صاحب حیا به خود و به کار خود که همه طاعت و بندگی است مشغول است و هرگز از یاد حق غافل نیست، از مردمی که هیچ سود نسبت به امور معنوی ندارند کنارگیر است و از کارهای غیر الهی مردم سخت متنفر است و اگر وی را به حال خود گذارند هیچ رغبتی به همنشینی کسی ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 355

هرگاه خداوند برای کسی خیر بخواهد، خوبی‌هایش را از چشم او بپوشد و بدی‌هایش را در میدان مغزش رژه دهد و همنشینی با اهل غفلت را به نظر او ناپسند نماید.

حیا را پنج مرحله است:

- 1- **حیای که مانع از گناه است** و این مرتبه نازل‌ه حیا و بلکه حیای عوام الناس است.
 - 2- **حیای تقصیر**، به این معنی که شرمش آید مرتکب کاری شود که مشتمل بر تقصیر است هرچند ترك اولی باشد.
 - 3- **حیای کرامت**، یعنی بزرگواری و عزت حضرت دوست مانع این است که مرتکب خلاف رضای او شود.
 - 4- **حیای محبت**، یعنی انوار محبت حضرت او چنان بر سراسر وجودش تابیده که مجال مخالفتی برای عاشق در جنب معشوق نگذاشته است.
 - 5- **حیای هیبت**، و این حیا علت خشیت است چنانچه حیای محبت باعث امید و رجاست.
- و هر يك از این پنج مرحله را مقامی است که شرحش موکول به جزوهای جداگانه است.
- الهی! به انوار جلال و اوصاف جمال و ذات مستجمع جمیع صفات کمالیت ما را به این مراتب عالیّه از حیا آراسته فرما و تمام تقصیرات و گناهان گذشته ما را که معلول غفلت و جهل بوده ببخش و بیامرزد.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 357

باب

94

در دعوی و ادّعا

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 359

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الدَّعْوَى بِالْحَقِّقَةِ لِلْأَنْبِيَاءِ وَالْأَئِمَّةِ وَالصَّادِقِينَ وَأَمَّا الْمُدَّعَى بِغَيْرِ وَاجِبٍ فَهُوَ كَالْبَلِيسِ اللَّعِينِ ادَّعَى الشُّكَّ وَهُوَ عَلَى الْحَقِّقَةِ مُنَازِعٌ لِرَبِّهِ مُخَالِفٌ لِأَمْرِهِ، فَمَنْ ادَّعَى أَظْهَرَ الْكَذِبَ وَالْكَاذِبُ لَا يَكُونُ آمِينًا.

وَمَنْ ادَّعَى فِيمَا لَا يَحِلُّ لَهُ فَتَحَ عَلَيْهِ أَبْوَابَ الْبَلْوَى. وَالْمُدَّعَى يُطَالَبُ بِالْبَيِّنَةِ لَا مُحَالَةً وَهُوَ مُفْلِسٌ فَيَفْتَضِخُ وَالصَّادِقُ لَا يُقَالُ لَهُ: لِمَ.

قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّادِقُ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ إِلَّا هَابَةً.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 360

[الدَّعْوَى بِالْحَقِّقَةِ لِلْأَنْبِيَاءِ وَالْأَئِمَّةِ وَالصَّادِقِينَ وَأَمَّا الْمُدَّعَى بِغَيْرِ وَاجِبٍ فَهُوَ كَالْبَلِيسِ اللَّعِينِ ادَّعَى الشُّكَّ وَهُوَ عَلَى الْحَقِّقَةِ مُنَازِعٌ لِرَبِّهِ مُخَالِفٌ لِأَمْرِهِ، فَمَنْ ادَّعَى أَظْهَرَ الْكَذِبَ وَالْكَاذِبُ لَا يَكُونُ آمِينًا]

مسئله دعوی کاذب و صادق

در جلد دوم «عرفان اسلامی» در باب آنان که در طول تاریخ به ادعا برخاستند و وزر و وبال میلیون‌ها نفر را در بستر حیات به گردن گرفتند، در حالی که در آن ادعا صادق نبودند به طور مفصل مطالبی عنوان شد و نیز در مجلدات دیگر به مناسبت‌های مختلف به این مسئله اشاره رفت و به اثبات رسید که اگر جامعه انسانی در تمام زمینه‌ها و شؤون زندگی مدعی کاذب نداشت و مدعیان هواپرست و دروغگو جایگاه مدعیان صادق را باز می‌گذاشتند، هرگز بشر دچار این همه مشکلات گوناگون و بن‌بست‌ها و عواقب سوء و خطرناک نمی‌شد، اما این گرگ‌های در لباس میش، حق را به حقدار نگذاشتند و بلکه در برابر مدعیان صادق و فرستادگان الهی قد علم کرده و با آن بزرگواران و پیروانشان به جنگ و ستیز و کشت و کشتار برخاستند و در پی ادعاهای خویش چه در شرق و چه در غرب ضربه‌های هولناک به پیکر حیات زدند.

اینان میلیون‌ها نفر را به آتش پرستی و میلیاردها نفر را به تعظیم در برابر بت‌ها و گاو و غرق شدن در تثلیث و مرام بودایی و هندویی و کمونیستی و لامذهبی

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 361

کشیدند و عباد حق را از شکوفا شدن استعدادهایشان در عرصه گاه توحید و وحی و نبوت و امامت مانع شدند و چه حیرت‌انگیز است وضع این بدعت گزاران در روز قیامت و در میدان محشر و به هنگام بر پا شدن میزان عدل!!

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

ادعا شایسته نیست مگر از انبیا و ائمه علیهم السلام و صدیقان، کسی که دعوی بیجا کند و مرتبه‌ای بلندتر از آنچه که هست برای خود بپندارد و القا نماید هم چون ابلیس لعین است که به دعوی عبادت بسیار و این که از آتش است خدای را نافرمانی کرد و مستحق عذاب ابد شد، این چنین انسان چون در ادعایش دروغ‌گوست نمی‌تواند صاحب دیانت و امانت باشد و از خدعه و فریب شیطان تا در این حالت است خلاصی ندارد.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 362

[وَمَنْ ادَّعى فِيمَا لَا يَحِلُّ لَهُ فَتَحَ عَلَيْهِ ابْوَابُ الْبَلْوَى.

وَالْمُدَّعى يُطَالَبُ بِالْبَيِّنَةِ لَا مُحَالَةً وَهُوَ مُفْلَسٌ فَيَفْتَضِحُ وَالصَّادِقُ لَا يُقَالُ لَهُ: لَمْ. قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّادِقُ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ إِلَّا هَابَةً]

مدعی صادق

آن کس که ادعای بیجا دارد، درهای بلا و رنج را به روی خود گشوده و چون از وی مطالبه حجت و بینه کنند عاجز شده و رسوا می‌گردد ولی از مدعی صادق اهل انصاف و وجدان و عقل و دانش، طلب حجت نمی‌کنند، اگر هم خواهان بینه باشند از ارائه دلیل و بینه عاجز نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

هرکس در دعوی خود صادق است هیبتی از وی در دل مستمعان است که به او نمی‌گویند، چرا چنین دعوا کردی.

آری، ادعای ناجبا مربوط به گرفتاران در بند هوا و شهوات است و هم اینانند که در معارف الهی از آنان تعبیر به دزدان سر راه عباد خدا شده است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 365

باب 95

در معرفت

قال الصادق عليه السلام:

الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى، وَلَوْ سَهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى طَرْفَةً عَيْنٍ لَمَاتَ شَوْقاً إِلَيْهِ، وَالْعَارِفُ أَمِينٌ وَدَائِعِ
اللَّهُ تَعَالَى وَكَنْزُ اسْرَارِهِ وَمَعْدِنُ نُورِهِ وَدَلِيلُ رَحْمَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَمَطِيئَةُ عُلُومِهِ وَمِيزَانُ فَضْلِهِ وَعَدْلِهِ.

وَقَدْ عَنِيَ عَنِ الْخَلْقِ وَالْمُرَادِ «1» وَالْدُّنْيَا فَلَا مُؤْنَسَ لَهُ سِوَى اللَّهِ وَلَا نُطْقَ وَلَا إِشَارَةَ وَلَا نَفْسَ إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَى وَلِلَّهِ وَمِنَ اللَّهِ
وَمَعَ اللَّهِ فَهُوَ فِي رِيَاضِ قُدْسِهِ مُتَرَدِّدٌ وَمِنْ لَطَائِفِ فَضْلِهِ مُتَزَوِّدٌ. وَالْمَعْرِفَةُ أَصْلُ فَرْعِهِ الْإِيمَانُ.

(1) - در نسخه عبدالرزاق لاهیجی «المرات» آمده است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 366

[الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى، وَلَوْ سَهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى طَرْفَةً عَيْنٍ لَمَاتَ شَوْقاً إِلَيْهِ، وَالْعَارِفُ أَمِينٌ وَدَائِعِ
اللَّهُ تَعَالَى وَكَنْزُ اسْرَارِهِ وَمَعْدِنُ نُورِهِ وَدَلِيلُ رَحْمَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَمَطِيئَةُ عُلُومِهِ وَمِيزَانُ فَضْلِهِ وَعَدْلِهِ]

عرفان و معرفت و عارف

از آنجا که حضرت صادق علیه السلام حدیث اول «مصابح الشریعة» را اختصاص به اوصاف عرفا داده اند، به ترجمه متن
روایت پرداخته و شما را برای یافتن خصوصیات یک عارف حقیقی به مطالعه حدیث اول کتاب در جلد اول دعوت
می کنم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عارف معارف و آن کس که قلبش بر اثر کوشش در راه علم دین و مجاهدت و ریاضت نفسانی به نور شناخت حق و شؤنش منور شد، جسمش در بین مردم ولی قلبش با خداست، چیزی غیر دوست نمی بیند و نمی خواهد و نمی گوید و اگر بر فرض لحظه ای از محبوب غفلت کند از شدت شوق او به وقت توجه به او قالب نمی می کند!!

ای راحت روح هر شکسته	بخشای به لطف بر شکسته
بر جان من شکسته رحم آر	کاشکسته ترم ز هر شکسته
پیوسته ز غم شکسته بودم	این لحظه شدم بتر شکسته

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 367

ای بار غمت شکسته پشتم	تو رخ ز شکسته بر شکسته
بر سنگ مزن تو سینه ما	بی قدر شود گهر شکسته
ای تیر غمت رسیده بر دل	پیکان تو در جگر شکسته
بی لطف تو کی درست گردد	جانا دل من به سر شکسته
آمد به درت ندیده رویت	زان شد دل من مگر شکسته
در کوی تو جان سپرد دگر بار	آن مرغک بال و پر شکسته
دل بنده توست در همه حال	گر غمزده است و گر شکسته»1«

جناب عزت، عارف را امین خود گردانده و علوم و معارفش را به وی سپرده تا خلق از او طلب دانش و بینش کنند و نیز عارف را گنج اسرار خود و منبع نور خویش و دلیل بر رحمت بی منتها و هادی و رهنما و حامل علوم خود نموده است و او را ترازوی فضل و عدل قرار داده است.

(1) - فخرالدین عراقی.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 368

[وَقَدْ عَنِيَ عَنِ الْخَلْقِ وَالْمُرَادِ وَالْدُّنْيَا فَلَا مُؤْنِسَ لَهُ سِوَى اللَّهِ وَلَا نُطْقَ وَلَا إِشَارَةَ وَلَا نَفْسَ إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَى وَلِلَّهِ وَمِنَ اللَّهِ وَمَعَ اللَّهِ فَهُوَ فِي رِيَاضِ قُدْسِهِ مُتَرَدِّدٌ وَمِنْ لَطَائِفِ فَضْلِهِ مُتَزَوِّدٌ.

وَالْمَعْرِفَةُ أَصْلُ فَرْعِهِ الْإِيمَانُ]

معنای معرفت

عارف، غنی از خلق و مراد و دنیاست و مونسى جز حضرت الله ندارد و نگوید و نشنود و صاحب اشاره و نفس نباشد مگر برای او و در راه او، پس چنین وجود با عظمتی در بوستان قدس متردد و از لطایف فضل دوست خوشه چین است.

آری، معرفت، ریشه و بنیان ایمان و ایمان فرع و ثمره معرفت است.

در گذشته، در بعضی از کتب دیده‌ام که فرموده‌اند: هر حرف معرفت دلیل بر حقیقتی است:

م- مقت نفس یعنی مبارزه با هوا تا سرحد نابودی این حالت خطرناک.

ع- عبادت رب به اخلاص.

ر- رغبت به دوست.

ف- تفویض امر به حضرت او.

ت- تسلیم محض به جناب الله.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 369

وظایف عارف

و نیز فرموده‌اند:

پس از معرفت چهار وظیفه بسیار مهمّ شامل حال عارف است:

1- عمل بر اساس معرفت.

2- اخلاص در حدّ عالی به وقت عمل.

3- ثابت ماندن بر عمل و اخلاص تا لحظه آخر عمر.

4- ابلاغ حقایق و معارف با زبان و مال و جهد در راه حق برای بیداری عباد حق.

آمد به درت امیدواری	کو را به جز از تو نیست یاری
محنت زده‌ای نیازمندی	خجالت زده‌ای گناهکاری
از گفته خود سیاه رویی	وز کرده خویش شرمساری
از یار جدا افتاده عمری	وز دوست بمانده روزگاری
بوده به درت چنان عزیزی	دور از تو چنین بمانده خواری
خرسند ز خاک درگه تو	بیچاره به بوی یا غباری
شاید ز در تو باز گردد	نومید چنین امیدواری
زبید که شود به کام دشمن	از دوستی تو دوستداری

بخشای ز لطف بر عراقی

کاو مانده کنون و زینهاری «1»

(1) - فخرالدین عراقی.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 371

باب

96

در حبّ فی الله

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 373

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

حُبُّ اللَّهِ إِذَا اضَاءَ عَلَى سِرِّ عَبْدٍ اخْلَاهُ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَكُلِّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ تَعَالَى «1».

وَالْمُحِبُّ اخْلَصَ النَّاسَ سِرًّا لِلَّهِ تَعَالَى وَاصْدَقَهُمْ قَوْلًا وَآوَفَاهُمْ عَهْدًا وَآزَكَاهُمْ عَمَلًا وَاصْفَاهُمْ ذِكْرًا وَاعْبَدَهُمْ نَفْسًا.

يَتَبَاهَى الْمَلَائِكَةُ بِهِ عِنْدَ مُنَاجَاتِهِ وَتَفْتَحِرُ «2» بِرُؤْيَيْهِ وَبِهِ يَعْمُرُ اللَّهُ بِلَادَهُ وَبِكِرَامَتِهِ يُكْرِمُ عِبَادَهُ، يُعْطِيهِمْ إِذَا سَأَلُوا بِحَقِّهِ وَيَدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَايَا بِرَحْمَتِهِ، فَلَوْ عَلِمَ الْخَلْقُ مَا مَحَلُّهُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَنْزِلَتُهُ لَدَيْهِ مَا تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا بِثَرَابِ قَدَمَيْهِ.

وَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُوتُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ، وَنُورُ اللَّهِ لَا يُطْلَعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اضَاءَ، وَسَمَاءُ اللَّهِ مَا ظَهَرَ مِنْ تَحْتِهِ شَيْءٌ إِلَّا أَعْطَاهُ الْفَيْضَ، وَرِيحُ اللَّهِ مَا تَهَبُّ فِي شَيْءٍ إِلَّا حَرَّكَتُهُ وَمَاءُ اللَّهِ يُجَيِّ بِهَ كُلَّ شَيْءٍ، وَارْضُ اللَّهِ يُنْبِثُ مِنْهَا كُلَّ شَيْءٍ. فَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ أَعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمُلْكِ وَالْمَالِ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا مِنْ أُمَّتِي قَدَفَ فِي قُلُوبِ أَصْفِيَائِهِ وَأَرْوَاحِ مَلَائِكَتِهِ وَسُكَّانِ عَرْشِهِ مَحَبَّتَهُ لِيُحِبُّهُ فَذَلِكَ الْمُحِبُّ حَقًّا طَوْبَى لَهُ وَلَهُ شَفَاعَةٌ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

(1) - در نسخه عبدالرزاق لاهیجی عبارت چنین آمده است: «وَكُلُّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ ظُلْمَةٌ».

(2) - در نسخه عبدالرزاق لاهیجی «يَفْخَرُ» آمده است.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 374

[حُبُّ اللَّهِ إِذَا اضْأَى عَلَى سِرِّ عَبْدٍ اخْلَاَهُ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَكُلِّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ تَعَالَى]

عشق به حق

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

چون عشق حق بر قلب بتابد از هر شغلی و ذکری جز حضرت او خالی شود.

گرچه مسئله عشق به حق و محبت به جناب الله که منشأ و علتش معرفت به اسما و صفات حضرت او و تفکر و اندیشه در آلاء و نعمات و آثار آن وجود بی‌نهایت در عرصه گاه خلقت و هستی است در جلد اول به طور مفصل و در مجلدات دیگر به اقتضای حال و مقال آمده، ولی به خاطر عظمت مسئله و موقعی که در حرکت انسان به سوی رشد و کمال و سعادت دنیوی و اخروی دارد، در این فصل تا جایی که مجال هست به لطایفی دیگر از این حقیقت اشاره می‌شود.

قبل از بیان برخی از حقایق این باب که باب الله الاعظم است به قطعه‌ای از دعای عارفان و درخواست نیازمندان و دردمندان دل سوخته از پیشگاه مقدس حضرت دوست توجه نمایید، درخواست‌هایی که با کمال عجز و خشوع از جناب حق خواستند و با تمام وجود خود را به آن خواسته‌ها آراستند که خواستن، هنگامی به آراستن می‌رسد که همراه با ریاضت و عبادت و طاعت و حقیقت و ترک حرام و معصیت و تقوا و فضیلت و علم و معرفت باشد.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 375

اللَّهُمَّ نَوِّرْ قُلُوبَنَا بِنُورِ حِكْمَتِكَ، وَتَبَّتْ قُلُوبُنَا بِدَوَامِ ذِكْرِكَ وَخِلَاوَةِ مُنَاجَاتِكَ وَلِدَّةِ كَلَامِكَ، وَرَوِّحْ أَرْوَاحَنَا بِلُطْفِكَ وَنَوِّرْ قُلُوبَنَا بِنُورِ قُرْبِكَ، وَفَرِّزْ عُيُونَنَا بِمَحَبَّتِكَ، وَطَيِّبْ أَسْمَاعَنَا بِلَذَائِدِ مُنَاجَاتِكَ إِنَّكَ عَلَى مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ.

اللَّهُمَّ رَوْحَ قُلُوبِنَا بِمُشَاهَدَةِ جَلَالِكَ وَارِنَا عَجَائِبَ مَلَكُوتِكَ وَاجْعَلْ لَنَا حِطًّا مِنْ نَصِيبِ انْسِكَ وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ عِنْدِكَ مَوْقِفًا تُقَرِّبُنَا مِنْ نَفْسِكَ وَتُؤْنِسُنَا بِانْسِكَ وَلَا تُخَيِّبْنَا مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

بار پروردگارا! دل‌های ما را به نور حکمت روشن فرما و قلوب ما را به تداوم یاد و شیرینی مناجات و لذت سخت ثابت و پابرجا بدار، ارواح ما را به لطافت رُوح و ریحان بخش و دل‌هایمان را به نور مقام قربت منور گردان، دیدگانمان را به نور عشقت روشنی ده و گوشمان را به شیرینی‌های مناجات پاکیزه کن که تو بر هر برنامه‌ای قدرت داری.

اِلهی! قلوب ما را به مشاهده جلالت نوازش ده و عجایب و اسرار ملکوت آفرینش را به ما بنمایان، از انس با خود ما را نصیب ده و برای ما از پیشگاه لطف و مرحمت موقعیتی قرار ده که به مقام قرب و وصال برسیم و با حضرتت مأنوس شویم، اِلهی! از آنچه از جنابت خواستیم ما را محروم و ناامید مگردان، ای ارحم الراحمین.

آری، وقتی انسان با حالی خاضعانه و دلی پر از خشوع و قلبی سوخته و شوقی کثیر، این حقایق را از حضرت محبوب بخواهد و برای آراسته شدن به این واقعیات با تمام وجود بکوشد، به آنجا که باید برسد می‌رسد و در آن نقطه چشمه عشق و محبت به یار از تمام جوانب قلبش جوشیدن می‌گیرد و از ما سوی الله بریده و به حضرت الله می‌پیوندد و در آن وقت فقط و فقط او را خواسته و هرچه را بخواهد

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 376

برای او خواهد خواست [و ما تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ] «1» که این است صراط مستقیم و راهی که تمام انبیا و اولیا طی کردند و این است عشق حقیقی و محبت واقعی که چون شعله‌اش در دل روشن شود غیر معشوق را سوزانده و از هستی انسان، غیر مقام فنای فی الله و بقای بالله چیزی نخواهد گذاشت.

عشق یا بهترین میوه عالم ملکوت

عشق به جناب حق و آن وجود مقدسی که زیبایی بی‌نهایت در بی‌نهایت است محصول حرکت انسان در وادی معرفت است و آن وادی عبارت است از باطن قرآن و سخنان پرارزش انبیا و اولیا و صدیقان.

کسی که در این وادی و در این عرصه معنوی و روحانی قدم نگذارد و با چشم دل و ذات جان و دیده وجدان آیات الهی را نخواند، نمی‌تواند از این حقیقت نصیب ببرد، در این صورت حیوان خطرناکی است که به صورت انسان در بین انسانها زندگی می‌کند و جز زحمت و مزاحمت برای هم‌نوعان نتیجه‌ای نخواهد داشت.

آن حقیقتی که نفس را تزکیه می‌کند و جان را منور می‌نماید و دل را در دریای طهارت غرق می‌کند و در درون امنیت کامل برقرار می‌سازد و از انسان موجودی ملکوتی و الهی و با برکت و خدمتگزار و صادق و عابد و زاهد و شاهد و باتقوا و همراه با آگاهی و بینش و کمال و فضیلت و شرافت و اصالت و درستی و حقیقت به وجود می‌آورد عشق به حق است و بس و بدون تردید برای رسیدن به این واقعیت‌ها راهی جز اتصال به عشق وجود ندارد که هرکس راهی غیر این راه ادعا

(1) - و تا خدا نخواهد، نخواهید خواست؛ انسان (76): 30.

عرفان اسلامی، ج 12، ص: 377

کند دروغگو و دزد راه عباد خداست و به همین خاطر است که در عنوان موضوع از این عشق تعبیر به بهترین میوه ملکوت شد.

چون عشقی حقیقی از جانب معشوق واقعی در باطن جان و ذات قلب پرتوافکن شود، آدمی در راه او و برای او و به خاطر او و برای رسیدن به وصال او سر از پا نخواهد شناخت و همه چیز خود را فدای آن محبوب محبان و عشق عاشقان خواهد کرد.

لازم است ما درباره صفات و فیوضات این عشق خدایی کمی فکر کنیم و قدرت‌های بزرگ و جلوه‌های آسمانی آن را پیش خود تصور و تصویر نماییم؛ زیرا که این عشق خدایی در ذات جان و روان هر انسانی موجود ولی نهان است.

تفکر و تصور در آن باب، تخم آن عشق را که خداوند با اراده خود در زمین روح ما افکنده است بیدار می‌کند و آن گاه ما را هیچ نباشد، از وجود خود به وسیله نوری و حرارتی و جنبشی آگاه می‌سازد.

